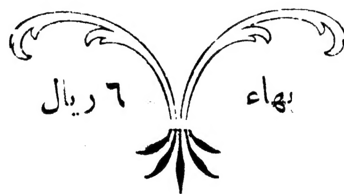
رهنمای دانش

بررسی تازه در آموزش و پرورش

نگارش

محمد جناب زاده



چاپخانهٔ مظاهری

تیر ماه ۱۳۱۹

بنام یزدان پاک

آغاز سخن

کتابی که اکنون به نظر خوانندگان میرسد بررسی تازه در موضوع پرورش بر اصول روان‌شناسی میباشد.

روانشناسی (معرفة‌النفس) امروز پایه علوم عقلی شمرده میشود و بنا بر این نفوذ او در فن پرورش طبیعی است و هر اندازه مطالعه و بررسی محققین در امر تربیت و پرورش توسعه پیدا میکند نیازمندی کار شناسان را بدقت و توجه، و لزوم آمیزش روان شناسی با فن آموزش و پرورش زیاد تر محسوس میسازد.

پرورش یا تربیت عبارت از مجموعه تأثیراتی است که نافذ در طبیعت و نیروی عقلی و اراده فرد و اجتماع است و همچنین کیفیاتی که انسان بخود تلقین می کند یکی از عوامل مؤثر در تکوین امر تربیت بشمار میرود.

توازن قابلیت های متنوع، نمو فکر، پرورش نیروی اراده و عمل آئین خاصی دارد. یافتن اصول آئین پرورش منوط به شناختن طبیعت و انواع استعداد هائی است که در انسان مکتوم است، طبیعت و استعداد عقلی انسان را باید با مطالعه زیاد در مسائل روانشناسی درک کرد و برای انجام پرورش آثار نفسانی را بررسی نمود - آشنائی باصول روان شناسی بسیاری از معضلات و دشواریها را در امر پرورش حل مینماید زیرا بر این اساس آموزش با مواهب طبیعی انسانی آمیخته میشود و از این راه نتایج نیکو و سودمندی حاصل میگردد همه کوشش ها برای درک

چهار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت کردن مهر از فلک مینائی
عضدی

در تـلو خدمت های اجتمـاعی ، خدمت بفرهنگ همگـان که پایه و قوام مدنیت بشمار میرود مزیت خاصی دارد و در این زمره بآموزش و پرورش که هستی و مایه فرهنك را بوجود میآورددر خور فحص و مطالعه دقیق میباشد .

هر چند کار جاری من مقتضی مطالعه در پیرامون مسـائل تربیتی نیست ودر خور آرزوی خویش فرصت بر رسی و کسب معرفت در این راه را ندارم ولی بحکم آنکه سالی چند بـه شغل دبیری درفرهنك بسر برده ام و مطالعات عملی نیز در امر آموزش و پرورش دارم نخواستم نـامم از خدمتگذاران فرهنك محو شود و خاصه آنکه ذوق فطری و سودای طبیعی هم مرا آرام نمیگذارد

کتاب (بر رسی تازه در آموزش و پرورش) محصول مطالعه زیاد و بحث دقیق است ـ در آغاز فهرستی از مطالب این کتاب در روزنامه کوشش درج شد و در هنگـام نگارش هـر گفتاری نگـارنـده توانست بـا مطالعه زیادتری موضوعهای تربیتی را مورد بحث قرار دهد

موهبت و عنایتی که مرا از خدمت بفرهنك محروم ننموده همان افتخار نویسندگی و سر دبیری روزنامه کوشش است دوست ارجمندم آقای صفوی مدیر روزنامه کوشش هماره مرا در مطالعه و بحث مسائل فرهنگی تشویق نموده اند و در مدت هیجده سالی که این نامه ارجمند انتشار میبابـد دو سوم گفتارهـای اسـاسی آن در موضوعهای فرهنگی و تـربیتی بوده و همین امر برای نگـارنده بهترین وسیله و موهبتی بوده است که در حین انجام وظیفه نـویسندگی توانسته ام در مطالعه

سعادت است و سعادت امری است اعتباری که زیبائی آن در این نکته نمایان میشود هنگامیکه بین جسم و محیط زندگانی توازن حاصل شد یعنی کیفیات عقلی و حواس انسانی با زندگانی موجود ربط پیدا کرد انسان خودرا سعادتمند میداند .

ربط انسان با محیط موازین خاص دارد و آن عبارت از پیوستگی با عادات است که محصول زندگانی اجتماعی میباشد و همچنین مجموعه تقلید ها و کارهائی که با مرور زمان صورت پیدا کرده و این مسائل است که مجری تربیت را باز می کند و گذشته ها را بآینده انتقال میدهد .

پرورش سعی میکند که با روش مقتضی انسانرا در زندگانی (فردی و اجتماعی) به منظور تأمین سعادت رهبری نماید تا بمراتب کمال برسد بنابر این بایستی در آغاز دانسته شود که محیط عقلی و نفسانی انسان چگونه میتواند با عوامل مادی و معنوی محیط و اجتماع ربط و پیوستگی پیدا کند

آثار نفسانی انسانی مولود غرایز و کیفیات اکتسابی اوست ، کمال پرورش آنگاه حاصل است که غرایز و عواطف خوب در نهاد انسان رشد کامل پیدا کند و محیط نفسانی فرد با محیط اجتماع یکسان گردد وبه جز حقیقت و شاهراه هدایت کمال مطلوبی دیده نشود و خداشناسی آغاز و انجام آموزش و پرورش قرار گیرد .



در این عصر فرخنده که همه شئون اجتماعی ما راه کمال را می‌پیماید و عظمت مادی و معنوی کشور تاریخی ایران براساس مفاخر باستانی و ترقی عهد تازه میدرخشد هر فردی باید بنوبه خود در انجام خدمات اجتماعی سعی ورزد و از ابراز سعی و کوشش دریغ ننماید

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده

بررسی تازه در آموزش و پرورش

درعصر حاضر آموزش وپرورش دیگر دارای معانی ساده و محدود نیست، همانطور که طب امروز توجه بیك نوع ناخوشی ندارد و کالبد انسانی - یعنی مرضی را فقط از یك نظر مورد بررسی قرار نمی دهد و پزشك دقت بکلیه جهات بدنی ناخوش دارد و حتی از طرز زندگانی و عواطف و ذوق و روش خانوادگی پرسش نموده پرسشهائی هم از سنین عمر پدر ومادر وخویشاوندان و شغل آنان برای فهم آثار انتقالی در مرحله توارث مینماید وتمام رشته های این پرسشهارا برای تداوی قطعی مرض و بهبودی بدن لازم میداند آموزش و پروش عصر حاضر هم همین روش را بحدکمال مورد سنجش وپرسش قرار میدهد واز این جهت همه چیز در این دانش راه یافته و آموزگار واستادرا ازهرجهت در یکدرجه بسیارعالی قرار میدهد ومسئولیت اورا سنگین مینماید،

طرز تربیت و پرورش استعداد ودرك نوع آموزش خیلی آسان است زیرا روش آنرا حکمای محقق ودانشمندان روانشناس روی قواعد قطعی ریاضی قرار داده اند اگر ترتیب شماره گذاری درآموزشگاهها و آزمایش دیگر درگذشته ها بسته بقوه فهم آموزکاران بوده امروز دیگر این

و پرورش موضوعهائی که با ذوق فطری من هم آهنك است کار نمایم. بنا بر این میتوانم بگویم کتابی را که خوانندگان بخود زحمت مطالعه میدهند محصول تجزیه و آزمایش هیجده سال نگارنده و یکدوره کامل آموزگاری میباشد .

دراین کتاب از آغاز مسائل تربیتی با روان شناسی آمیخته شده و با نشان دادن راه پرورش و تنوع آموزش کیفیات نفسانی بدقت مورد بررسی قرار گرفته است ،

موضوع مهمی که امروز در پرورش کمال اهمیت را دارا شده توجه بخلق و شخصیت دانش آموز و مطالعه آثار وراثت است . برای اینکه از مطالعه این موضوع تنها بفهم علل اکتفا نشود روابط روان شناسی با پزشکی و بیماریهای عقلی شرح داده شده و نیز بخشی در سنجش هوش بر این تألیف افزوده گردیده تا بدرستی عوامل مؤثره در روش پرورش شناخته شود .

با اعتراف باین حقیقت که امر آموزش وپرورش کمال وسعت را داراست و بحث نویسنده مقدمه کوچکی در این دانش بوده و نواقص زیادی هم در بر دارد ولی از لحاظ آنکه آغاز کمال سعی و کوشش است و باید با مطالعه و کار نواقص مرتفع گردد همین مقدمه کوچك و پر نقص را هم برای برداشتن قدم و انجام خدمت سودمند دانستم ،

محمد جناب زاده

مسئولیت سبك شده و مقیاس عمل ذوق آموزکار نیست بلکه اعداد قطعی ریاضی که از قواعد معین بدست میاید حصول نتیجه را اعلام میدارد.

تربیت گذشته بر نمودن قوه حافظه و یاد دادن و یا فرا گرفتن معلومات معین و محدودی بود یعنی آنچه را که نام دانش داشت بافراد میآموختند وهمان اصوات گفته شده را باز در موقع آزمایش میخواستند ولی روش امروز پرورش تمام خصایص ذاتی و روحی و جسمانی دانش آموز است وآنقدرها تدریس سطحی نتیجه ندارد بلکه استادان امروز مانند یك باغبان موجبات نمو ورشد استعداد طبیعیرا باید فراهم آورند وبگذارند نهال درآب وهوای مقتضی ومناسب حال بارور و باثمر گردد.

باغبان خالق میوه در درختان باثمر نمی نماید بلکه طبق قواعد فنی که میداند وسائل نمو درخت ویا کشترا فراهم مینماید و پیشرفترا باستعداد طبیعی گیاه وا گذار میکند باغبان با گیاهان واستعداد معین وروشن سروکار دارد یعنی اگر تشخیص داد ودانست که هر گیاهیرا چه هوائی مناسب ودرخور کشت و پرورش کدام زمین است بمقصود میرسد و هیچگاه سعی بیهوده در تربیت گیاهان بی مصرف که فائدهٔ صنعتی و طبی وغذائی ندارد نمینماید.

مسئولیت سنگین آموزکار بادانستن قواعد ریاضی روانشناسیدراین است که خالق و استعداد وامزجه تربیتی دانش جویانرا نمیداند یعنی وقتی چندین نفر دانش آموز را در یك دانشپایه باو میسپارند ازعهده او و هر دانشمند روانشناسی از دیده ظاهری مشکل است که دانشآموزان مستعد و باثمر را از شاگردان ناتوان و بی ثمر امتیاز داده کیفیت باطنی

و مشاعر حقیقی آنانرا درك نماید. زیرا دیده شده بسا دانش آموزان در صورت ظاهر ناتوان و نامستعد بوده وآموزگاران‌هم ازآنها ناراضی بوده‌اند ولیکن ودایع خمودآنان دربرابر یك‌تصادف روشن وشعله ورگشته تظاهرات حیرت انگیز از نبوغ ذاتی خود نشان داده‌اند و بسیار دانش آموزان زبان دار وبظاهر خوش فهم ملاحظه شده که مغز نداشته اند و همینکه بمرحله بروز استعداد و عمل رسیده‌اند متوقف و بی ثمر شده اند.

بنا بر این کیفیتهای ظاهری که سابق مقیاس عمل بوده خطای‌آن واضح شده‌است اگر بخواهیم استعداد در آنهائیکه بقول هاتف اصفهانی (دل پرازگفتگوی و لب خاموش) ـ دارد محدود نمائیم ویا آنهائی را که نشاط ظاهری دارند و شیرین سخن و با ذوق بنظر میاید لایق بشماریم روی‌آزمایشها بحقیقت نرسیده‌ایم واگر بخواهیم مدارج آموزش‌یکنواخت را درمورد همه رعایت نموده ثمره‌را بطبیعت‌واگذار نمائیم بایستی اذعان نمائیم ادای وظیفه ننموده‌ایم و به پاسخ همان‌آموزکاری‌خواهیم رسید‌که سعدی درگلستان از آن حکایت میکند که گفته است: تربیت یکسان و استعداد مختلف‌است.

خیر بایدتربیت را یکسان قرار نداد وحل این مشکل بدین سان میشودکه بهمان اندازه که استعداد مختلف‌است باید آموزش‌راهم مختلف قرار داد تا تربیت به‌حصول موفقیت منتهی شود همه‌کس نمیتواند بطور قطع و یقین بگوید که یکفرد از هیئت جامعه ممکن است بی استعداد باشد خیر بهمان دلیلی که همه درحدود عمل خود دارای عقل و شعور هستند استعدادهم دارند ولیکن بدون شك سطح مشاعرهمه دریکدرجه

بالا نرفته است . قوت وضعف افزایش ونقصان به‌تفاوت دیده میشود واین خود از مزایای خلقت است که بقول شاعر :

هرکسی را بهر کاری ساختند حب آنرا در دلش انداختند

همانطور که فائده غذائی وصنعتی وطبی هرگیاهی امروز روشن شده است افراد انسانی هم هرکدام دارای ذوق و استعداد خاصی هستند فقط مسئولیت‌آموزگار دراینجا است که باید استعدادونوع‌آنرا که متمایل بهر قسمتی است بشناسد و پرورش دهد .

در قدیم شناختن ناخوشیها خیلی مشکل بود و سخت‌ترین مرحله پزشکی تشخیص نوع‌ناخوشی بود ولی امروز علم میکرب شناسی‌خیلی زود بفاصله چند دقیقه نوع مرض‌را معرفی مینماید وپزشك‌را آگاه میسازد

آموزش وپرورش تازه قواعدی که دردست داده بدون تأمل استعداد وبنیه علمی وصنعتی دانشجوی‌را نشان میدهد .

تنوع آموزش - برای آنکه بهتر بروش آموزش تازه آشنا شویم این‌نکته را باید درنظر بگیریم که برخلاف سیره گذشتگان امروز به تربیت یکسان عقیده مند نمیباشند تاآنکه بگویند

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و درشوره زار خس

بلکه متوجه این موضوع شده‌اند که بهمان اندازه که ذوق و استعداد متنوع ومختلف است تعلیم هم بایستی تنوع پیدا کنند تامنظور حقیقی که حصول تربیت وبروز استعداد معنوی‌است آسان گردد .

دراین امر یك مشکلی هم وجود دارد که بنوبه خود میتوان

گفت از مراتب و مواقع خیلی دشوار مـرحله استادی و انجام وظـایف آموزگاری است وآن این است که درنهاد بشرخصائل خوب وبدهم وجود دارد. نسبت بعادات وصفانـی که از نظر چشاوائی اجتماعها تفاوت دارد ورسومی که دربعضی اقوام خوب وعکس همان‌ها درنزد اقوام دیگر بداست کارنداریم . بحث ما پرورش استعداد فنی ومشاعر علمی وسجایای همگانی واخلاقی است که همه وقت ودرهمه حال درنـزدکلیه اجتماعها پسندیده میباشد در مرحله آموزش و پرورش یك فـرد برابر باد ومسئولیت میشویم یکی یافتن خصایل ذاتی واستعداد طبیعی وپرورش ودایع ومواهب بشری برای تجلی و بروز ودیـگر مبارزه شدید و خفی با سیرتهای ناپسند و ضد اخـلاق و ناخوشی‌هـای بدنـی و روحی فردی کـه زیر آموزش قـرار گرفته است .

پیشینیان از نظر عرفانی میخواستند با خواهشهای حیوانی رزم نمایند و براصلی محور آموزش را قرار میدادند که هرچند تا درجـه برای تزکیه روح و صفای نفس خوب بود و میتوان گفت از بروز طغیانهای نامطلوب میکاست ولیکن بطور کلی از لحاظ قوام مدنیت مفید نبود .

گوشه نشینی وسیرسلوك و مقاومت باخواهشهای نفسانی درکاستن طبایع حیوانی مؤثر است اما نکته اساسی اینجا است کـه انسان در زندگانی وظایف بسیاری دارد و باید بکمك اجتماع کار کند و از عقل و مشاعر خویش بنفع مدنیت بهره مند شود این بیان عالیشان که فرموده بنده من مرا عبادت نما تا تورا مانند خود توانا نمایم ـ این نتیجه را

نمیدهد که بشر تهی از عواطف ومیل گردد بلکه منظور این‌است که باید از ودایع عقلی خدا داد بهره مند شد و توانائی درهرچیز بیدا نمود و باز بیان دیگر حاوی این منظور است که بانسان خطاب شده است (آیا گمان میکنی تو جرم کوچکی هستی درصورتیکه مجموعه از عوالم و دنیای بزرگ میباشی؟) هرکس میتواند مغز و عقل خودرا آزمایش نماید و در مرحله ریاضت علمی این نکته را بفهمد که انسان گنجینه دانشها و هنر ها و مواهب‌آسمانی است ولیکن این حقایق درنهاد هرفردی خمود و ناپیدا است و بهمین جهت وقتی که برق آموزش این دنیای تاریکی که در ژرف آن اسراری از شگفت پنهان است روشن نمود خوب دیده میشود که درهر فردی تا چه اندازه نوا درفکری وعقلی وجود داشته است .

بنا براین آموزش تازه میگوید که باید عرفان را با مصادر عقول و افهام منطبق نمود و در عین اینکه در پرورش نهالهای خوب عقلی و فکری انسانی بایستی سعی بشود بدون تردید غفلت از پست نمودن و نابود ساختن عواطف نا پسند نباید داشت . یعنی باید درقوام وتقویت زندگانی اجتماعی کوشید بوسیله آموزش همه را درمرحله سعی و عمل و حوائج مدنی بکار انداخت ازعقل ومشاعر افراد مدنیت‌را درجاده تکامل راه برد .

باید از لذائذ و نعمات طبیعت بهره مند شد ولیکن برای درك لذائذ اخلاق وصفات ملکوتی‌را لازم است پرورش داد .

بنابراین آموزگاران امروز با مشکلترین روش‌آموزش مواجه

میباشند . یعنی دیگر نمیتوانند افرادی را بنام :

تیغ دادن درکف زنگی مست   به که افتد علم را نادان بدست

از کسب دانش دور نمایند وهم تنها مقام آموزگاری یاد بیری ندارند بلکه بتمام معنی باید یك طبیب روحانی کاملی باشند .

آموزش یك نواخت برای آموزگاران زحمتی نداشت . زیرا یك سلسله مطالبی را بیان مینمودند و دیگر مسئولیت این نکته را نداشتند که دانشجویان که در یك آموزشگاه کار میکنند همه کامیاب از بیان آموزگار شوند درپایان سال پرسشهائی میشد اگر دانشجویان میتوانستند مانند صفحه گرامافون همان مطالب را بگویند لایق و مستعد معرفی میشدند وچنانچه لغزش یا تصرفی درکلام واقع میشد مردود میگشتند .

آموزش تازه این اساس را بکلی تغییر میدهد و معتقد است که هیچ فردی از بشر خالی از یکنوع یا انواع استعداد نمیباشد و بالاخره خدای طبیعت هیچ موجودی‌را بدون فائده وبی سبب خلق نکرده است .

پیروان آموزش تازه مانند دانایان شیمی ایمان وایقان دارند که درهر انسانی انواع استعداد موجود است ازنظر دانشمند شیمی در عناصر ترکیبی همه چیزیافت میشود . چنانچه دیدیم وقتی کائوشوك طبیعی تحت مطالعه درآمد فراهم آوردن آن از بعضی مواد مانند ذغال سنگ وغیره میسر شد ـ این حقیقت که همه چیز در تمام اشیاء وجود دارد امروز بمرحله یقین رسیده ولیکن سعی در طریقه یافتن آن باید بشود وبهمین‌دلیل علم شیمی بمراحلی ازتکامل رسیده است که ازمرحله حیرت و تعجب هم بالاتر رفته است .

در هرانسانی انواع استعداد موجود است ولیکن باین عقیده نباید همیشه درآموزشهای یکنواخت اصرار نمود میزان استعداد که پیشینان معتقد بودند در دیده نخست مختلف است . ما تا چندی که وسایل زیادتری از نظر عمل روان شناسی وپزشک روحانی وجسمانی یافت شود این عقیده‌را کنار میگذاریم که در تمام افراد یکسان استعداد وجود دارد و بهمان ایمان گذشگان میرویم ومعتقد میشویم که استعداد مختلف است و پایه آموزشگاههای خودرا برروی اختلاف و تنوع ذوق ومشاعر قرار میدهیم تازودتر بمرحله موفقیت نزدیك شویم و همچنین نگذاریم از آموزش یکنواخت ادراك مختلف خشك و بی اثر شود .

این عمل برای تقویت مدنیت موهبت شایانی است زیرا پایه تمدن برعلوم وفنون وادب قرار گرفته وهریك از این ارکان شامل صدها شعبه ورشته و سلسله است وهرسلسله آن یکرشته ذوق واستعداد موافق ومقارن میباشد .

بنابراین آموزش تازه براساس کامل مدنیت مادی وعقلی وروحانی قرار گرفته واین روش ناموس قطعی طبیعت است .

مقصود از آموزش وپرورش چیست ؟

در روش تازه آموزش وپرورش شخصیت انسان مورد دقت و بررسی است . منظور از شخصیت دراین جا مجموعه خصائل روحی و استعداد وذوق عقلی و همچنین ساختمان بدن و بنیه انسان است و حتی بعضی از پیروان این سبك چهره و سیما یعنی علم

چهره شناسی را دخالت داده اند وقتی با قواعد و تجارب حاصله استعداد افراد معین شد وذوق وسلیقه وغریزه طبیعی آنان روشن گردید محور آموزش برروی آن قرار میگیرد بنابراین علم بصفات وخصایص وخوی و عادت فطری و طرز تفکر طبیعی مهمترین اصل آموزش است زیرا این حقیقت روشن شده که علوم و فنون نمیتوانند عدم را وجود بخشند و آنچه خمیره ذات و صفات اشخاص نیست بآنها بدهند.

آموزش توازن قواعدیاست که عقل نهفته را درافراد بیدار سازد. یعنی کسیکه طبیعت باو ذوق ادبی وفلسفیداده یااینکه اورا استعدادصنعتی عطا نموده پرورش میدهد که ودایع فطریرا آشکار وبرای عملآماده نماید.

در زمان باستان چون علوم وفنون محدود بود بذائقه همه شیرین نمیآمد وبعلاوه وسائل کسب دانش برای همه میسر نبود این بود که میان دانشجویان افراد معدودی لایق کسب فیض میشدند و دیگران بواسطه اینکه گفتارهایآموزگار باذوقشان سازش نداشت یا اینکه خصایص عقلی آنان دور از فهم مطالب بود محروم میگشتند و در زمره نادانان بشمار میرفتند. فلسفه آموزکاران آنوقت هم این بود که:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره زار خس

یااینکه: **زمین شوره سنبل بر نیارد   دراوتخم عمل ضایع مگردان**

ولی در عصر ما که دائره فرهنگ بحد کمال رسیده وکلیه شئون زندگانی مادی و عقلی روی قواعد فنی و علمی استقرار یافته است ازباغ وزمین شوره هردوبهنسبت استعداد بهره برداری میشود ـ شورهزار قابل عمران وآبادی مورد دقت کشاورز واقع میگردد وچنانچه حصولفائده

نباتی ازآن میسر نباشد ـ کان شناس طبق قواعد فنی به استخراج مواد میکوشد وفوائد شیمیائی از آن برداشته میشود بنابراین میتوان به نسبت استعداد افراد و ذوق و مایه طبیعی آنان با آموزش متنوع بهره یابی نمود وعنوان نادانی را ازمیان برداشت.

پیروان سبك قدیم که بتربیت یکسان معتقد بودند تصور مینمودند که افراد انسانی مانند صفحهٔ کاغذ سفید است که میتوانند هـر نوع نقش ونگاری برروی آن رسم نمایند •

همان طور که یك مجسمه ساز تواناست از سنك یا گچ هرشکلی‌را بخواهد بسازد آموزش باستانی هم انسان‌را لایق هر گونه پرورش علمی میداند، میگویند در یك قطعه سنگ انواع اشکال وصور پنهان است وبـا تراشیدن هرنوع آنرا بخواهیم پیدا میشود یا دریك دوات مرکب کلیهٔ خطوط و نقوش مستتر است ودست نویسنده توانا است هر نوع عبـارت و نقوشی ازآن بدیدار ساخته و باشکال وحروف مختلفه درآورد.

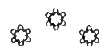
بنا بر این اگر مجسمه سازی نتوانست از یك سنگ یا گچ مقصود خودرا بعمل آورد شك نیست که سنگ لایق نبوده‌است وباین دلیل استعداد تمام از هرچیز در همه اشخاص باید یافت شود و چنانچه سعی آموزگار بجائی نرسد معلوم‌است که دانشجو شایستهٔ کسب فرهنگ نبوده‌است

آموزش تازه میگوید چه ضرورت دارد سنگی را کـه لایق تراش مجسمه نیست ازنظر دور بداریم آنـرا برای سایر کارهای صنعتی بکار میبریم وآزمایش مینمائیم که برای انجام چه مقصودی خوب است .

چنانچه گفتیم آموزش تازه تا حصول آزمایش کامل و یافتن راه

درست از تأکید دراین نکته که استعداد هر چیز در همه کس موجود است خود داری مینماید زیرا آزمایش هـای گذشته نشان داده کـه عده زیادی از افراد اجتماع ازکسب دانش محروم میشدند وبرای اینکه فیض دانش وهنر به همگان برسد بایستی محور آموزش‌را براصل مخالف این عقیده قرار داد یعنی پرورش‌را بااستعدادها وخصایل عقلی اشخاص‌توافق داد وآن‌قسمتهائی‌را که درآزمایش نمایان شده‌است بررسی‌نمود

اگر میخواهید خیلی زود بحقیقت واهمیت این روش برسید در دانشپایه خودتان یك پرسش همگانی ونوشتنی ازدانشجویان بنمائید (آیا دوست دارید چه بشوید ؟) پاسخهائیکه بشما میرسد در پایان امـر بدقت‌مطالعه‌کنید . خواهید دیدکه آرمان وکمال مطلوب دانشجویان بعده آنان مختلف است . بدون تردید این نکته را گواهی مینمائید که آرزو وآرمان هرکس مولود سنخ فـکر وتعقل شخصیت معنوی واستعداد طبیعی او است . شما افرادی‌را یکسان پرورش میدهید که آرمانهای مختلف دارند بنا براین ازآموزش یکسان استعدادهای متنوع ازمیان میرود .



آزمایشهائی که در روان شناسی پزشکی و روانشناسی - بعمل آمـده بـرای یافتن استعداد و ذوق و غریزه طبیعی کمك‌های شایانی مینمـاید - درآموزش قدیم بتربیت جسمانی اهمیتی داده نمیشد و روابط روح با بدن و جوهر ذاتـی مورد نظر قرار نمیگرفت و روح را یك نیروی مستقل میدانست که درجسم قرار یافته‌است .

نظر به توسعه رشته هائی از فلسفه و عرفان تصور می رفت که هر اندازه بدن ضعیف و ناتوان باشد کار و توانائی روح زیادتر است . برای حصول این مقصود ریاضت هائی معمول بود که از بحث ما خارج است . شاید در اثر تقویت و پرورش بعضی قوای فکری و قوت تخیل آثاری شگفت ازمرتاضین دیده میشد ولی بدون تأمل میتوان معتقد شد که آن نوع آموزش بر یك پایه عقلی و مدنی قرار ندارد و فلسفه : (تن رها کن تا نخواهی پیرهن) سعی مادی وعلوم وفنون مربوط بدان را انکار مینماید ولیکن امروز محقق ومسلم شده است که درطبیعت همه چیز دریك نسبت بوسائل مادی اتصال دارد وظهور افکار ومدارج عقلی هم جز بوسائل مادی میسر نمیشود . بیان محکم (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) بخوبی میرساند که این قاعده قطعی ومسلم وانکار آن موجب حرمان میباشد بنابراین توفیق درمدارج عقلی هم پیوسته بتقویت وسائل مادی است وبدون شك بروز مشاعر وقوای عالیه انسانی منوط بهتندرستی وپرورش جسم است . (تن رها کن تانخواهی پیرهن) اصل فرسوده ای است و انسان بایستی در علائق مادی بقدر ضرورت بکوشد و خویش را تا آن درجه توانا سازد که جایگاه تفکرات ومشاعر بزرگ گردد.

تندرستی بدن فصل نخست آموزش تازه است . روزیکه این عقیده قوت گرفت و اعصاب خسته دانش آموزان از فشار روش باستان آزاد شد ورزش معمول گشت وپرورش بدنی اهمیت یافت نبوغ بشری شروع بنمو و تجلی نمود . امروز این اصل بمعنی کامل مورد توجه است و در طب تربیتی یك دانش آموز بتمام قواعد تحت آزمایش قرار میگیرد . در قدیم

هرکس خودرا برای هرصنعتی آماده میدانست ولی امروز برای تصدی هر شغلی آزمایشهائی مقرر است ، چنانکه درامور صنعتی نیروی بدنی را مورد بررسی قرار میدهند . ومعاینه های پزشکی روشن میسازد که کدام قسمت‌ازجهاز بدنی توانا یا ضعیف‌است والبته هرشغلی تا یکدرجه مربوط و متصل بیك یا چند عضو بدن است . کسیکه بخواهد در هوا پرواز نماید یا در دریا بکارهای معلوم وارد شود بدون شك باید قلب محکم و قوی و شش سالم و اعصاب توانا داشته باشد ازاین جهت هر شغلی باید مناسب بنیه بدنی انسان برگزیده شود . بدیهی است درفراگرفتن دانشها وهنرها هم این قاعده قابل ملاحظه است .

دانشجوئی که میخواهد بطور کامل دوره ریاضیات را بخواند باید استعداد دماغی خاصی داشته باشد . دریك سلسله علوم وصنایع نیروی حافظه دخالت دارد . دربرخی دیگر تصور وعواطف روحانی وتخیل . و در قسمتی شعور باطنی و عمق فکر . طب تربیتی نشان میدهد که یك دانش جو ازنظر استعداد مزاجی وعضوی خود درکدام رشته میتواند توفیق حاصل نماید . در بعضی از دانش آموزان هم طب میتواند تصرفاتی نموده وعضو ضعیف را قوی و توانا برای طی مراحل علمی نماید . وقتی دانش پزشکی درآموزش وارد شد دیگر آن خستگی و واماندگی روان در دانش آموزان پدیدار نمیشود . درآموزش و پرورش یکسان مشاهده میکنیم که صاحبان ذوق و دانشجویان مستعد در هنگام آزمایش مردود میشوند و برخلاف افراد بی استعداد پذیرفته میگردند .

دانشجوئی که قوت مغز واعصاب واستعداد او زیاد است درآموزش

یکنواخت بواسطه الهام طبیعی همه چیز را خیلی زود درك میکند و بنا براین درس سطحی نمیتواند روح تشنه اورا سیراب نماید بدین جهت عطالت و غفلت را پیشه نموده تغافل را روش تحصیل خود قرار می دهند ولیکن دانشجوی بی استعداد بواسطه آنکه دروس فوق فهم ومشاعر اوست می کوشد تا توفیق حاصل نماید، دراین روش همیشه حکایت مسابقه خرگوش و سنگ پشت تازه میگردد و مسابقه را سنگ پشت میبرد، ولی روان شناسی بکمك طب تربیتی تا حدود امکان نواقص عضوی دانشجوی بی استعداد را رفع میکند و همچنین میزان حوصله و توانائی افراد با استعداد را هم معین مینماید ــ آنوقت دیگر موضوع :

ای بسا تیز طبع کاهل کوش ❊ که شد از کاهلی سفال فروش

در مواردی ازمیان میرود و هرکس بقدر غریزهٔ طبیعی و نیروی گوارش از دانش تغذیه مینماید.

طب تربیتی قوهٔ مقاومت اعضاء ومغز واعصاب را درکیفیت پرورش افکار نشان میدهد، البته تشخیص این موضوع خود فصل ممتازی در علم پزشگی است ولی بطور کلی کالبد شناسی یا پزشگ نفسانی یك شعبه فنی از علم پزشگی بشمار میرود و روانشناسی دخالت کلی در این امر دارد یعنی پزشگ کالبد شناس باید علاوه بر اطلاعات از مکانیك بدن و معلومات کامل طبی در روانشناسی هم بینا و دقیق باشد تا بتواند این وظیفه مهم را انجام دهد. در این موارد آزمایشهای زیاد شده و کتابهائی هم محققین نگاشته اند که بایستی در ترجمه آن سعی بلیغ بشود.

ارتباط بنیه انسان با خصائل و صفات او بنسبت های معینه روشن

میشود هرچند علم پزشگی ازنظر ساختمان بدنی و بنیه روی موازین روانشناسی دستور های ثابت بیرون نداده است ولی باید گواهی داد که دخالت آن سود کلی دارد ولیکن هنوز این روش نورس مانند فورمولهای ریاضی قطعی نیست و نباید بحساب دانش آموزان درآورد.

دانش‌آموزان‌را امروز ازجهات بیماریهای بدنی وواگیر دار مورد دقت قرار میدهند وبمعالجه آن میپردازند، این قسمت باید بیشتر مورد نظر قرار گیرد وبویژه تا حدودیکه ممکن است بیماری های عصبانی‌را هم باید تحت دقت قرار داد.

علم طب و روانشناسی به کمك یکدیگر میتوانند بیماریهای روان ونقاط قوت وضعف دانشجورا نشان دهند، برای اینکه یقین نمائیم که بررسی‌های پزشگی و روانشناسی درست بعمل آمده است آزمایش‌های مکرر ووقت کافی لازم دارد زیرا نمیتوانیم یك دانشجورا که میخواهد وارد دبیرستان یا دانشکده بشود بفاصله چند ساعت یا چند روز استعداد عقلی و ذوق او را معین نمائیم. ونیز ممکن است تشخیص استعداد را بخود او واگذار نموده و پرسشهای شفاهی یا کتبی را مقیاس عمل قرار دهیم.

ظهور مایه جسمانی و روحانی خلق الساعه نیست - هرکس میتواند این حالت‌را در خود مطالعه نماید وقتی که بنیه وحالت مزاجی با قوای روحی دمساز شد و پیش آمدی ارتباط بدنی و مشاعررا تاریك ننمود بعبارت ساده‌تر انسان سردماغ وحال بود ممکن است منویات عقلی اورا نمایان ساخت، این حالت خلوص وتجرید همه وقت برای نوابغ هم میسر

نیست چنانچه سعدی درگلستان این نکته را خوب میپروراند واشاره به یعقوب پیغمبر نموده میگوید :

یکی پرسیداز آن گم گشته فرزند   که‌ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی   چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است   دمی پیدا دم دیگر نهان است

آزمایشهای نیروی بدنی و استعداد روان باید در حال تندرستی بعمل آید و مدت آن طولانی خواهد بود زیرا این موضوع باهم دریك لحظه معلوم نمیگردد وهمیشه در دورهٔ تحصیل باید سیر تدریجی وتکامل بدنی و روحی دانش آموز تحت مراقبت پزشگ روان شناس باشد .

از آغاز ورود کودك بدبستان بررسی های ماهانه باید درپرونده او بایگانی شود ، مجموع این بررسی ها که در امتداد ده سال (تا پایان دوره اول دبیرستان) بعمل میآید بخوبی میزان ذوق واستعداد دانش آموزرا دربر دارد وشخصیت اورا آشکار میسازد .

ارزش آزمایش بشرح بالا که ثبت مشاهدات روانشناسی است اهمیت این علم را بحد کمال معلوم مینماید و مدلل میدارد که آموزش تا چه‌اندازه با روان شناسی ارتباط پیدا نموده و از لحاظ پرورش شخصیت دانش آموزان شایسته توجه میباشد .



پرورش شخصیت ـ برای تعیین شخصیت‌انسان باید اصول روان شناسی را مورد دقت قرار داد روانشناسی تجزیه و تحلیل روح و اجزاء آنست که ترکیب از مشاعر

و هوش و ادراك میگردد.

انسان زنده عاری از احساس و شعور نیست ولی موضوع بررسی در روان شناسی انسان سالم است که هیچیك ازسازمان بدنی او قسمتی از مشاعر را مختل نکرده و درساختمان مغز تشویشی ایجاد ننموده باشد.

در روانشناسی بایستی دو قسمت را مورد ملاحظه قرارداد و تحت بررسی درآورد ، نخست قسمتهای وابسته بمدرکات دنیای خارج میباشد که در روان انسان منعکس شده و مشاعر نهفته را بیدار میسازد ، دوم عملیاتی است که روان انسان در دنیای خارج صورت وجود میدهد ، این هر دوبخش از جهة مقیاس و نتیجه بادورهای زندگانی و رشد و ترکیبات آلی بدن پیوسته است .

کودک هر دو بخش از این تأثیر را دارا است منتهی آنکه نسبت عمل در او بسته بترکیبات بدنی و مغز وتوانائی روان او میباشد .

زمان بلوغ و دورهٔ جوانی در مدرکات داخلی و خارجی حالتهای دیگری بوجود میآورد و بکای زندگانی و مناظر بیرونی آن از چشم یك جوان با یك کودك فرق پیدا میکند و این تفاوت نتیجه رشد بدنی است که بهمان نسبت ساختمان آلی مغز و مراکز بروز هوش را تقویت نموده است .

دوره پیری واکنش دوره جوانی است و براثر خستگی پی ها و سستی گوشت و ماهیچه های بدن وزبونی گوارش وتنفس مغز هم ضعیف میشود و یك حالتی مشابه با دورهٔ کودکی نمایان میگردد بنابراین در مراحل مختلفه عمر بروز عواطف روحی یکسان نیست ونمیتوان شخصیت

انسان را یکنواخت دانست و تمام دوره های زندگانی را یکسان مورد بررسی قرار داد.

روان انسانی ازلحاظ کیفیت عقلای درسیر زندگانی تابع رشد وانحطاط کالبد است ولی درهرحال موضوع روح درنزد روان شناسان از هرجهة مورد دقت میباشد ودرشناسائی آن کوششهای فراوان بعمل میآید

برای شناختن روح پیشینیان تقسیماتی‌را در مغز قائل بودند وطبقاتی برای مشاعر رسم مینمودند. تجزیه روح‌هم مانند کالبد شکافی مورد توجه بود ولی این تجزیه وتشریح تنها با تصور وخیال صورت میگرفت زیرا روح با داشتن ترکیبات از حیث ادراك ومشاعر قابل تجزیه نیست ودر عین ترکیب حالت یگانگی او مسلم است و نمیتوان معتقد شد که حواس باطنی بدون کمك وپیوستگی باهم بتوانند وظائف خویش را انجام دهند این بود که با بحثهای فراوان عوامل و طبقات روح را با تقسیماتی نشان می‌دادند که مواود فرض خاص بود، البته اگر روح‌را می‌شناختیم تمام معضلات حل میشد وممکن بود که مانند عملیات پزشگی و وسائل مادی درآن نفوذ نمائیم ولیکن این توانائی آرزوئی بیش نیست وپزشك روانشناس هم اگردخالتی دراین امرمینماید باز بوسیله تلقین وبرانگیختن عواطف روان خود انسان است با این فرق‌که درجراحی بدن بیمار اراده در برابر پزشك ندارد ولی در تداوی روحی پزشك روان شناس بقدری با اسرار و رموز مواجه است که نفوذ وکامیابی او را بسیار مشکل و دشوار می سازد.

تلقین خواه بوسیله عامل خارجی یا تحریك فکر باطنی وسیله

خوبی است و براین اساس علم روانشناسی با درك محسوسات و تخیلات وارد عمل شده وپیشرفتهای خوبی هم نصیب آن گشته است •

گفته شد که بوسیله اشیای خارج میتوان در روح ادراکاتی بوجود آورد ــ این حالت تا وقتی میسر است که چشم ما بدنیای خارج باز است و بما تجلیات حسی می بخشد، هرچه از این راه در روح خلق وایجاد شود وتصویر آن درضمیر نقش ببندد محسوسات نامیده میشود •

محسوسات یکی ازطرق مهم استدلال واثبات حقایق‌است وادراك روان بوسیله مشاهده دنیای خارج موجد شهود و احساسات حسی است و همین امر برای آموزش وپرورش بهترین راه توفیق شمرده میشود.

مشاهده دنیای خارج ومؤثرهای بیرونی عبارت از همان مفهوم همگان است ــ در روانشناسی اساس نظر مدرکات مشترك وعمومی بشر است که محسوسات نامیده میشود.

درفلسفه شك و تردید بدبینان ادراکات روحانی‌را انکار نموده‌اند ومحسوسات ظاهری را هم که نتیجه تابش مناظر درروح انسان است تردید مینمایند، شوپن‌هاور فیلسوف بد بین میگوید «اگرمیز مدوری‌را دیدی نمیتوانی بگوئی میز مدوری را میبینم بلکه همین اندازه میتوانی مدعی باشی که میزی‌را مدور می بینی» حقیقت شکل و نوع و تجسم محسوسات هر چه باشد تا درجهٔ دارای ارزش است که بمقیاس مدرکات درآید، بنا براین درعلم روانشناسی نمیتوان بگفته‌های بیرون از ادراکات روان ترتیب اثر داد وبرای ما موضوعهائی حقیقت بشمار میرود که کیفیات نفسانی آنرا درك نموده یا موجبات ادراك فراهم گردد •

انسان را یکنواخت دانست و تمام دوره های زندگانی را یکسان مورد بررسی قرار داد.

روان انسانی ازلحاظ کیفیت عقلی درسیر زندگانی تابع رشد وانحطاط کالبد است ولی درهرحال موضوع روح درنزد روان شناسان از هرجهة مورد دقت میباشد ودرشناسائی آن کوششهای فراوان بعمل میآید

برای شناختن روح پیشینیان تقسیماتیرا در مغز قائل بودند وطبقاتی برای مشاعر رسم مینمودند. تجزیه روح‌هم مانند کالبد شکافی مورد توجه بود ولی این تجزیه وتشریح تنها با تصور وخیال صورت میگرفت زیرا روح با داشتن ترکیبات از حیث ادراك ومشاعر قابل تجزیه نیست ودر عین ترکیب حالت یگانگی او مسلم است و نمیتوان معتقد شد که حواس باطنی بدون کمك وپیوستگی باهم بتوانند وظائف خویش را انجام دهند این بود که با بحثهای فراوان عوامل و طبقات روح را با تقسیماتی نشان می دادند که مولود فرض خاص بود، البته اگر روحرا می‌شناختیم تمام معضلات حل میشد وممکن بود که مانند عملیات پزشگی و وسائل مادی درآن نفوذ نمائیم ولیکن این توانائی آرزوئی بیش نیست وپزشك روانشناس هم اگردخالتی دراین امرمینماید باز بوسیله تلقین وبرانگیختن عواطف روان خود انسان است با این فرق که درجراحی بدن بیمار اراده در برابر پزشك ندارد ولی در تداوی روحی پزشك روان شناس بقدری با اسرار و رموز مواجه است که نفوذ وکامیابی او را بسیار مشکل و دشوار می سازد.

تلقین خواه بوسیله عامل خارجی یا تحریك فکر باطنی وسیله

خوبی است و براین اساس علم روانشناسی با درك محسوسات و تخیلات وارد عمل شده وپیشرفتهای خوبی هم نصیب آن گشته است •

گفته شد که بوسیله اشیای خارج میتوان در روح ادراکاتی بوجود آورد ــ این حالت تا وقتی میسر است که چشم ما بدنیای خارج باز است و بما تجلیات حسی می بخشد، هرچه از این راه در روح خلق وایجاد شود وتصویر آن درضمیر نقش بندد محسوسات نامیده میشود •

محسوسات یکی ازطرق مهم استدلال واثبات حقایق است وادراك روان بوسیله مشاهده دنیای خارج موجد شهود و احساسات حسی است و همین امر برای آموزش وپرورش بهترین راه توفیق شمرده میشود.

مشاهده دنیای خارج ومؤثر های بیرونی عبارت از همان مفهوم همگان است ــ در روانشناسی اساس نظر مدرکات مشترك و عمومی بشر است که محسوسات نامیده میشود.

درفلسفه شک و تردید بدبینان ادراکات روحانی‌را انکار نموده‌اند ومحسوسات ظاهری را هم که نتیجه تابش مناظر درروح انسان است تردید مینمایند، شوپن‌هاور فیلسوف بدبین میگوید « اگرمیز مدوری‌را دیدی نمیتوانی بگوئی میز مدوری را میبینم بلکه همین اندازه میتوانی مدعی باشی که میزی‌را مدور می‌بینی » حقیقت شکل و نوع و تجسم محسوسات هر چه باشد تا درجهٔ دارای ارزش است که بمقیاس مدرکات درآید، بنا براین درعلم روانشناسی نمیتوان بگفته‌های بیرون از ادراکات روان ترتیب اثر داد وبرای ما موضوعهائی حقیقت بشمار میرود که کیفیات نفسانی آنرا درك نموده یا موجبات ادراك فراهم گردد •

کیفیات نفسانی

برای اینکه هر یك ازعوامل و مجموع مشاعر انسانی در حال تفرد شناخته شود بدون اینکه امتزاج قطعی و عدم امکان تجزیه روحی در نظر گرفته شود باید بفرض زیر توجه نمود:

برای فهم مقصود و آشنا شدن بطبقات روح بایستی مثالی نزدیك به ذهن ایراد نمود: استوانه ای را فرض میکنیم که از آبگینه ساخته شده و مدرج میباشد و به تقسیماتی مطابق منظور منقسم گشته و هرقسمت دارای سطحی قابل نفوذ باشد. این آلت میکانیکی که مورد مثال ما است شبیه به ساعتهای آبی است که در قدیم بجای ساعتهای امروزی میزانی برای شناختن مرور زمان بوده است وآب بطبقات پائین نفوذ میکرده است

طبقات روحی نیز بهمین شکل میباشد یعنی از طبقه اول عامل روحی شروع بفعالیت نموده وحالات نفسانی را آشکار مینماید واز اشیاء دنیای خارج یعنی ماوراء وجود ما آثار مدرکات را که تجلی حسی است مانند شیشه عکاسی بذهن انتقال میدهد ولیکن پس از رفع اثر نقش آن دائمی نمیباشد و نسبت به افراد بقای این نقش و اثر دارای طول و زمان مختلف می باشد.

آثار خارجی که درطبقه اولی منعکس میشود یعنی مدرکات حسی که بذهن سپرده میگردد هر موقع هم بسته به کیفیت و اثری که در انسان گذاشته قابل مشاهده و تصویر میباشد. ادراك بقوهٔ متخیله نقل میگردد واین تخیلات بطبقه‌ای میرسد که آنرا مرتبه عقلائی میگویند

وازآنجا بنقطه احساسات وهیجان که مرکز آن قلب است حلول مینماید

در سیر روحی وانفعالات نفسانی ازطبقه انعکاس که نام آن را حس محسوسات گذارده اند تا مرحله تعقل و احساس درجه نفوذ امواج طبقاتی یکسان نیست ، یعنی نسبت بحالات نفسانی افراد شدت وضعف دارد و همین خاصیت نوع استعداد اشخاص وکیفیت مشاعر و ذوق آنها را ظاهر وروشن می سازد.

کسانیکه قوهٔ ادراك آنان قوی است ولی در تخیل و تصور و مراحل بعد فعالیت نفسانی آنان یکسان نیست انسان حسی میباشند • این دسته خارج ازمحیط حواس خود ایمان و جدیتی نشان نمیدهند بر خلاف دسته دیگر در محسوسات تصرف نموده و قوهٔ متخیله آنها قوی است و همیشه با مخلوقات خیالی دمساز و هر لحظه هم در تغییر بوده عماراتی را از نو ساخته بعد آنرا خراب وبشکل دیگری بنا میکنند.

آنهائیکه طبقه عقلانی قوی دارند افراد برهانی واستدلالی میباشند هیچ امری را بدون قضاوت ومیزان صحیح قبول ندارند.

افرادی که تا پایه احساس پیش میآیند بیشتر دستخوش عواطف قلبی بوده واین دسته بواسطه سرعت تحول حالات نفسانی وحساسیت در تجسم عواطف توانا میباشند.

افراد آزاد آنهائی میباشند که در همه چیز بارزش اشیاء معتقد بوده و موفقیت را از راه عمل خواهان میباشند ، پس واضح است که توازن فعالیت طبقات روحی شخص را متین ومعتدل نشان میدهد.

طبقه بندی بالا مورد نظر روان شناسان میباشد ولیکن درکیفیات

نفسانی تقسیمات عدیده شده و آنچه را که میتوان فصل مشترك تقسیمات قدیم وجدید قرارداد اینستکه امور نفسانی را به سه طبقه تقسیم نموده‌اند ادراکات ، انفعالات ، افعال ـ صفت مشترك انفعالات اینستکه ازخارج در ذهن موجد تصویر میگردد.

انفعال از لذت و الم حاصل میشود ، انفعال سعی و کوشش را در برداشته و انسان را بطرف مطلوب راهنمائی مینماید ، بنا براین کیفیات نفسانی مطابق این تقسیم به سه قوه : مدرکه ـ منفعله ـ فاعله ظاهر میگردد



طبقات روح از لحاظ سیر امواج افکار روشن شد ـ در اینجا منظور از روح این نیست که ماهیت کامل آنرا عبارت ازمدارج وطبقاتی دانسته و از این ساختمانها وتموجات داخلی و خارجی معنی روان را محدود کنیم بلکه معلومات بشری راجع بحقیقت روح ناتوان است و با اینکه در هر قسمت هم مطالعات دقیق و عمیق بعمل آمده باز بجواب (یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی) رسیده است .

بنا براین بحث در قسمت اینکه روح آیا خود نفس است یا جوهر مجردی است که بعد از باطل شدن مکانیك بدن زنده میماند نیست واین مسائل هم مربوط بعلم ماوراء الطبیعه میباشد.

منظور از روح در تمام این مباحث مجموع کیفیات و حالات نفسانی و قوانین و نسبت هائی است که در ترکیب و تجلی حالات بظهور میرسد و در روان شناسی برای آموزش و پرورش از آن استفاده میشود

یعنی ابتدا شخصیت و غریزه انسانی را معلوم و سپس اسلوب آموزش را برای پرورش وحسن استفاده ازقوای روحی بکار میبرند.

روانشناسی همواره سعی دارد کیفیات نفسانی‌را بطوریکه قابل تردید نباشد بشناسد وروش این‌علم برروی دواصل قرار یافته: (مشاهده و آزمایش).

مشاهده درصورتیکه بوسیله مدرکات نفسانی بحصول بپیوندد وآنرا مشاهده درونی گویند زیرا ذهن انسان خودکاراست واین طریقه ذهن اسلوب روان شناسی از قدیم بوده ولیکن تنها علم بنفس وافی برای راه یافتن بامواج نفسانی دیگران نیست وناچار باید بمشاهدهٔ خارجی پرداخت و آنرا بوسیله تجربه کامل نمود.

از مشاهده خارجی بدو راه میتوان بمقصود رسید، یکی بوسیله پرسشهای کتبی و دیگری پرسشهای شفاهی باین ترتیب که از اشخاص مختلفه پرسشهائی دریکقسمت معین نموده بعد پاسخهای آنهارا باهم مقایسه وطبقه بندی کرد، پرسش شفاهی باید بانهایت دقت باشد بطوریکه پاسخهارا بطرف القاء ننمایند.

درآموزش وپرورش اگرآموزگار ودبیر بخواهند بطورکامل بعمق سازمان روحی افراد وارد گردیده و توانا بفهم منویات شده و در این امر مهارت وبصیرت پیدا کنند ودرمرحله روان شناسی بدقایق وزوایای افکار ومشاعر ازلحاظ مشاهدات داخلی و خارجی افراد برسند بایستی در این عمل زیاد تمرین نمایند.

مشاهده خارجی از نظر مطالعه درآداب و اخلاق و علوم عصری

مارا وادار بشناختن و پی بردن بکیفیات مدنی زمانهای پیشین می‌نماید ، باقبول این نکته - که آداب ورسوم هرقوم نمایندهٔ روح آن قوم‌است ، وقتی بمطالعه زمان خودمان میپردازیم نسبت‌ها ومقادیر ریاضی تاریخی را بدست میآوریم . آنوقت از خلال تاریخ وعلم لغت و صنایع وادبیات وادیان بخصایص نژادی و کیفیات نفسانی هر زمانی که مورد دقت و تعمق ما میباشد پی میبریم .

هر فردی معانی را ابتدا درنفس خود میبیند و روشن شدن آئینهٔ ضمیر مربوط باین است که مشاهدات خارجی کامل گردد و در ذهن منعکس شود ، نقص مشاهدات خارجی موجب نابینائی چشم باطنی انسان است وبطور کلی این نکته مسلم است که وجود وهویت اشیاء تا درصفحهٔ روح انسانی جلوه گر نشود صفت وجودرا دارا نمیباشد ، وجود در نظر هر فردی عبارت ازچیزهائی است که درضمیر او ظاهر و تجلی مینماید ، بنابراین مشاهدات خارجی ازلحاظ (وجود و عدم) نسبت بمیزان دانش وبینش اشخاص یکسان نیست وتعالیم بایستی بر این پایه باشد که دانشجویان را بحد عالی نسبت بمشاهدات خارجی قوی سازد و به آنها این نکته را مدلل نماید که وجود هرچند ازنظر ما بسته بانتقالات نفسانی است ولیکن موجودات طبیعت بیشمار میباشند ، بایستی سعی نمود از مجهولات کاست وبرمعلوم افزود و ازاین لحاظ هیچ حد ومرتبه‌ای برای علوم وصنایع نمیتوان معتقد شد .

برای اینکه مشاهدات خارجی قوی شود باید روح را از نظر کیفیات نفسانی شناخت و از خواص آن بهره مند شد .

گفته شد که درطبقه نخستین روح بروفق تقسیمات تازه حس محسوسات قرار دارد. درفهم این معنی فقط نبایستی تصور نمود که محسوسات عبارت از آن اشیائی است که چشم میبیند، گرما و سرما، نرمی و درشتی مدرکات حسی هستند، چشم ـ گوش ـ بینی ـ زبان احساسات خوب یا بد ایجاد میکنند.

امروز علاوه بر حواس پنج گانه بحس تعادل بدن هم معتقد میباشند و برای هریك ازتأثرات حسی خاصیت تشخیص‌را شناخته وبیان میکنند که امتیاز رنگها وترشی وشیرینی خوراك ها مربوط باین خاصیت است و این معنی و انفعالات که از دنیای خارج خواه بوسایل مادی ویا معنوی در ذهن وارد میشود ادراك میباشد.

ادراك اگر با مکانیك منظم روح حاصل شود خواص اشیاء و تنوع صوری ومعنوی آنها را برای ما میخواند ولیکن درصورتیکه در ساختمان مغز و بدن از نظر طب اختلالی رخ داده باشد مدرکات بینش مدرکات مشترك انسانی نمیباشد.

✿ ✿ ✿



برای اینکه روش آموزش در پرورش استعداد و غرائز دانشجویان روشن گردد بایستی طرز سازمان افکار و خواص هریك ازحواس وچگونگی بروز آنرا درك نمود. فعل و انفعال تأثرات حسی در وجود و معانی آنها در ضمیر انسانی ادراك نامیده میشود. برای اینکه مدرکات تادرجه امکان براساس حقایق قرارگیرد

بایستی آموزگار درتجلی و تقویت مشاهدات ازموازین عقلی خارج نشود. هنگامیکه ادراك حسی از جریان مشاهدات خارجی دور شد بمرحله تخیل میرسد.

تخیل بمعنی ساده عبارت است از تصور اشیاء غایب که در دسترس حواس نمیباشد خواه موجب پیدایش آن بسبب مشاهدات منعکس شده باشد ویا آنکه قوه متخیله خودکار از آن تصور بوجود آورد.

تخیلات گاهی بهم پیوسته است یعنی ازمشاهده یك جزء چیزی سایر قسمتهای آن درذهن حاضر میشود واین قسم تخیل‌را مرتبط نامند.

تخیلات زمانی بوسیله ارتباط جزئی و یا تشابه رشته های دیگری در دنبال خویش پیش میآورند و یك مجموعه مشابه یا مختلف تشکیل میدهند. این خاصیت درقوه متخیله اگر چه درغالب موارد خوب‌است لیکن ازنظر آموزش بایستی توجه خیال دریک مرکز موجود باشد و یکی از راههای دشوار آموزش در اینجا است که آموزگار مشاهده می کند که دانش‌آموز متوجه اوست ولی درك مطلب‌را نمینماید زیرا درهمان موقعیکه آموزگار بتدریس و بیان مشغول‌است قوه متخیله دانشجوی بواسطه تداعی معانی وفعالیت غیر مرتبط صور و افکار دیگری اورا غافل مینماید. بنا بر این تنظیم و پرورش قوه متخیله و تسلسل مستقیم افکار بزرگتر مرحله مشکل آموزگاری است

برای اینکه تخیلات روشن و یك نواخت ومتصل بادراکات حسی بشود یعنی آنچه‌را که آموزگار میگوید، دانشجوی بفهمد (توجه) لازمست اگر توجه یافت نشود هیچگاه هوش وسوابق ذهنی قوای عقلی را حاضر

برای فهم نمینماید تدریس همیشه بایستی بر پایه ای باشد که کمتر ایجاد تداعی افکار که مشابه باموضوع سخن نیست بنماید.

تفاوت آموزگار باپیکرنگار اینست که دومی درساختن مجسمه که منظور خیال اوست آزاد است ولی آموزگار نمیتواند باآموزش سطحی و دور از مبانی روانشناسی درتربیت موفق گردد.

یك نفر سخن ران حق دارد ومیتواند در رشته و موضوعی که برای سخن سرائی برگزیده بشاخ وبرگ وشعب رنگارنگ مطلب بپردازد زیرا شنوندگان او ازهرقسمتی ممکن است توشه بردارند.

سخنان یك سخن ران مانند موضوعهای متنوع یك روز نامه است که هرکس در قسمت خود از آن بهره بر میدارد ولیکن آموزگار نه درردیف سخنران بشمار میرود، ونه وظیفه پیکرنگاری بعهده اوست بلکه او موظف بآموزش برای تقویت استعداد دانشجویان درقسمت رشته وفنی که میگوید میباشد.

بنا براین آموزگار بایستی درس را بقسمی ترکیب نماید که رشته نظم خیال دانشجوی پاره نشده و توجه از او سلب نشود و اورا درمرحله تخیلات اختراعیوارد نسازد زیرا اگر دانش‌آموز خیال پرور تربیت شود بدون شك مشاهدات وادراکات درنظر او بی قیمت شده وارد در فلسفه:
(کلما فی الکون وهم اوخیال — او عکوس فی‌المرایا اوضلال)
میشود وهمه چیز را پندار و خیال میداند آنوقت بمرحله ای میرسد که در کلام مجید بیان شد. (**قلب دارند ولیکن فهم نمیکنند و گوش دارند نمیشنوند، چشم دارند ولی نمی بینند**).

توجهٔ تداعی مشابه با نوع فکر و سخن بوجود میآورد . خیالات مفردرا بهم ترکیب نموده عناصر ذهنی با محتویات شعور را درهم آمیخته مشاعر روشنی ظاهر میسازد .

از یك نکته مهم روانشناسی نباید غافل بود وآن این است که روح ما دارای اسرار و محتویات دیگری‌هم میباشدکه اراده در آن چندان تاثیر ندارد ونمیتوان زیاد درآن نفوذ نمود ویابوسیله توجه دریك نقطه مرکزیت داد . دراین پرده های مرموز که شاید بوسیله تلقین بتوان بامرور زمان بدان راه یافت فعل و انفعالات شدید یاقوی وجود دارد .

افکار وخیالاتی که دراین پرده‌ها راه یافته ـ خوب یابد ـ انسانرا بدون شعور تحت تأثیر خود قرار میدهد .

زندگانی روحی اگر تحت نفوذ پرده‌های اسرار آمیز روان مخفی شود ایجاد تسلط و آوردن آن تحت توانائی اراده و تخیلات روشن کار مشکلی است روان شناسی سعی دارد بتواند وسائل خوبی ابداع نمایدکه درپرده های مرموز تخیلات وارد شود .

نخستین دستوری که حکماء روان شناسی داده‌اند این است که همواره انسان بر ضد افکار نهانی یعنی خیالاتی که حالت مالیخولیائی درشخص ایجاد میکند و از اراده خارج است باید بوسیله تلقین و تمرین افکار خوب وروشن اقدام کند اینجا است که آموزکار بنوبه خود بایستی ازتلقین افکار مشابه با تخیلات پریشان خود داری کنند هیچگاه نبایستی بدانشجوئی که خودرا ضعیف وبی استعداد یا بدبخت میداند سرزنش نموده و بیشتر بقوت پرده های تاریك روح آن کمك کنند .

آموزکار مانند یك دوست پاك سرشت بایستی سعی کند بپرده‌های خیالات طبقه ناشناس روان دانشجوی وارد شود ، یعنی به بیند که شاگرد با چه افکاری دمساز است و علت اینکه درك مطالب را نمیکند چیست وقتی که بامراقبت سنخ تخیلات باطنی قسمت مرموز روح دانش جوی بدست آمد آنوقت باید مانند یك طبیب روحانی سخنان خوب‌را مانند ادعیه بشاگرد تلقین نموده و باو دستور دهد هرشب هنگام خواب آنهارا بلند بخواند وهر بامداد هم آنرا تکرار نماید .

« آموزکاری میگفت که یکی از دانش آموزان آموزشگاه او همواره اندوهگین ودلسرد ازدرس وورزش بود هرانداز کوشش نمودم که سبب‌را بدانم نتوانستم در پایان چند موضوع نگارش پی در پی دادم آنوقت آگاه شدم که این کودك از فقدان برادر خود ماتمزده است و نوحه سرائی خویشاوندان هم این اندوه‌را در روان او تقویت مینماید :—

از طریق انشاء باو تلقین افکار خوب نمودم و نتایج سودمند ازاین راه بردم ، بتدریج حال نشاط و دلگرمی در او پیدا شد و امروز همان دانش آموز یکی از هنر مندان بزرگ صنعت و از اشخاص معروف است . »

❀ ❀ ❀



قوه حافظه — بیاد آوردن محسوسات و مدرکات یکی ازخصایص استعداد روحی میباشد ، درخزاین ذهن آنچه را که بوسیله مشاهدات وادراك سپرده شده مانند خطوط ونقوش ثبت‌وضبط میشود ، نگاهداری محتوبات ذهن را بهمان صورت و کیفیت اصلی قوهٔ

حافظه نامند. مطابق تعریف عمومی حافظه عبارت از یاد بود و حفظ نفسانیات است، از نظر تحقیقات بالاتر از این مراتب حافظه عبارت از بازگشت محسوسات ومدرکات بوسیله مشعر میباشد. بطور کلی تجدید سوابق ذهنی وبخاطر آوردن مشاهدات مربوط به زمان گذشته حافظه نامیده میشود.

با تعریف بالا حافظه از توهمات قوهٔ متخیله جدا میشود، این قوهٔ نیز از نظر روان شناسی قابل بسط وتقسیم است. خوب میدانیم که حافظه تمام افراد یکسان نیست بعلاوه همه دارای یك نوع حالت برای ضبط مشاهدات یا مدرکات نمیباشند.

فعالیت و بروز نوع حافظه را امروز به تقسیماتی درآورده‌اند که مطالعه آن لازمست.

بعضی ها توانائی کاملی در حفظ وضبط سخنان واشعار وافسانه را دارند وهرچه شنیده اند میتوانند باهمان هیئت وشکل واثری که درذهن آنان نموده باز در موقع لزوم بیاد بیاورند وباسوابق خاطرات و استعداد عقلی خویش آنرا تلقین نموده برنگ مقتضی ظاهر سازند. برخی هم آهنگهای نغمات و اصوات را خوب شناخته و میتوانند با غریزه وتخیلات خویش ترکیب نموده وآنرا بظهور رسانند. بالاخره عده‌ای در قوهٔ حافظه ریاضی وعده‌ای دیگرهم حالاتی‌را که دراشخاص مشاهده نموده ویا بوسیله قطعه های ادبی از آن آگاه گردیده‌اند در تجسم اخلاق و عواطف دیگران توانائی کاملی دارند. بنا بر این ضبط و تحول مشاهدات بسته بنوع حافظه و هم جنسی یاخته های مغز است که آنها را گرفته

و تحویل یاخته های مشابه خود میدهند .

اینجا بیك نکته مهمی که بیشتر از آموزکاران شنیده میشود باید توجه نمود . در یکطبقه در دانش‌آموزان دبیر تاریخ میگوید فلان دانشجو قوه و استعداد ندارد در صورتیکه دبیر ریاضی همیشه ازهوش و ذکاوت همان دانشجو تمجید مینماید . شاگردان دیگری در موسیقی، و نقاشی و یا فن نمایش استعداد قوی نشان میدهند ولیکن ممکن است همانها حافظه درسهای صرف و نحو ومعانی وبیان را نداشته باشند . بدین لحاظ نباید هیچ قوهٔ فنی و علمی را عاطل و باطل نمود اینستکه شناختن نوع حافظه دانشجویان برای دبیران لازمست زیرا اگر نتوانند این تجزیه روحی‌را بشناسند بمفهوم شعر حکیم بزرگ (سعدی) میرسند که میگوید :

(فهم سخن چون نکند مستمع — قوت طبع از متکلم مجوی)



گفته شد که از روانشناسی بایستی بشخصیت دانشجویان پی‌برده و آموزش را بروفق استعدادی که در وجود آنها موجود است بکار برد • در این مورد باز سعدی میگوید : (حکایت بر مزاج مستمع گوی) •

یکطبقه ازدانش آموزان که ازافراد مختلف درقسمت مدارج روان شناسی تشکیل یافته ازهمه بیك‌میزان درهر دانش وفنی نمیتوان استفاده نمود . درهریك از انواع حافظه که گفته شد باز تنوع موجود است

اگر دانشجویان را مطابق تقسیمات بالا طبقه بندی کنیم باز در حافظه آنها نسبت بنوع دانش و هنری که استعداد دارند تفاوت موجود

است ، ظرفیت حافظه وطول زمان هم از عوامل قابل مطالعه میباشد.

در این مورد باز به بررسی دیگری میرسیم : — اشخاص برحسب استعداد فطری یا برحسب آموزش یا دراثر اختلاط این دو عامل دارای حافظه های دیگری میشوند. یکی حافظه بینائی یعنی آنچه را که دیده است زود بخاطر میآورد دیگری حافظه شنوائی یعنی آنچه‌را که شنیده‌است خوب حفظ نموده ودرنقل آن توانا میباشد. بطور کلی در بازگشت خاطره‌ها شعور یعنی امتیاز وتشخیص چیزهائیکه سوابق ذهنی دارد موثر میباشد

درقوهٔ حافظه اگرقوهٔ متخیله نفوذ پیدا کند وشعور نتواند حقیقت‌را با تصور بشناسد خاطره‌ها بصورت اصلی پیش نمیآید. وقتی مطلبی‌را بیاد میآورید و تصور میکنید درست بوده درحالیکه بعد از چندی اشتباه آن بـرخود شما معلوم میشود. دراینجا نفوذ قوهٔ متخیله درحافظه یك امر موهومی‌را که با اندکی حقیقت ترکیب شده در نظر شما آورده است.

همیشه حافظه‌های خیلی دور ممکن است در اشخاص زیاد یا کم با قوهٔ متخیله خودکار ترکیب شود. فعالیت قوهٔ متخیله خود کار گاهی باندازه‌ای میباشد که بطور کامل بدون اینکه حقیقتی از مشاهده و مدرکات خارجی درذهن جمع شده باشد اموری‌را بصورت حقیقت بذهن میسپارد. در تقویت قوهٔ متخیله خودکار گاهی اراده هم دخالت پیدا میکند گاهی انسان در نقل مراتب باشخاص مطالبی را اضافه و پیوسته بحقیقت مینماید. این اضافات بتدریج حکم اصل‌را درذهن پیدا نموده ولی البته این حافظه ترکیبی است که ازحقیقت واوهام بوجود آمده و ارزشی ندارد.

یکی ازمعایب روحی خواندن افسانه های دور ازحقیقت‌پرورش متخیله خودکار وشکستن ظرفیت خالص قوه حافظه است.

ازاوراق افسانه‌ها مطالبی درذهن فرو میرود که بامتخیله ترکیب میشود، آنوقت این پیوند مانع از این میگردد که حافظه انسان روشن و بروفق مدرکات و محسوسات یا تصورات مبنی برحقیقت علمی باشد. بنا براین بایستی سعی نمود که انسان در زندگانی کمتر دستخوش قوه متخیله خودکار شده وحواس ومشاعر او در قدرت نفوذ غیر ارادی روح واقع نشود.



تداعی معانی – تداعی معانی درتعریف عادی عبارت از استعدادی است که کلیه نفسانیات (اعم ازادرکات وانفعالات) یکدیگر را بخاطر آورند، تداعی معانی مهمترین موضوع روانشناسی است و ازنظر آموزش وپرورش خواص آن درتلو این بیان مشهود میگردد.

تداعی‌معانی یعنی خواندن و بخاطر آوردن افکار مطابق تقسیمات عادی. – تداعی برسه نوع است اول تداعی بواسطه مجاورت – دوم در اثرمشابهت – سوم درنتیجه تضاد. – نوع نخست عبارت ازامور یا کیفیاتی است که بیاد آمدن هر یك از آنها بواسطه نزدیکی مکان یا زمان یا قرائن ذهنی است مطالبی که بذهن ما میآید بیشتر همراه خود کسانی را که پیوسته بگفتن آن بوده‌اند در خاطر آشکار میسازد، خواندن یك مصرع،

مصرع دوم را بیاد میآورد. شنیدن نام شخصی که با ما دوست بوده است یا خواندن نامهای تاریخی هریك همراه خود کل یا جزء معلوماتی را که از آن درخاطر ما ضبط است ظاهر میگرداند

پیدایش تداعی در ذهن بواسطه تشابه اینطور است که هرگاه نام شخصی در نزد ما برده شود بدون تأمل شکل و شمایل و روحیات و روابط ما با او تا اندازه‌ای که موجود بوده حضور بهم میرساند • تداعی بواسطه تضاد اینستکه همواره هر چیز با ضد خودش نمایان شود مانند روشنائی و تاریکی ـ محبت ونفرت •

تعریف عادی وکلاسیك تا این حدود متوقف میشود برای این که بهتر موضوع تداعی در ذهن شناخته شود به بررسی تازه باید توجه نمود.

کیفیاتی که نقوش سیال ذهن و خاطرات را تنظیم نموده ونسبت بهم ربط میدهد از نظر یك مزاج سالم که مکانیك طبی او بانسبتهای معین درست شده باشد مفهوم تداعی معانی را بخوبی میرساند. پیدایش و انعکاس یك امری درذهن اگر بدون تشویش و پرا کندگی آنچه را در خاطر ضبطاست ظاهر سازد وقوه توجه‌را متزلزل نکرده موضوع اولیه‌را بحال خود باقی بگذارد موضوع سخن است . ـ تداعی معنی ازنظر اصول روان شناسی که برای آموزش و پرورش بکار میرود بالاترین موهبت است. ولی بیشتر درضمن بستن ارتباط خاطره ها حکایت آسمان وریسمان بوجود میآید و موضوع بدوی که مولد تداعی بوده است محو میشود این حالت را میتوانیم بخوبی در طرز تکلم کسانیکه استعداد ونظم

روحی آنها سالم نیست مشاهده نمائیم بدین طریق که درادای چند جمله رشته سخن‌را ازدست میدهند واصل مطلب را فراموش مینمایند.

بنا براین وظیفه آموزگار است که هیچگاه نگذارد دانش‌آموز از اصل مطلب و کلام خارج شده بحاشیه برود هر چند گاهی دبیران این طرزرا پسندیده و میل دارند محتویات ذهنی شاگردرا بدین وسیله بخوانند ولیکن همین امر سبب میشود که ذهن آنها عادت بترکیب رشته‌های متلاشی‌وغیرمتشابه نموده ودرنتیجه موجبات پراکندگی افکار فراهم آمده ودر آتیه نقطه ثابت وشاخصی را که برای عـزم واراده در زندگانی لازم دارند برهم میزنند •

دراین موضوع نسبت‌ها وربط‌های متصله‌را که تاحدی خارج از ارادهٔ روح‌است ودر ضمن قوهٔ متخیله شمه‌ای از آن بحث شد باید مورد توجه قرار داده شود •

۱ ــ محسوسات و مدرکات تازه مانند یک حبه قند که درآب حل شود درمیان محتویات ذهنی ذوب شده وترکیب تازه بوجود میآید •

۲ ــ ترکیب خیالی یا تصور عبارت ازفعالیت ذهنی است •

۳ ــ تصور استعدادی‌است که تخیلات را طبق روش ذهنی تنظیم نموده ودربعضی موجب ذوق خیالی وزیبائی میگردد.

٤ ــ زیبائی تخیلات وتجسمات موهوم روح است که در اثر تصور بصورت دلربائی درمیآید و ازآن هنرهای مجسمه سازی ــ نقاشی موسیقی ــ آوازهای تازه وغیره باشکال ورنگهای مختلف هویدا میگردد.

۵ ــ اراده درترکیب تصور نفوذ دارد ولی صورت های غیرارادی

هم در ذهن مصور میشود .

۶ ـ اراده وتخیل واحساس اگر چه به سه نام درآمده‌اند ولیکن ازنظر پیوستگی روح نمیتوان هیچیک‌را بدون دیگری توانا درعمل دانست

۷ ـ عقل ترکیبات ونظم معانی موجوده درذهن میباشد.

۸ ـ آرمان عبارت از کمال معانی درفکر ما است ؛ هرچه را انسان مطابق عمل و فعالیت روحی یافته ودر ذهن خود پرورش داده و صورت حقیقی از آن ساخته کمال مطلوب نامیده میشود .

۹ ـ عقل تجزیهٔ وترکیب تخیلات را ازنظر تشابه وصفات مشتر که باتعیین ارزش هرکدام عهده داراست . عمل روح دراین درجه هراندازه باشد حقیقت استعداد ومیزان انفعالات را نشان میدهد.

۱۰ ـ درماوراء محسوسات که همه آنها ازلحاظ تدقیق عقلی ناقص بنظر میآید معانی کامل و عالی با روشنائی عقل بطرف کمال مطلق انسان‌را رهبری مینماید ازراه حقیقت ومعانی جمال واخلاق وروحانیت که کمال مطلوب عقلی میباشد خدا را می بینیم . بنا بر این شناختن نظم وبدایع‌روحی وعقلی وپی‌بردن بحقیقت انسانیت و یافتن ودایع گرانبهائی که درروح هرانسانی وجود دارد مارا ازراه کمال نفسانی بکمال مطلق میرساند واین‌معنی همان است که درگفتهٔ (من‌عرف نفسه فقد عرف‌ربه) جلوه‌گر میباشد .

برای تنظیم تخیلات باید از ارتعاشات روح ایمن بود و حصول این نکته با شناختن یك نقطه ثابت ولایزالی که در برابر چشم باطنی انسان نور افشانی کند وترکیبات روحی او را از اضطراب و سرگردانی

وحیرت نجات بخشد میسر است و در غیر این صورت انسان نمی تواند در تاریکی روحی راهی‌را برای رسیدن بکمال مطلق پیدا کند ومهمترین تداوی روحی خدا شناسی است و آموزش یزدانی همیشه پرتو روشنی در روان ما میتابد.



احساسات ـ مطابق تقسیماتی که در طبقه بندی روح بمعنی روانشناسی گفته شد احساس درآخرین مرتبه شماره گردید. تعریف عادی احساس را با این بیان توصیف مینماید:

احساس کیفیت اصلی وناشی از بازگشت عمل مغز دربرابر تأثیراتی است که اعصاب برآن وارد میآورند.

پیدایش احساس با دو عمل حاصل میشود یکی اثر خارجی و دیگری تأثر عضوی ، اثر خارجی عبارت است از نفوذ و انعکاس اشیاء در اعصاب و تأثیر ناشی از کیفیت و اثر آنها است که توسط اعصاب بمغز می رسد •

تعریف دیگر ـ احساس حالتی است وجدانی‌که ازتأثر عضوی حاصل میشود وبیان جامعتر وکاملتر اینست که ما احساس را عبارت از استعداد روحی بدانیم که ارزش هرچیزی ازلحاظ اثر ویا کیفیت که برای تن و روان مفید یامضر است قبول میکند دراینجا معنی احساس از حواس جدا میشود و بنا بر این تعریفاتی که تفکیك این دو موضوع را نمود واحساس وحواس‌را یکی دانسته از موازین دقت دور است.

احساس تا اندازه‌ای باعقل نزدیك است زیرا همان عمل عقلی که

گفتیم از احساس بروز میکند ولیکن دارای فعل و انفعالاتی میباشد که کیفیت مخصوصی در روح تولید نموده موجب شعف ، اندوه ، لذت و الم میگردد .

در فلسفه امروز باحساسات قیمتی گذارده نمیشود و فقط این نکته را پرورش میدهند که باید بعقل و هوش توجه نمود درصورتیکه احساس درتمام طبقات روحی دارای اثر است وطبقه عقلی‌هم درمیان محتویات وتأثرات ناشیه از احساسات مقید باشد .

احساس از حواس جدا است ولیکن وقتی در برابر چشم ما مناظر زیبائی وجمال روشن میشود ، یا اشعه های رنگارنگ باعصاب دیدگان میرسد ، یاغذا های لذید حس چشاوائی‌را تحریك میکند . ما احساس خوشی نموده وبهمان معنی دقیقی که درتعریف آن گفته شد میرسیم .

احساس‌درطبقه متخیله وطبقه عقلانی‌نافذ میباشد وباوجدان وتمام محتویات ذهنی ما کار دارد . بنا براین باید قرارگاه آنرا درنقطه مشعر روح دانسته وآثار الکتریکی آنرا درتمام طبقات روان مطالعه نمود .

در طبقهٔ حس محسوسات احساس همان معانی حواس پنجگانه و فروعات آن را میدهد ولی احساسات وجدانی و عقلی دارای فعل و انفعالاتی‌است که ازآن احساسات بدیع وجمال ، احساسات اخلاقی وکمال نفسانی بوجود میآید وهمچنین احساسات مذهبی وتجسس حقایق معنوی که تعبیر باحساسات منطفی میشود ومشاعر انسان را تکان میدهد .

برای‌احساسات دامنه بحث‌وسیع‌است ومیتوان‌گفت معنی حقیقی آن را باید در روان شناسی عملی هرکس در کیفیات نفسانی و از کتاب

وجود خود مطالعه کند.

احساسات گاهی با تأثرات خارجی برمشاعر غلبه مینماید وظهور این حالت است که بهای حقیقی آن‌را کاسته است یعنی دربعضی اشخاص گاهی تأثرات و احساسات تا درجه‌ای تند و نیرومند است که طبقه عقلانی درآن ذوب میشود.

احساسات وقتی باطول زمان همراه باشد و انسان نتواند بوسیله عقل خود برآن غلبه نموده حالت تعادل وتوازن درمعیار انفعالات روحی ایجاد نماید بطور خولیا و سودا قوای دماغی را مغلوب و تمام فعالیتهای روحی‌را با خود مشابه میسازد.

خصائل وخوی و طبایع را درشمارهٔ احساسات بادوام میدانند و مظاهر آن‌را دراشخاص از پندار، گفتار، کردار میشناسند.

گفته شده است که احساسات ممکن‌است دراختیار انسان باشد ودرآن نفوذ نموده میزان و درجه‌ای برای آن بگذارد و همچنین ممکن است از حدود تصرف وتوانائی انسان خارج گردد. – دراین موضوع باز تقسیماتی نموده‌اند و افرادرا بمناسبت اینکه یکی ازاین سه نیرو: (حساس، فعال، فکور) درآنها غلبه داشته باشد امتیاز میدهند.

میگویند شعرا و هنر پیشه ها از طبقه افراد حساس میباشند.
نوع احساسات نیز متفاوت است مثل خود پسندی، غرور، شفقت، قساوت که باید در شمار طبایع نام برد همچنین حب میهن، عشق بجمال وزیبائی درتلو احساسات شماره میشود.

اشخاص فکور آنهائی هستند که بر احساسات و تأثرات اعصاب

غلبه مینمایند ودر نظر بی حس و بی قید جلوه میکنند ولی آنها مستغرق افکار خود میباشند ـ مانند فلاسفه ودانشمندان. درنزد این اشخاص کار وعمل برتمام احساسات آنها غلبه دارد.

از ترکیبات فوق برای نشان دادن امتزاج قوای نفسانی باز میتوان به تقسیم زیر توجه نمود:

۱ ـ درافرادی احساس و عمل حالت تساوی‌را نشان میدهد ولی فکر آنها ازسطح عمل واحساسات کوتاه تر است.

۲ ـ دراشخاصی عاطفه وفکر قوی ولیکن عمل ازمدارج تفکرات آنها پائین تر است.

۳ ـ در افرادی فکر، احساس و اراده بیك میزان و حالت اعتدال را دارا میباشند.

٤ ـ دراشخاصی ساده قوای بالا درآنها ضعیف ومطیع احساسات آنی میباشند.

٥ ـ در اشخاصی قوای فکریه و احساس همواره در حال تحول است آنها عمل واحساسات خودرا همیشه بدون عقل ومنطق تغییر میدهند



خصائل و طبایع ـ

موضوع سخن در اطراف احساسات بود. پزشگان یونان روان شناسی را برمیزان ترکیبات جسمانی درآورده ومزاجها را به نسبت غلبه یکی از اخلاط بدن باین چهار قسم امزجه: « دموی ـ صفراوی ـ بلغمی ـ سوداوی » تقسیم وبرای هریك از این نوع مزاجها کیفیات خاص روحانی شماره مینمودند

مایمن (Meummen) که یکی از روانشناسان معاصراست این روش‌را قبول نموده ومیگوید که افراد انسانی دارای صفات وخصائل روحی از جنس ونوع طبع ترکیبات بدنی بوده وروی این عقیده طبایع‌را به تقسیمات زیر درآورده است :

۱ ـ **طبع دموی** ـ درآن احساسات شعف انگیز زیادواستعداد هریك درآن قوی است .

۲ ـ **طبع مالیخولیائی** ـ حالات اندوه وغم برآن غلبه دارد ، همیشه خاموش و متفکر و در دنیای مجهولی سیر میکند .

۳ ـ **طبع بلغمی** ـ دارای نشاط وخونسرد و بی اعتنا و قابل تحریک نمیباشد .

(مایمن) علاوه براین تقسیمات طبایع را بحالت روحانی هم شناخته است ودراین تقسیم طبع : عبوس ، بیحال ، بانشاط ، جدی، شجاع محزون و پرکار ـ وطبع مأیوس و بدبین را میشمارد، واین عقیده از نظر آموزش و پرورش قابل دقت است .

آیا میتوان باوسایلی برخصائل و طبایع فائق آمده وخلق و خوی طبیعی افرادرا تغییر داد؟.

اگر دبیر و آموزکار دانش آموزان را با تجربه روان شناسی مورد نظر قرار دهند بدون تردید دقت وتوجه آنها باین‌امر بی‌نتیجه نمی‌ماند . این توفیق چگونه حاصل میشود؟.

البته اگر روش آموزش‌را نسبت باحوال روحی توافق دهیم باین نکته میرسیم که دستوریکه برای اشخاص حساس یا افراد فکور و پرکار

باید داد یکسان نمیباشد وآموزش بایستی هم آهنگ با خصلت دانش آموز بشود ، در امکان حصول این منظور سخن بسیار گفته شده است . دراین جا گفته های حکمارا به دو قسمت طبقه بندی میکنیم .

دسته‌ای معتقدند که انسان بافطرت وخصلت واحساسات نیاکان بوجود میاید وآموزشی مخالف ماهیت‌خود قبول‌نمی‌نماید . اینها میگویند همانطور که انسان درشمائل ونیروی بدنی تحت تأثیر وراثت است از نظر قوای نفسانی هم تابع خصائل دودمان خود میباشند .

دستهٔ دوم میگویند این نکته درست است که توارث استعداد خاصی از لحاظ ساختمان کالبد و روح بانسان میدهد ولیکن آموزش وایجاد مقتضیات مخصوص درمحیط نشو و نمای بدنی و فکری میتواند در قوای جسمانی ونفسانی اشخاص رخنه نموده تغییرات وتحولاتی نمایان سازد .

واطسن (Vatsin) از طرفداران دسته دوم است و میگوید کلیه تفاوت های عقلی و مزاجی مولود آزمایشهای دورهٔ زندگانی است یعنی درهر مرحله که انسان وارد شده آنچه دیده و مؤثراتی که در او نافذ شده جزء فطرت او گشته‌است ، روی این نظر تغییر شخصیت و مزاج‌را ازنظر روان شناسی میپذیرد .

واطسن میگوید : شما تربیت کردن ده طفل تندرست را که از هر حیث سالم باشند بمن بسپارید متعهد میشوم هرکدام را برای هرفنی که بخواهم آماده و پرورش دهم . ـ دربرابر این ادعا پاسخ داده‌اند که اگر تمام عوامل ورائی مشابه باشد حصول منظور تا درجه ای امکان پذیر است .

چون موضوع مورد بحث شناختن احساسات و طبایع است ناچار باید بررسی زیادتری درآراء ونظریات موجود ازلحاظ توارث بکار برد .



از نظر دانشمندان دو عقیده موجود است

وراثت و محیط — عده ای معتقدند که اختلاف عوامل وراثی تأثیر محیط را مختلف نشان میدهد بنا بر این ازنظر این طبقه عوامل وراثی مصدر تفاوتهای افراد دراجتماع‌است میگویند که هرگاه شخص تندرستی‌را باآموزش موافق نظر خودمان پرورش دهیم مثلا اگربخواهیم کسیکه ذائقه وسائقه فطری او مستعدکار بازرگانی ویاصنعتگری‌است بآموختن علم پزشکی وادارنمائیم علاوه براینکه پزشک خوبی نخواهد شد بدون تردید مواهب طبیعی او هم پژمرده شده آنوقت یك هنرمند وشاید مخترعی‌را ازدست داده‌ایم .

مکتب دیگری این سخنان‌را بادلایلی رد مینماید - میگوید عادت اخلاق‌را تغییر میدهد وهم او طبیعت‌را خاضع میسازد تنها ممکن است با ایجاد مقتضیاتی برآثار وراثت بمرور زمان فائق آمد چنانچه میبینیم سیرتکامل با این حقیقت همراه‌است وافکار وعواطف بازماندگان نسبت بگذشتگان درهر دوره وزمان دارای یکروح نو و تازه تر میباشد بنا براین تنها تفاوت ها مولود تهذیب وتربیت و اوضاع واحوال اجتماعی ومیزان شناسائی و تقلید ورسوم و عادات است .

* * *

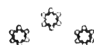
توارث ـ گفته شد که آراء و نظریات حکماء در مورد آثار وراثت یکسان نیست. دسته‌ای معتقدند که عوامل وراثی مصدر تفاوت های عقلی است و مخالفین آنها میگویند که تهذیب و تعلیم و آموزش بر نیروی وراثت فائق می آید.

از نظر آنهائی که وراثت را تغییر ناپذیر میدانند باید گفت که صفات عقلی تابع خصایص موروثی‌است. برای اینکه بیشتر بتوانیم این موضوع‌را مطالعه نمائیم ازنظر این دسته بتوضیح مطلب میپردازیم.

یك فرد مرکب از دو قسمت است که قسمتی از آن از مادر وقسمت دیگررا ازپدر ارث برده درهریك ازاین‌دونصیب وبهره موروثی که فطری وطبیعی اومیباشد عوامل پاك ومضره، روحیات آلوده، وجود دارد. اگر عواملی ارثی از دو عنصر پاك پدیدار شده باشد، آن‌فردی‌که ازپدر و مادر پاك و تندرست بوجود آمده با هوش و ذکی خواهد بود ـ هرگاه درترکیب فردی هردو عامل تندرست نباشد. مواود ازلحاظ عقل و روحیات بیمار خواهد بود، و اگر چنانچه عوامل وراثی از عناصر خوب وبد ترکیب شده باشد آنوقت بروزات عقلی و احساسات متوقف بر پیش آمدها و زمان خواهد بود، سرنوشت چنین شخصی بسته بمقتضیات ومحیطآموزش میباشد.

هرقسمت ازعوامل خوب یا بد تقویت شود همان قسمت رشد پیدا نموده وسرنوشت اورا تعیین‌مینماید ـ این‌قسمت اخیر فصل مشترکی‌میان مخالفین وراثت ومعتقدین بدان ایجاد میکنند و از این نظر است که هر دو

دسته بصفات مکتسبه ایمان دارند آنوقت بردوعامل وراثی . پدر و مادر ، عامل سومی افزوده میشود که آن محیط میباشد . بنا بر این محیط درخلق و ایجاد صفات جدید درنظر هر دو دسته منتهی با شرایطی که گفتیم ازعوامل اصلی بشمار میرود .



موضوع اساسی بحث دراین فصل بیان احساسات بود و ازاین نظر سخن بتوضیح مطالب مربوطه به توارث رسید . درتلو احساسات و توجه بصفات وخصائل که گفته شد ، احساسات با دوام است وخوی و عادت‌را وصف مینماید . بایستی ، آرزو ، تعلق ، اشتیاق ، سودا ، میل ، عشق‌را هم نام برد .

احساس دارای قوه‌ای میباشد که لذت و الم را بوجود میآورد بنابراین‌در کیفیات نفسانی فعالیت‌آن ، انسان‌را بخواهشهای‌هم‌جنس قوه وتفکر وتخیل بسته ومقید میسازد . در اینجا بدون تردید تمام عواملی‌را که درشرح طبقه احساسات بیان شد باید درنظر گرفت .

۱ ـ آرزو کیفیتی‌است که تأثیر عمیق درمغز واعصاب ندارد و مربوط بفعالیت تصور و تخیل است ، شدت و ضعف آن بسته به تشخیص خوبی و بدی ، منظور ومقصود است .

۲ ـ میل مرحله‌ایست که شخص بخواهد آرزوی خود را عملی سازد ، یعنی تا اندازهٔ که وسایل را موجود دید میخواهد درعالم وجود بآن برسد .

۳ ـ تعلق ـ آرزوی با دوام است مغز و اعصاب تا درجه بدان

پیوسته میباشد ولی درهرحال ازمرحله تعقل دور نمیشود .

۴ ــ اشتیاق هنگامیکه تعلق باوسائط خارجی مربوط شد وشخص درزیبائی و کمال آنچه‌را منظور اوست بامشاهده وتلقین دلیل بخود مشغول گردید اشتیاق پدیدار میشود ،

۵ ــ دوام اشتیاق ــ سودا و پرورش سودا بتدریج انتظام مغز و اعصاب را برهم میزند وتمام قالب روح را مسخر میسازد .

برای اینکه همواره تعادل روان محفوظ بماند و آرزوها وامیال و تعلقات بازندگانی شخص توازن داشته باشد باید از تلقین بنفس خودداری نمود یعنی علل وجهاتی که فعالیت احساسات را قوی میسازد و انتظام عقلی را برهم میزند ازمطالعه روح باز داشت ، دراین مورد غور و دقت واراده را باید محترم شمرد .

۶ ــ عشق ــ معانی عدیده در دواوین شعرا و آثار فلاسفه و عرفا پیدا نموده‌است . اگر منظور ازعشق‌را کمال وزیبائی بدانیم‌همان احساسات بدیهی است که شرح آن گفته شد .

ما ازافکار شعرا و بزرگان خودمان درتوصیف عشق آگاه هستیم سنائی ، حافظ ، مولوی در الفاظ و بیانات عرفانی عشق‌را بزیبائی و جمال وتوجه به‌کمال مطلق وحقیقت دانسته‌اند . و برای وصول بدرجه عالی زندگانی واحساس سعادت و خوشی ، محبت وعشق‌را درحد اعلی مراتب روحانی قرار داده‌اند .

ازنظر دیگران مانند «موپاسان» عشق‌را عاطفه میداند که بنا برمقتضیات حال تغییر پذیر است .

عشق فی حد ذاته غایة و مقصود نیست بلکه وسیله ایست برای حصول آرزوها .

در آثار شعرا و ادباء ایران و دیگران عشق بغریزه جنسی هم معنی می دهد .

فروید (Freud) از پزشگان روانشناس غریزه جنسی‌را مصدر تمام غرائز میداند و میگوید پیش ازآنکه انسان در باب زندگانی فکر کند این غریزه در او الهام شده و هم اوست سبب گشته است که توجه بکشت و زرع نموده وبتدریج احساسات خودرا درفنون جمیله ونقاشی وشعر و موسیقی هویدا سازد .

فروید تمام احلام شیرین و تلخ وخوابها را براصل غریزه جنسی بابعقیده او بعقل باطنی معطوف میداند . ترضیه این غریزه بحالت معتدل عقل‌را پرورش میدهد ، بنا براین عشق عبارت از ندای جنس‌است عشق پاك و عفیف قابل ستایش میباشد و چون این معنی بطور کامل در ادبیات ما نمایان است در اینجا شرح آن زائد بنظر میرسد .



غرائز ازنظر روانشناسی :- بطور کلی غریزه‌را دانش فطری میدانند که بخودی خود در ذات انسان و جانداران وگیاهان موجود است . زنبور عسل که بابهترین شکل کندوی خودرا میسازد . پرندگانی که چهچه زنان آشیان خود را در سقف اطاقها ویا شاخسارهای بلند درختان باخار وخاشاك بنا مینمایند و با گل ولای اندود میکنند . چلچله که فصل بهار وتابستان

به مناطق معتدله میرود ودرزمستان بنقاط گرمسیر پناهنده میشود، تعلیم نیافته بلکه غریزه وهوش فطری وطبیعی راهنمای آنها درفهم وعمل باحتیاجات بوده است .

جوجگان همین که پوست صدفی تخمرا شکافتند شروع به برچیدن دانه از روی زمین مینمایند، طفل انسان بدون هیچگونه آموزشی با راهنمائی طبیعی بمکیدن پستان مادر مشغول میشود وهمینکه مادر از کنار گاهوارهٔ او دور شد انگشتان را دردهان گذارده تولید بزاق نموده کسب لذت مینماید .

یك بررسی تدریجی در رشد و نمو بروز احساسات عقلی کودکان که خود یك دفتر جامع روان شناسی است معنی غریزه را به ما درس می دهد .

گیاهان هم دارای غریزه و احساس میباشند، شما چند گلدان شمعدانی را که پهلوی هم چیده اید میبینید که طراوت و نشاط دلربائی دارند بعد آنرا ازهم دور نمائید هرکدام حالت پژمردگی پیدا میکنند . دراینجا عاطفه واحساس درآنها بخوبی نمایان میشود .

دانشمندان گیاه شناس عجائب واسراری اززوج وغرائز گیاهان میگویند. آنها هم درآموزش وپرورش گیاهان لزوم دانستن روان شناسی گیاهان را تاکید نموده‌اند .

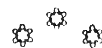
چون موضوع بحث روانشناسی انسان است باید مطالعات خودرا بدان محدود نمائیم در طبیعت تمام کائنات دارای غریزه هستند و بقاء و دوام آنها بسته بمعیار وکار این نیروی مرموز میباشد.

علم ودانش پیش از پیدایش انسان مدون نبود، غرائز طبیعی هر روز بشررا بفهم و یافتن اسراری ازدانش وهنر راهنمائی کرد.

دانش وهنر مولود غرائز انسان است، عشق پدر و مادر، دوستی میهن غریزه طبیعی میباشد بعضی غرائز از عادات ارثی است که نسل بعد نسل ازنیاکان به بازماندگان انتقال یافته است، کودکی که درحوزه مدنیت از آباء ونیاکان نژاد متمدن وجود یافته با کودکی که در آغوش زندگانی ساده قبیله بسر برده از لحاظ بروز روحی و غریزه طبیعی یکسان نیست.

اگر غریزه دروجود موجودات بودیعه سپرده نشده بود اگر آنچه را که انسان باسیر تمدن از گذشتگان بارث همراه میآورد حقیقت نداشت، بدون شك نزدیك نمودن اذهان صافی بامدارج دانشها و هنرها موجود مشکل وبلکه محال بود بنابراین غریزه توارث در هر نسلی مایه بیشتری گرفته وبنسل بعد انتقال پیدا میکند.

این نکته مسلم است که غریزه طبیعی و موروثی در نهاد هر کس وجود دارد ولی گاهی بروز آن درسلسله های دودمان در یك نسل یا چند نسل «بعللی که باید آنرا در طب تربیتی وعلم الاجتماع و مقتضیات زمان و نوع تربیت مشاهده و تحقیق نمود» ظاهر نمی شود ولیکن بدون تردید بر اثر تصادف، یك تکان روحی و تربیتی، غرائز نهفته را بیدار میسازد.



در طبقات روان انسان آنچه را که برای آموزش سودمند بود

نگارش یافت. برای آن که عقاید بعضی از روانشناسان‌را هم بدانیم بی مورد نیست که بگوئیم دسته‌ای هم معتقداند که مصدر تمام سجایا و احساسات انسانی مغز است و برای هرطبیعت وخصلت و دانشی نقطه مخصوصی در دماغ موجود میباشد که برای شناختن آن سعی زیاد می نمایند بعضی هم صفات عقلی وخصایص جبلی و فطری‌را نتیجه تغذیه و نوع خوراکها میدانند و دلایلی هم دراین مورد دارند.

این طبقه سعی مینمایند که نوع غذا ها و نوشابه ها را بصورت علمی درآورده و در آموزش و پرورش بکار برند.

آنهائی که مصدر تمام غرائز را درمغز و در نقاط معینی میدانند پیش بینی مینمایندکه باپیشرفت پزشکی ازنظر کیفیات نفسانی هم میتوان تصرفاتی درقوت وضعف غرائز انسانی نمود اینها میگویند که با داروها و درمانهای پزشکی میتوان در اصلاح اخلاق و غرایز توفیق عملی حاصل نمود.

امروز بوسیله تزریق مواد شیمیائی سعی میکنند خصلت افرادرا تغییر دهند ــ تبه کاران را بدین وسیله وادار باقرار و اعتراف کار های زشت خود مینمایند ــ این مطالب تا چه درجه صحیح است هنوز درمرحله عمل حقیقت آن بدرستی روشن نشده است.

در طی این مبحث باز میتوان یاد آور شد که درجه احساس در بعضی افراد بقدری زیاداست که با مشاهده یا تغییر محیط حالت آنها تغییر پیدا میکند.

عده ای از حکماء نیزسعی میکنند که باین نوع تدابیر ازلحاظ روانشناسی

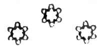
پی برده راه موفقیت را بدست آورند ، در ردیف دانشمندانی که معتقد به تغییر کلی در استعداد و حالت هستند دانایانی وارد عمل شده وصعود تدریجی حرارت را نسبت به جانداران ذره بینی تا مدت چهار سال بکار برده وجرثومه ای که در ۱۵ درجه حرارت زندگانی نموده تا حدود پنجاه درجه باو استعداد بقاء داده اند.

معلوم شد که غریزه عبارت از استعداد فطری است که حرکات وتصرفات انسان یاجانوران حتی گیاهان‌را درامور زندگانی هویدا میسازد بعضی هم غریزه را به وهم معنی نموده‌اند درجانوران نیروی وهم غلبه دارد زیرا باآنکه مقصود ونتیجه عمل خود را نمیدانند بیك صورت در تکاپوی آثار حیاتی خود میباشد ـ درجانوران غریزه بصورت یگانگی درهرنوع ظاهر میشود نظیر وسائلی‌که عنکبوت برای طعمه بکار میبرد . یا استعداد ذخیره نمودن آذوقه مورچه که درحکم این غریزه‌است .

درانسان قوهٔ عاقله واراده قویتراست وبهمین جهت تااندازه‌ای از کمك غریزه بی نیاز میباشد .

غرائز موجوده در انسان بیشتر در سالیان نخستین زندگانی قوت دارد مانند پستان مکیدن نوزادان ، خنده وگریه در موارد لزوم برای نشان دادن گرسنگی یا نشاط بدنی .

عادات هم در دوره بعد حکم غریزه را پیدا میکند وآن عبارت ازتکرار حرکات واعمالی است که استعداد و غریزه آن درافراد موجود ومشابه آنهم با تربیت افزوده میشود.



خلق و شخصیت ـ قوای نفسانی که در بالا گفته شد در تمام افراد بشر بیك اندازه نیست زیرا ترکیب طبقات روحی در همه یکسان نمیباشد و مدارج انفعالات متفاوت دیده میشود. اگر از نظر افراد وارد در شناختن شخصیت بشویم میبینیم که ساختمان ظاهری کالبد همه یك شکل است اما در عین حال تفاوت های بسیاری در چهره واندام ودست و بازوی و سایر ممیزات ظاهری وجود دارد. در فطرت واستعداد ذاتی وکیفیت طبایع فعل و انفعال متفاوت است فرد با درنظر آوردن ممیزات بدنی و روحی از نوع خود جدا می شود این انفعالات که هویت اورا تشکیل میدهد شخصیت اورا معرفی مینماید، بنابراین شخصیت عبارتاست ازماهیت ومعیار خصلتهای ذاتی و بدنی.

ازنظر روانشناسی خلق مولود وحاصل ماهیت صوری و معنوی انسان است واین عقیده امروز مسلم شدهاست که جسم وروان بهم پیوسته وهردو ساختمان فکری واخلاقیرا بوجود میاورند ـ عوامل مهمه آموزش و پرورش خانواده ـ آموزشگاه ـ اجتماع ـ در تقویت غرایز و خلق افراد شایسته دقت کامل میباشند.

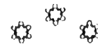
برای شناختن معیار شخصیت وسائل علمی بنام روان نگاری ابداع شده است.

برای آنکه بیشتر آشنا بشناختن خلق وشخصیت بشویم این نکته بایستی روشن شود که هیچگاه دو نفررا نمیتوان یافت که ازحیث خصایص بدنی

وروحی شباهت کامل بیکدیگر داشته باشند .

کیفیاتی که شخصیت از آن بوجود میآید یکی امیال موروثی است ودیگر امیال مکتسبه . ـ امیال موروثی عبارت ازاستعداد جسمانی وروحانی است که از اوان کودکی با انسان ظاهر میشود وتفرد اورا تعیین مینماید امیال‌مکتسبه درطی‌دوره زندگانی پیدا میشود . ـ بعضی‌ازتمایلات اختیاری وبرخی دراختیار اراده انسان نمیباشند .

در تکوین خلق وشخصیت میال اثر کلی دارد بنا براین کسانیکه اراده قوی و عقل سلیم دارند امیال را تجزیه نموده آنچه را بنفع جسم و روان خود میشناسند قبول نموده وبا احساسات وخواهشهائی که درتغییر شخصیت نافذ میباشد مقاومت مینمایند . خوب و بد را تمیز میدهند و زندگانی را از آمیزش مطلق با امیال نگاه میدارند .



روابط روان‌شناسی و پزشکی

گفته شد که آموزش باید به کمك روان شناسی و شناسائی شخصیت افراد غرائز خوب‌را پرورش داده و کیفیات نامطلوب فطری را ضعیف سازد زیرا وجود فرد درشخصیت او تجلی میکند وچون فرد درهمه چیز پیوسته باجتماع‌است بنا براین دقت کامل در فرد ، دقت درتحکیم بنیان اجتماع میباشد .

موارد ضعف وقوت ونیروی عقلی وبدنی فردرا طب نفسانی معین نمینماید ، بدیهی است بررسی در این موضوع بعهدهٔ پزشگ

روان‌شناس است ولـی آموزکار بنوبه خود باید تا درجه ای باصول روان شناسی از نظر طب نفسانی آگاه باشد .

درطب نفسانی شخصیت‌را بدین نوع تعریف نموده‌اند. « شخصیت مجموع حواس واجزاء مختلفه بدن ونیروی معنوی است که درفرد موثر می باشد » .

نیروهـای مؤثر در تکوین شخصیت فرد عبارتند ازقوای فطری که اساس آن وراثت طبیعی است ، همچنین اوضاع و احوال محیطی که فرد بعد ازتولد در آن رشد مینماید .

کودکی که متولد میشود ازلحاظ مغز وسایر اعضاء کیفیت مستقلی ندارد وخلقت آن ساده نیست ، بلکه این موجود از هزاران آثاری که ازنیاکان ونژادها و مؤثرات زمانهای پیشین بدو انتقال یافته متأثر است ودر روحیات او سرگذشت‌های پیشینیان منقوش میباشد .

مغزی که خیـال میکنیم تازه و مانند صفحه صیقلی آماده برای قبول هرنقشی‌است تحت تأثیر تمایلات مرموز ومؤثرات مشئوم یامطلوب دوره های گذشته قرار گرفته است . ـ تأثیر منطقه جغرافیائی ، وعذابهای گذشته ، خرافات ونفوذ وراثت‌های دور و نزدیك ، عوامل اصلی تمایلات و احساسات است .

اساس عقلی فرد پیش از تولد حتی پیش از انعقـاد نطفه و ایـام حمل دراثر ربط بامؤثرات گذشته تکوین میشود ، هرنوع دغدغه خاطر درپدر ومادر باکیفیات عقلی وبدنی آنها ممزوج شده بکودك انتقال می یـابد .

بنا براین هرکس بحکم وراثت با تمایلات خاص زائیده شده و برای اینکه این تمایلات تفاوتی داشته باشند و بتوان فطریات خوب را به نحو مقتضی پرورش داد ومحتویات نا مطلوب را مانع از ظهور وبروز شد باید فرد : عادی و تندرست باشد .

تربیت عبارت از بالا بردن سطح عقل ومشاعر، وپرورش مایه‌های خوب ومستعد موجود درشخصیت انسان است . بنا براین هدف تربیت پرورش عقل است وعقل به نیروئی تعبیر میشود که شخص برای فکر کردن - احساس - اراده - بخاطر سپردن - توجه و امثال آن لازم دارد و بدین وسیله میتواند خود را با محیط اجتماع مناسب و موزون سازد و از مناسبات اشیاء محیط بازمان ومکان آگاه گردد .

مطابقت وارتباط بامحیط اجتماع درانسان تابع غریزه خاص است زیرا انسان مدنی‌الطبع خلق شده ونیازمند تعاون ومشارکت درزندگانی با نوع خود میباشد . این غریزه از آغاز در کودك نمایان است زیرا همینکه اندکی رشد پیدا نمود و توانست راه برود درپی یافتن کودکی دیگر است که بتواند افکار و احساسات خود را باو بگوید و در گفتار و بازی وسرگرمی با او شرکت ورزد ، این غریزه بتدریج رشد پیدا میکند ، سطح مشاعر کودك بالا میرود وکم کم افق بازتر وفکر تازه تری دربرابر چشم و شعور او ظاهر میگردد و بکمك سایر غرایز مناسبات خودرا بامحیط احساس نموده جویای درك مقتضیاتی میشودکه بتواند غرائز وتمایلات را تعدیل وبا مقررات اجتماع وفق دهد .

کودك در عالم جنین احتیاج بهیچ چیز ندارد . اما بعد از تولد

زندگی مستقلی پیدا میکند، تنفس مینماید، غذا میخورد، آب میآشامد و در نتیجه مواظبت بین او و محیط موافقت پیدا میشود ـ بتدریج و در اثر مرور زمان استراحت کودك بواسطه نور ـ صدا ـ حرکت متأثر میگردد، تکالیفی از پدر و مادر باو تحمیل میشود، احساس میکند که انجام میل بسته بموافقت با مقتضیات محیط است و باید باآئین و مقررات اجتماع الفت پیدا نماید.

وسعت و درجه این توافق و کوشش نشانه وجود استعداد و وسعت عقل است و این روش درمزاج سالم روی میزان صحیح مشاهده میشود.

فردیکه تحت تأثیر عوامل بلاهت (بیشعوری) قابلیت توافق با محیط را از آغاز نداشته یا دراثر انحطاط ونادانی توافق را از دست داده گرفتار اختلال عقلی شده است.

با این توضیح میتوان عقل‌را بدین سان معنی نمود: تکامل و تصفیه غرایز و توافق آنها بامحیط و مقتضیات زمان و مکان عقل است با این وصف که نوابغ که عده آنان درتاریخ بشر معدود است بالاتر از افق زمان و مکان عصر خویش میباشند، عدم تعادل تمایلات « غرایز » نشانه غیر طبیعی بودن مزاج و دلیل بیماری عقل میباشد.

بنا برمطالعاتی که تاکنون بعمل آمده اعمال عقلی‌را تابع کلیه اجزاء کالبد دانسته واختلالات‌آنرا منوط به تغییرات تشریحی دریاخته‌های رگ وپی میدانند و برحسب آنکه یادگارها و خواطر گذشته تا چه اندازه بدائره شعورآورده شده بدرجاتی‌تقسیم بندی نموده واختلال عقلی‌را بیشتر مربوط به‌تأثیر سموم داخلی « رفع نشدن بعضی ازمواد مضرهٔ بدن»

و یا مصنوعی (تریاك و الکل) در بدن شناخته اند .

دردورهای داستانی واساطیر ، دیوانگی یعنی اختلال عقلی را در نتیجه حلول ارواح خبیثه میدانستند و برای تداوی دیوانگان به طلسم ونظایر آن متوسل میشدند وگاهی هم جمجمه را سوراخ مینمودند که روح خبیث بتواند ازآن بیرون آید ولی درنتیجه ترقی دانش این عقیده تغییر یافت وبعدها بوسیله پزشکان (انگلیسی و فرانسوی) با گرد آوردن مبتلایان ببیماریهای عقلی دربنگاههای مخصوص وبیمارستانها عقاید قبلی متروك واین بیماران را با همان نظری مورد مطالعه قرار دادند که سایر امراض بدنی وعضوی قرار گرفته بود .

مدتی تصور مینمودند که عقل از توده مختلفی تشکیل شده و در نواحی معین دماغ قرار دارد ، امروز معتقدند که عقل مرکب ازمجموعه فعالیت وبروزات بدنی ومغزی است ، کلیه اجزاء آن در اعمال با هم توأم و درحال وحدت‌است . امروز با آخرین نظریه پسیکولژیکی (روانشناسی) فردرا ازنظر رفتار وانفعالات او نسبت بمحیط مورد بررسی قرار میدهند و بموجب این نظریه (دیوانگی عبارت ازتشویش در رفتار است وعلل‌آن بواسطه تحقیق درجزئیات زندگانی بیمار واحوال و اوضاعی است که سبب خروج فرد ازحدود طبیعی واعتدال شده است .

باید دانست که تعیین حالت تندرستی وبیماری بامیزان عادی بسیار مشکل است : بنابراین بطور کلی اختلال عقل یا جنون را باید اختلال دررفتار معنی‌نمود. ازاین روی بیماریهای عقلی‌را (علاوه برعوامل روحی روانشناسی که خود مورد بحث است) باید ازنظر دور ننمود و تا

اندازه ای در آموزش وپرورش این موضوع را مورد دقت قرار داد. زیرا با موازین آن میتوان کم و بیش فرد سالم را ازغیر سالم تشخیص داد وحدود تعلیمات را بروفق امزجه تعدیل وتا آنجائیکه علوم پزشکی بدنی و روانشناسی با ما کمك میکند دانشجویان را برای ابراز فعالیت سودمند پرورش داد.



از نظر روانشناسی فعالیتهای نفسانی بـر سه قسمند: ـ سودمند بدون ارزش ـ زیان بخش. فعالیتهای سودمند اعمالی است که فرد برای انفعال خود بمنظور توافق با محیط خارج بکار میبرد ومیخواهد زندگانی او موزون ومتناسب با اجتماع باشد و نتیجه آن حفظ شخص و حفظ نوع است.

فعالیتهای بدون ارزش کارها و امیالی است که از شخص بروز میکند وبرای حفظ شخص ونوع بدون فایده وضرر میباشد.

فعالیت‌های زیان بخش اعمالی بی تناسب وغیر موزون بین انسان و محیط اجتماع است و بهمین جهت اختلال تولید می شود، و نشانه بیماری عقلی میباشد.

منشاء اختلال عدم توافق غرایز وامیال بامقتضیات اجتماع وسود فـردی است، بعقیده جیمز (Jams) غـرایز اعمالی است که سبب انجام مقصودی میشود بدون آنکه خود شخص نتیجه آنـرا بفهمد یاسابق به آن علم داشته باشد.

غرایز بوسیله حواس تحریك میشوند وحس اساس وبنکارهـای

عقلی را تشکیل می دهد .

حس عبارت از با خبری از تغییری میباشد که در بدن بواسطه محرکی پیدا شده است ، یعنی مربوط به تأثرات مختلفی است که در نتیجه یك حس صورت گرفته و شدت و ضعف آن متناسب با توجه و انتباهی‌است که بآن معطوف میگردد.

هرچیزی یاهرصفت محسوس همیشه درفضای خارجی حس می شود ، نور یا رنگ یاهرمحسوس دیگری باید وجود خارجی داشته باشد تا ادراك گردد .

فقدان ادراك حسی ـ ناشی ازبیماریها ومسمومیت های داروئی : (الکل ـ مرفین ـ کوکائین ...) که باعضاء مختلفه بدن آسیب رسانیده و روابط دماغ را بامحیط خود ناقص میگذارد.

ازنظر یکمزاج سالم و مکانیك منظم روان حواس با موازین معین از محرکات خارجی متأثر میگردند.

اختلال حواس عبارت از این است که بر خلاف واقع تحریکاتی احساس می‌شود یا اینکه تشویش واضطرابی در یکی از عناصر ساختمان روان بوجود آید و سبب آن معلوم نباشد.

اختلال حس اثر درنفس میکنند ، مثلا گاهی بیمار تصور مرضی‌را در خود میکنند بدون اینکه طب بدنی گواهی وجود آن مرض را بتواند بنماید.

اختلال عقلی خیالات فاسد بوجود میآورد و همیشه بیمار دررنج و تعب‌است . تداعی معانی غیر منظم ، وسوسه که درمتبلایان به مالیخولیا

زیاد میباشد اثر اختلال حس است ، مریض نوراستنی در نتیجه توهم و خلق منظره های خوفناك از بدبختی های آینده درهراس است .

نتیجه آنکه غرائز انسانی درافرادیکه دراثر عللی دوچار اختلال حواس شده اند از حد اعتدال و میزان معین خارج شده است .

غرایز انسانی عبارتند از غریزه : ترس - نفرت - خشم - کنجکاوی وتعجب - تغذیه - اجتماع و میهن حب علو - تحقیر نفس - محبت اولاد یا پدر ومادر وخویشاوندان - غریزه تناسلی .

دریکفرد تندرست که حواس او سالماست ، مشاعر وادراك وتکوین عقلی او درست بوجود میآید . لیکن اختلال حواس غرایز فردرا ازنسبت لازم و معینی دور نموده وشدت یا ضعف غرایز بیماریهای عقلی و روحی بوجود می‌آورد

ازنظر آموزش وپروش سلامتی ویا اختلال حواس اهمیت شایانی دارد وآموزکار ازغرایز شمرده شده بایستی غریزه حب‌فرزند وخویشاوند غریزه اجتماع و میهن دوستی ، و غریزه حب علو ، غریزه تناسلی را مورد توجه قرار دهد .

پرورش این غرایز درحدود معین بنفع فرد واجتماع است نسبت بغرایز بالا آنچه بیشتر شایسته ودرخور توضیح‌است ، غریزه تناسلی یاجنسی میباشد ، غریزه تناسلی از بزرکترین عوامل روحی ومؤثرات زندگانی ومایه تندرستی یا بیماری ومحرك فعالیت بشمار میرود .

برحسب عقیده فروید (Freuid) حیات تناسلی بعد از بروزات دوره طفولیت بخواب میرود ودرسن بلوغ بیدار میشود ودرزن تاسن

چهل و پنج سالگی و در مرد تا حدود هفتاد سالگی این غریزه بفعالیت خود باقی است .

حیات تناسلی از این جهت در آموزش و پرورش مورد اهمیت است که کیفیت بروز آن درفرد و تکوین سرنوشت او و عمل تأثیر آن از حیث موازین اجتماعی ازهرجهت مؤثر است .

غریزه تناسلی موجد شعر و ادب، صنعت و موسیقی و علم جمال است و این میل فطری که تعبیر بغریزه جنسی میشود عواطف بین مرد وزن‌را بوجود میآورد وموجب تشکیل‌خانواده وبقای‌نسل واحساسات خویشاوندی ومحبت فرزندی میگردد .

غریزه جنسی ازنظر طب بدنی شایان توجه است. تندرستی قلب ودماغ وسلامتی حواس بسته بطرز تبادل عواطف جنسی میباشد و همان طور که گفته شد محصول این عاطفه که وجود آمدن نسل است همیشه متأثر ازکیفیت عقلی و فکری و بدنی مرد وزن بوده و سر نوشت فرزند از هر جهت مولود روش اخلاقی ومؤثرات فکری والدین است .

بنا براین خواهش ها و تمایلات تناسلی باید مطابق قوانین وموازین اخلاقی اجتماع تعدیل شود .

در آموزشگاه پرورش عواطف ادبی، شعر وموسیقی و توجه دانش آموزان بمظاهر زیبائی وجمال ازنظر تقویت وبسط وتکامل هنرهای زیبا پسندیده است ولی آموزکار باید دقیق ومتوجه باشد که وسائل انتباه غریزه جنسی فراهم نیاید .

خواندن افسانه هـای عشقی، نقاشی تصاویر جنس ظریف، تأئید

احساسات ادبی که ممزوج با عشق بوده و ندای جنس از آن شنیده شود ازمحرکات غریزه تناسلی‌است والبته انتباه این‌حس پیش ازموقع تندرستی عقلی‌وبدنی، وسرنوشت اجتماعی فردرا بخطر میاندازد .

بیماریهای تناسلی ، انحراف غریزه جنسی که سبب عادت زشت استشهاء بالید میگردد . نتیجه مستقیم بیداری غریزه تناسلی بدون موقع است ..

بیماریهای تناسلی وعادت زشت ناخوشیهائی واگیردار ونوراستنی وخستگی دائم رگ و پی بدن را بوجود میآورد و ضعف اراده، وسوسه ومالیخولیا از آن تولید میشود و این اختلال وقتی زیادتر وشدید میگردد که اثری ازآنهم در وراثت طبیعی و احوالی که طفولیت در آن تکوین شده وجود داشته باشد .

هرگاه آموزکار بدون یکمقدمه مستقیم وبیماری‌های عفونی و مسمومیت، دردانش آموزان اختلال حواس و سواس ، بی اراده‌گی و اختلالی در قوه بیان : کتبی ، شفاهی مشاهده نمود ورنگ چهره زرد و چانه باریك و چشمان فرو رفته شد باید بداند که درغریزه تناسلی دانش آموز فساد راه یافته وبعقیده فروید این حالت دراثر قوه نفس است که خود آن قوه غریزه تناسلی را خاموش میسازد.

فسادهای تناسلی با اشکال متعدد پیش میاید یعنی بعضی‌ها بـا دیدن وحس چیزهای‌معینی ایجاد خوشی ولذت میکنند مانند لباس وکفش ظریف.... مکیدن، دیدن نقاط مختلفه بدن و دزدی اشیاء..

برخی ازغریزه جنسی بانواع پست مقید میشود واین موضوع خود

فصل مستقلی درطب نفسانی میباشد.

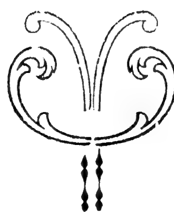
غریزه تناسلی درساختمان فیزیکی و اعمال فیزیولژیکی دو جنس مؤثر است و بنابراین نوع تأثر را باید در صفات هرجنس مطالعه نمود. تاابتدای بلوغ تمایلات تناسلی دردختروپسر تقریباً شبیه به یکدیگراست

صفات ممیزه مرد: فعالیت و حساسیت نسبت به مؤثراتی که از جنس زن ناشی میشود.

صفات زن ـ جذابیت ـ عشق بخانه داری ـ محبت فرزند است.



دقت در مطالب گفته شده بالا مارا به بسیاری از رموز و اسراری که در شخصیت افراد نهان است آشنا میسازد و برای اینکه زیاد تر در این مرحله بینائی حاصل گردد بایستی مطالعه مباحثی را که در سنجش هوش یا چهره شناسی مورد نظر دانشمندان قرار گرفته است مورد توجه قرار داد.



احساسات ادبی که ممزوج با عشق بوده و ندای جنس از آن شنیده شود ازمحرکات غریزه تناسلی‌است والبته انتباه این‌حس پیش ازموقع تندرستی عقلی‌و بدنی، وسرنوشت اجتماعی فردرا بخطر میاندازد .

بیماریهای تناسلی ، انحراف غریزه جنسی که سبب عادت زشت استشهاء بالید میگردد . نتیجه مستقیم بیداری غریزه تناسلی بدون موقع است ..

بیماریهای تناسلی وعادت زشت ناخوشیهائی واگیردار ونوراستنی وخستگی دائم رگ و پی بدن‌را بوجود میآورد و ضعف اراده، وسوسه ومالیخولیا ازآن تولید میشود و این اختلال وقتی زیادتر وشدید میگردد که اثری ازآنهم در وراثت طبیعی و احوالی که طفولیت در آن تکوین شده وجود داشته باشد .

هرگاه آموزکار بدون یکمقدمه مستقیم وبیماری‌های عفونی و مسمومیت، دردانش آموزان اختلال حواس و سواس ، بی اراده‌گی و اختلالاتی در قوه بیان : کتبی ، شفاهی مشاهده نمود ورنگ چهره زرد و چانه باریک و چشمان فرو رفته شد باید بداند که درغریزه تناسلی دانش آموز فساد راه یافته وبعقیده فروید این حالت دراثر قوه نفس است که خود آن قوه غریزه تناسلی را خاموش میسازد.

فسادهای تناسلی با اشکال متعدد پیش میاید یعنی بعضی‌ها با دیدن وحس‌چیزهای‌معینی ایجاد خوشی ولذت میکنند مانند لباس و کفش ظریف.... مکیدن، دیدن نقاط مختلفه بدن و دزدی اشیاء..

برخی ازغریزه جنسی بانواع پست مقید میشود واین موضوع خود

فصل مستقلی درطب نفسانی میباشد.

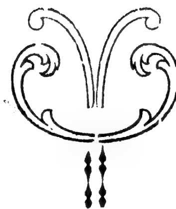
غریزه تناسلی درساختمان فیزیکی و اعمال فیزیولژیکی دو جنس مؤثر است و بنابراین نوع تأثر را باید در صفات هرجنس مطالعه نمود. تاابتدای بلوغ تمایلات تناسلی دردختروپسر تقریباً شبیه به‌یکدیگراست

صفات ممیزه‌مرد: فعالیت و حساسیت نسبت به مؤثراتی که از جنس زن ناشی میشود.

صفات زن ـ جذابیت ـ عشق بخانه داری ـ محبت فرزند است.



دقت در مطالب گفته شده بالا مارا به بسیاری از رموز و اسراری که در شخصیت افراد نهان است آشنا میسازد و برای اینکه زیاد تر در این مرحله بینائی حاصل گردد بایستی مطالعه مباحثی را که در سنجش هوش یا چهره شناسی مورد نظر دانشمندان قرار گرفته است مورد توجه قرار داد.



سنجش هوش

یا

چهره شناسی

(سنجش هوش یا چهره شناسی)



محور بحث در روانشناسی از نظر آموزش و پرورش ـ شناختن خلق و شخصیت دانش آموزان بود که غریزه واستعداد طبیعی آنها روشن شده تعالیم مقتضی بروفق آن داده شود .

برای حصول این منظور عقاید مختلفه و اصول روانشناسی مطابق تکامل علمی ونظری تازه بیان شد ودرتلو این موضوع اشاره گردید که یکی ازطرق عدیده شناختن شخصیت مربوط به فن چهره شناسی یا بزبان دیگر علم فراست (سنجش هوش) میباشد.

قیافه شناسی هنوز صورت و مایه علمی مورد اطمینانی نگرفته ولی با این وصف از نظرآنکه برخی از روان شناسان آنرا مورد مطالعه قرار داده اند تذکار آن بی فایده نخواهد بود.

سنجش هوش درزمانهای پیشین ازعلوم طبیعی بشمار میرفت وبوسیله موازین آن اخلاق باطنیرا از لحاظ نظر در احوال ظاهری تعریف مینمودند.

بقراط طبیب (۴۵۰ قبل از میلاد) معتقد بتأثیر عوارض خارجی در اخلاق بوده و علائم شناختن آنرا تغییر و شکل ظاهری چهره میدانسته است.

دریونان ومصر وکلده واشور چهره شناسی بصور عدیده ظاهر شد و هومر (Homèr) شاعر یونانی، یوسیفوس مورخ اسرائیلی ودیگران

تألیفاتی در این موضوع داشته اند.

میگویند علم فراست پیش از ارسطو معمول بوده و در قرن چهارم پیش از میلاد جمع آوری شده و نشانه هائی برای قوت وضعف، هوش و بلاهت ـ شماره نموده‌اند و از رنگ بشره وموی واندام وچهره و تطبیق قیافه جانوران با انسان اخلاق افرادرا تعریف میکردند.

علم فراست تألیف **ارسطو** در قرون قدیم به بیشتر لغات و زبانها درآمد. **رازی** پزشک معروف کتاب ارسطورا خلاصه نموده ونظریاتی‌هم برآن افزود. **ابن سینا** در بسیاری از تألیفات خویش بدین موضوع اشاره نموده است.

بعد از انتشار علم فراست طرفداران این فن اکتفا باستدلال شخصیت از چهره شناسی ننموده و بتدریج وسیلهٔ غیب گوئی (کف بینی وخطوط پیشانی) گردید ـ درآغاز علم فراست متوجه شناختن قوای روحی افراد از شکل ظاهری آنها بود، بعدها فراست آمیخته بخرافات وسحر و پیش بینی سرنوشت و مقدرات اشخاص گردید وهمین موضوع مصائب روحی و زیانهای اخلاقی بیشماری بوجود آورد زیرا همه را در زندگانی بیمناك ونگران نمود واوهامرا برعقول و افهام مسلط میساخت.

در فجر تمدن علم فراست لباس تازه پوشید و محققین شروع به تصفیه آن از اوهام و زوائد بی اساس نموده‌اند ـ در سال ۱۷۷۸ **لافاتر** از نظر بحث طبیعی وفیزیولژی وکالبد شکافی وارد در بحث شد و این سبك مورد توجه فرهنك خواهان گردید.

میزان تحقیق وعقاید علمای فن‌را بنحو مبسوط باید در کتابهای مربوط

باین بحث مطالعه نمود ، دراینجا بطور خلاصه بحث اجمالی ازگفته های آنان میشود.

ازنظر دانشمندان فن باید جویا شد که آیا چهره شناسی ویا علم فراست درشماره علوم بوده وپایه درستی دارد و آیا برای همیشه مباحث و نظریات وعقاید دانشمندان دراین‌امر باموضوع مطابقت مینماید؟ یااینکه فراست اثر قریحه وذوق و فهم اشخاص بوده واساس علمی ندارد؟

اگر پاسخ این پرسش ها بدرستی داده میشد موضوع از صورت معما بیرون میآمد ولیکن تصور نمیرود تاامروز در مرحله تحقیقات فنی چهره شناسی اعتبار ومیزان پیکره های ریاضی‌را یافته باشند!

درعلم فراست سخنان متناقض درمیان گفته‌های دانشمندان زیاداست بعضی ازهرجهت چهره شناسی‌را درست پنداشته وحتی جزئیات‌آنرا مبنی براصول وحقیقتی میدانند وبرخی دیگر تا این میزان مبالغه ننموده در موارد تشخیص فرق میگذارند و عده اساساً قائل بفساد بنیان آن می باشند.

نظری که تادرجه محدود باید اظهار نمود اینست که فراست یک علم ساده عملی وقطعی نیست که به مجرد دانستن علائم ونشانه ها بتوان آنرا مورد عمل قرار داد بلکه درترکیب وربط موازین و استخراج آراء دقت وتعمق زیاد لازم است و این شرایط بسیار از عهده افراد عادی خارج بوده وبایستی باموفقیت کامل ابراز عقیده بشود بنا بر این علم فراست تامیزان معین وباشرایط خاص قابل دقت وتوجه است.

درامثال سلیمان آمده است که : « گناهکار ازحالت چشمان وطرز

حرکت دادن دست شناخته میشود.»

در قرآن کریم اشاراتی در این موضوع وجود دارد، مانند

يعرف المجرمون بسيماهم (الرحمن ٤١)

سيماهم في وجوههم (الفتح ٢٩)

وصوركم فأحسن صوركم (غافر ٦٤)

فتبارك الله أحسن الخالقين (المومنون ١٤)

وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا(١) (سوره الفرقان ٨٤)

كل يعمل على شاكلته (٢) (الاسراء ٨٤)

تعرف في وجوههم نضرة النعيم(٣) (المطففين ٢٤)

اذا رأيتهم حسبتهم لولوا منثورا (الدهر ١٩)

وجوه يومئذ مسفره (٤) **ضاحكة مستبشرة** (عبس ٣٨ - ٣٩)

در حدیث نبوی آمده است که **اتقوا فراسة المؤمن - اطلبوا الخير عند حسان الوجوه.**

«حضرت علی (ع) میفرماید» - **ما اضمر احد شيئا الاظهر في فلتات لسانه وصفحات وجهه** واز حکم ماثوره است که: **عين المرء عنوان قلبه.**

در گفته های دانشمندان هم سخنان زیادی که مؤید این موضوع باشد خوانده میشود، یکی از دلائل طرفداران علم فراست اختلاف مردم در اخلاق وقوه واختلاف درطبایع آنها است و کسانی که مزاج مشترکی دارند در ظواهر امر و درباطن متشابه و تقریباً همفکر میباشند.

اختلاف طبایع درمردم ازاختلاف اصناف آنها معلوم میشود وهر قوم و نژادی دراخلاق وعقل وسایر احوال وهمچنین درچهره واندام

---

(١) فروتن (٢) موافق حال (٣) مسرور (٤) روشنی بخش

مشابه و اغلب یکسان هستند.

علم فراست از نظر ملل بسته بشناختن اخلاق ظاهری آنها است و هر قومی عاطفه و خصلتهای ممتازی دارد که از دیگران جدا میشود روی این بررسی علم فراست را بحساب دانش طبیعی میگذارند.

کسانیکه علم فراست را بی اساس میدانند میگویند که دلیل ما برعدم صحت نبودن توافق احکام در موارد اشخاص میباشد، مثلا گفته شده که وسعت پیشانی دلیل هوش وعقل است درصورتی که بسیاری از افراد دیده میشوند که فاقد مزیت معنوی باداشتن وسعت وبرآمدگی پیشانی میباشد.

ازنظر طرفداران علم فراست پاسخ این ایراد چنین است که اخلاق افراد را از نظر هرحکم ودلیلی درست میدانند درصورتیکه دلائل وعلائم دیگر موجبات نقض حکم را درجهات دیگر فراهم ننموده باشد،

بسیار دیده شده که افرادی دارای تمام علائم ظاهری و جسمانی در هوش و عقل و ذکاوت میباشند ولیکن در عمل سستی فکر وضعف در آنها مشاهده میگردد - دراینجا باید این نکته را دانست که این نوع افراد درنتیجه سوء تربیت مزایای معنوی را که کالبد آنها شهادت می دهد ازدست دادهاند ومانند سیب سرخ وقشنگی هستند که ظاهر فریبنده داشته ولی مغز آن را کرمهای درختی فاسد نموده باشد.

گاهی هم این علل از آثار توارث بظهور میرسد چنانچه بیماری واگیردار واعتیاد بالکل نسل را ضعیف میسازد.

این نواقص وعلل بتدریج چهره وسیمارا تغییر میدهد وبامرورزمان

نژاد ونسل فرد معیوب، مزایای صوری وبدنی‌را از دست میدهد

با توجه باین نکات گفتگوی از علائم فراست از حدود اطلاع افراد عادی دور است و نبایستی غیر از کسانیکه واجد قریحه خاصی می باشند دراین موضوع بخود حق مطالعه وقضاوت دهند.

فراست ملکه طبیعی وغریزه حسی است که اکتسابی نمیباشد فراست هوش و استعداد زیاد ودقت و ملاحظه و سرعت خاطر میخواهد وچون احاطه وسلطه برآن ازحدود فکر عادی و همگان دور است این است که بعضی آنرا در شمار دانش نیاورده بلکه موهبت خاص و طبیعی میدانند ـ معذلك تا درجه خیلی کمی اطلاع برآن خالی اززیان‌است بشرط آنکه حدود و میزان قضاوت را خوانندگان بدرستی تشخیص دهند

موضوع علم فراست استدلال ازاخلاق ظاهر و علائم چندی در چهره وسیما براخلاق باطن واستعداد انسانی است.

علم فراست شعب بسیار دارد که ارکان آن عبارت است از چهره شناسی و کف بینی و خط نویسی.



آثار جغرافیائی = مبنی و اساس چهره شناسی و تعلیل این نکته که چگونه ظواهر سیما و غیره نشانه خلق باطن میباشد شایان دقت است وباید دانست که هریك از عواطف انسانی تأثیر خاصی در ملامح دارد ـ وقتی شخصی درحال خشم یا اندوه و یا فرح میباشد بخوبی آثار هر یك از احوال در سیمای او نمایان است و تأثیر غلیان درونی در صورت وچشم طبیعی است و دراین

موقع عضلات صورت زیر جلد منبسط یاقبض وتغییر درچهره پیدا میگردد بنابراین کسیکه بیشتر ساعات را در حال خشم است و یا بشاش و با نشاط میباشد عضلات چهره او بهمان روش پرورش یافته وباقی میماند .

اگر کسی همه روز در حال خشم بسر برد طبیعی‌است که ترکیب عضلانی صورت او بهمان حالت غضب رشد مینماید و برخلاف اگر شادمان ومسرور بماند عضلات سیمای او که کیفیت انبساط خاطررا نشان میدهد قوی میگردد - از این علائم صوری پی بحال اشخاص میتوان برد و در این موارد چهره شناسی مارا بدانستن اخلاق باطنی اشخاص هدایت مینماید .

در مواردی هم آزمایش بعلم فراست کمك میکند . وقتی ما افراد پردل وقوی را میبینیم که دارای سینه وسیع میباشند و علو همت و حزم آنها را درکارها مشاهده مینمائیم اینطور استخراج میکنیم که وسعت صدر نشانه مزایای فوق‌است همین قسم کسانیکه قفس صدری آنها کوچك است بضعف اراده و کمی حوصله موصوف هستند . بنابراین سینه کوچك علامت خصلتهای مزبور میباشد درسایر جانداران‌هم عین اینحالت موجود است . مثلا شیروپیل بصبر وباحزم وتحمل شناخته شده‌اند وبرخلاف روباه بترس وضعف بدن موصوف گشته است .

شیر وپیل دارای سینه وریتین بزرگ میباشند و روباه وسایر جانورانی که کوچك هستند از داشتن ریه بزرك محروم میباشند - دلیل طبی این دوحال هم معلوم است زیرا تنفس مصدر حرارت و قوه محرکه دستگاه گوارش وساختمان بدن میباشد . ودرصورتیکه تنفس قطع شود مرك

برای انسان وحیوان قطعی خواهد بود. ازاین روی تنفس مایه حیات وهراندازه ریتین بزرگ ودارای سوراخهای تنفسی باشند بهتر تأمین حرکت وقوت بدن را مینمایند.

با فعالیت ونظم تنفس تندرستی پیدا میشود وهنگامی که کالبد و ادوات آلی او ازحرارت بهره مند و سالم بوداند قوهٔ عمل و همت ونشاط زیاد می گردد.

با این نشانه ها میتوان اتخاذ دلیل نمود و دانست که ساختمان بدن و پرورش آن روی هر کیفیتی نشانه اخلاق باطن است روی این اصول اگر طب تربیتی وارد درآموزش و پرورش شود بخوبی می تواند نواقص جسمانی را مرتفع وبالنتیجه تغییرات لازمه درهرنسلی بوجود آورده نسلهای آینده را خوب و سالم وبامزایای پسندیده علم فراست مجهز ساخته از معایب گذشتگان آنها را نجات بخشد.

اساس بحث در علم فراست ونشان دادن علائم و آثار و معرفی اخلاق باطنی از این نظر بکلی دور است که یك باب و فصلی برای غیب گوئی باز شود.

برخلاف آنهائیکه در چهره شناسی تنها روی ظواهر امر مطابق ساختمان صوری از اخلاق باطنی گفتگو میکنند باید آموزگاران و دبیران این نکته هارا بدانند وازصورت ظاهر پی بنواقص معنوی دانشجویان برده بکمك طب نفسانی سعی در بهبودی و تقویت روحیه آنها بنمایند• و البته معرفت باین کیفیت هم مستلزم توجه بکلیه دقایق و نکاتی است که

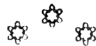
در فصول گذشته در روان شناسی گفته شد و همچنین مطالعه کامل موضوعاتی است که در آینده مورد بحث واقع خواهد شد.



بدون تردید روزگاری فراست و کف بینی و غیره وسیله بزرگی برای اغفال افراد در دست معدودی بیخردان بود ولی امروز علم میخواهد از هر موضوعی بنفع تکامل آموزش و پرورش بهره مند شود.

با شرح فوق مبنی علمی چهره شناسی و یا علم فراست شناخته شد.

برای ورود در اصول و قواعد این بحث باید دانست که شالوده و میزان قیاس در علم فراست روی دو اصل است یکی اصل تشابه و دیگری اصل تناسب.



اصل تشابه = با یك نظر دقیق دیده خواهد شد که در خلقت موجودات و رشد و نمو و هیئت ساختمان آن‌ها موقع جغرافیائی - آب و هوا - خواص طبیعی اقالیم تأثیر بسزائی دارد میدانیم زمین دارای دو منطقه سرد شمالی و جنوبی و دو منطقه معتدله و منطقه گرمسیر میباشد. درهریك ازا ین مناطق شکل و هیئت انسان و جانداران و گیاهان یکسان نیست همین قسم از نظر پست و بلندی و جریانهای دریائی ووزش نسیم قسمتهای قطعات زمین از حیث آب و هوا متفاوت است و بقاع مختلفه هر کدام با ظواهر و اختلاف خاصی دیده می شوند.

این تأثیر در شکل وهیئت نژاد های انسانی وسایر زندگان و گیاهان نفوذ کامل دارد .

در هر یك از نژاد ها و اقوام خصایصی درچهره و اندام وسیما و همچنین در اخلاق و روحیات موجود است همین قسم درگیاهان و جانداران فرقهای زیادی است بنا براین در هرنوع وهرسلسله علائم و امتیازات بنوع دیگرموجوداست . این نشانه هارا ناموس تشابه مینامند .

این قسمت مدلل نمود که درمخلوقات مشابهت زیادی وجوددارد وبهمین‌جهت درنظر نخست موجودات به‌جماد ونبات وحیوان تقسیم‌شده و هریك از تقسیمات هم به اقسام زیادی دیده میشوندکه شناختن آنها با ناموس تشابه آسان است .

در جمادات بطور و ضوح شباهت دیده میشود و در نباتات اندکی یکرنگی ازمیان انواع آن کم میگردد ـ ودرجانوران فصل مشابهت انواع زیادتر گشته در انسان بکلی موضوع شباهت ضعیف میگردد و هر اندازه جوامع بیشتر درمراحل مدنیت سیر نمایند تشابه آنان کم میشود .

در قسمت جماد همانطور که بیان شد برای هرنوع شباهت شکل و حالت مخصوصی است که از آن بخوبی جنس معدنی شناخته می شود ـ تشابه دراجسام جامده ثابت است ولی در اجسام نامی وآلی هر اندازه بیشتر مدارج ارتقاء را بپیمایند دورتر میگردد .

بین تبلور دو ملح شباهت کاملی موجوداست لیکن میان دو سیب یادوگلابی وجو ونخود اندکی‌تفاوت ملاحظه میشود ـ درطبقه جانداران بین دو مرغ یا دو گوساله بیش و کم اختلاف وجود دارد ـ درانسان

این اختلاف خیلی زیادتر میگردد وهراندازه درجه مدنیت اقوام زیادتر شود تشابه نشانه های خود را ازدست میدهد.

قبایل بدوی در شکل و سیما چندان تفاوت باهم ندارند ولیکن در اقوام متمدن دوری شباهت خیلی زیاد میگردد. بنا بر این ساختمان واشکال بسته بمیزان انفعال و عمل موجودات است وچون انسان بیشتر ازسایر مخلوقات در سیر تکامل وارد است ساختمان بدنی او درتغییر فصل تشابه زیادتر میگردد.

روی شواهدی که بیان شد ظواهر اجسام باختلاف باطن آنان تغییر میکند بنا براین باطن دلیل ظاهراست (الظاهرعنوان الباطن) مگر درمواردی که موجبات نقض علمی آن وجود داشته باشد.



اصل تناسب = دومین رکن علم فراست اصل تناسب است در کلیه موجودات زنده تناسب شکل و اعضاء آشکار میباشد. تناسب جسم درگیاهان هم مشاهده میشود - یك درختی که ارتفاع دارد و بلند میباشد همه چیز ازقبیل ساق وشاخه ها وبرگها و میوه آن بلند است. درختانی که شکل مدور دارند تمام اشکال ظاهری آنان هم مدور است.

تناسب درحیوانات زیادتر از گیاهان نمایان است و در انسان این معنی بیشتر از جانوران مشاهده میشود.

انسان کوتاه قامت دست وپای وصورت وتمام اندام ظاهری او کوتاه است وکلیه اعضای بدن او نسبت معینی باقامت او دارد - نقاشان

ومجسمه سازان یونانی وروی قواعد واصولی در رسم داشتند ونسبت اعضاء بدن انسانی را باقامت او تعیین مینمودند.



اثر طبایع در اندام وچهره = بعد از اصل تشابه و تناسب شناختن طبایع کمك بعلم فراست مینماید منظور از طبع حالتی است که در هرانسانی اثر آن فعالیت یك قسمت از جهاز داخلی بدن اورا زیاد تر مینماید.

پیشینیان امزجه انسانی‌را ازچهار حالت تشخیص‌داده بودندکه از هریك ازآنها حالاتی زیاد بوجود میامد که درنتیجه برای هرانسانی مزاج خاصی میدانستند که شباهت بدیگری نداشت.

معاصرین بسه نوع مزاج اصلی معتقد شده‌اند که باید هردو نظر را بررسی نمود.

گفته شده‌است که بقراط (پدرطب) چهار نوع مزاج‌را شمرده که از غلبه یکی ازآنها طبایع را تشخیص میدادند - مزاج دموی - لنفاوی صفراوی - سوداوی - بعضی در این تقسیم مزاج عصبی را وارد نموده وقسمت سوداوی را حذف کرده‌اند.

مزاج دموی - کسیکه دارای مزاج دموی است سیما وبشره او برنگ ارغوانی میدرخشد دارای چشمان‌آسمانی رنگ وموهای نرم ورنگ‌او بتفاوت از طلائی تا نزدیك بسیاهی تغییر مینماید. طبع گرم دارد ولیکن زود تغییر حالت پیدا مینماید.

لنفاوی - صاحب این مزاج حرکت آهسته مینماید - عضلات

او نرم وجلد بدن دارای رخوت وسستی است صورت سپید ، عزم و اراده در او ضعیف میباشد .

صفــراوی — دارنده این مزاج قوی بنیه واعضاء او سخت ، رنگ بشره ازسربی تازردی میآید ، موی وچشمان اوسیاه عزم واراده در او استوار است .

عصبــی — اشخاص عصبی عضلات نرم ولبان نازك و چشمان گیرنده دارند زود فهم وحساس هستند ، موهای آنها نرم اندام نحیف وزود متأثر میشوند .

این تقسیم بندی بر وفق عقیده قدما بود ولیکن برطبق نظریه معاصرین امزجه به دو قسمت « عضلی وحیوی » قسمت بندی شده است.

مــزاج عضلی — صاحب این مــزاج دارای استخوان بندی قوی وعضلات ورزیده وقامت بلند میباشد وچهره و سیمای روشن دارد شانه‌های او پهن وسینه‌اش بزرك‌است ، این‌اشخاص‌دارای بدن قوی‌وعزم و اراده محکم ودرهررشته از بزرگان علم وصنعت میشوند.

مــزاج حیــوی — امتیاز صاحبان این مزاج بقوه جهاز هاضمه است وصورت و سوراخ بینی وگردن و سینه آنها مستدیر میباشد کف دست و بشره آنها برنگ سرخی مایل‌است ، صورتشان بیشتر خندان بنظر میآید و مــوی سرآنها سیاه و چشمان شفاف دارند ـ این دسته زود مطالب را بخاطر سپرده وبزودی هم فراموش مینمایند عاطفه درآنها دیده میشود لیکن احساسات آنها زود روشن وزود هم خاموش میگردد میل بنشاط و طرب داشته وبه گیتی از نظر فوائد مادی نگاه میکنند .

مـزاج عصبـی — عصبانی مزاجان دارای جسم رقیق و سر بزرك پیشانی پهن وچشمان درخشنده میباشند، مجموعه ساختمان‌بدن آنها بیشتر درنخاع شوکی و دماغ قـوت گرفته لطف طبع وگفتار دارند خیلی پرفکر وخاموش میباشند.

بانوان بیشتر عصبی مـزاج هستند و در آنها زیبـائی وخفت روح غلبه دارد.

از اخـلاق مـزاجهای عصبانـی، شدت احساس و سلامت ذوق. و دوستداری زیبائـی هـای طبیعی و صنعتی می باشد ـ درآنها عاطفه و حدت ذهن و دقت مشاعر قوت دارد بیشتر هنرمندان وشعرا ازاین طبقه هستند وچون فعالیت جسمانی متناسب با عنصر مزاج‌است لذا ازترکیب وپیوند طبایع ومزاجها تقسیمات زیر را شمرده‌اند.

۱ ـ مزاج عضلـی حیوی ۲ ـ عضلی عقلـی ۳ حیوی عضلی ٤ـ حیوی عقلی ٥ ـ عقلی عضلی ٦ ـ عقلی حیوی.

میگویند که انسان بامیل وراثی‌ومزاج معین متولد میشود درصورتی که تربیت موافق مزاج خود دید بهمان حال رشد نموده و آن حالت را محفوظ خواهد داشت واگرتربیت‌موافق مزاج نباشد بتدریج حالت دیگری در بدن حلول نموده و صفات مناسب آنـرا در روح بوجود می آورد.

برای اینکه امزجه غیر موافق، اصلاح شده وتعدیل پیدا کند باید طب نفسانی بـاکمك روانـ شناسی در آمـوزش نافذ شده، زناشوئی براساس وقواعد علمی استوارگشته، نواقص‌طبع درهرنسلی بقوت و تکامل مبدل گردد.

درتقسیم طبایع طبق نظریات تازه برای هریك از صاحبان امزجه مختلفه در ساختمان بدن صورت و اشکال ممتازی وجود دارد صورت آنهائی که دارای مزاج عضلی هستند کشیده و اشخاص عصبی مزاج صورتشان بیضی شکل است و باز اگر درهر یك از این طبقات دقت کنیم دو صورت که مشابهت کامل باهم داشته باشند نخواهیم یافت .

طرفداران چهره شناسی برای اینکه میزانی در دست داشته باشند اشکال وچهره هارا به سه قسمت تقسیم بندی نموده‌اند ، صورت کشیده گرد - تخم مرغی - برای هریك ازاین تقسیمات فروعی‌هم اضافه نموده‌اند که تا اندازه‌ای تشابه و تناسب باهم دارند وهریك از این اشکال‌را مورد آزمایش قرار داده وشخصیت اخلاقی وعقلی‌را از آن اقتباس نموده اند .

میگویند صورت کشیده وچهار گوشه دلیل برعقل وهوش واراده است و صورت تخم مرغی باوسعت پیشانی وکوچکی چانه نشانه اشخاص عصبی مزاج میباشد وهمچنین زاویه صورت ارتباط کاملی با اخلاق دارد این زاویه تشکیل میشود ازخط مستقیم افقی که زیر بینی تازیر پره گوش میرسد وخط دیگری که آنرا قطع مینماید ازنوك بینی میگذرد وببالای پیشانی وصل میگردد ، ازتقاطع این دوخط زاویه‌ای دربرابر بینی حادث میشود که آنرا زاویهٔ صورت میخوانند و هر اندازه درجه آن زیاد باشد بهمان میزان خصایص عقلی وفکری زیاد میباشد واین موضوع ازقرن هیجدهم‌مسیحی برپایه قواعدموضوعه (فرانسوا ژوزف) آلمانی قرار گرفت و او دردبیرستان قواعد مدونه‌را از تجارب حاصله در چهره و ساختمان جمجمه دانش جویان نگاشت .

قرائت اخلاق واستعداد از میزان زاویه صورت مبنی بر اصولی است که درآن گفتگو ومناقشه هم بسیاراست ولی درهر صورت تایکدرجه مسلم است که هر اندازه پیشانی وکاسه سر وسیع ودارای ظرفیت باشد عقل وهوش درآن بیشتر است.

حجم سرمتناسب با طول عمر است ومیزان عقلی البته نسبت به سن افراد بالا می‌آید آنچه درنظر تملم روشن‌است قرارگاه عقل درمغز میباشد ولی قلب واعصاب و نخاع که ادوات فعالیت دماغ می باشند درتندرستی وقوت عقل ازهرجهت نافذ هستند.

گفته شده است که هریك از قوای دماغی تأثیر خاصی در اجزاء صورت و دو دست و سایر اعضاء دارند، آنهائیکه دماغ قوی دارند اعضاء و اعصاب آنها بیشتر تحت تأثیر است بنابراین قوت مغز از ظواهر صورت وبدن شناخته میشود.

دانشمندان چهره شناس ازالیاف صورت مراکزی برای هر یك ازقوای دماغی عنوان میکنند برای اندازه گرفتن حجم و مقیاس محیط سرخطوطی طبق قواعد خاص رسم مینمایند وازاشکال هندسی حاصله از این رسم بعقیده خودشان استنباطاتی نموده وقوت وجودت عقل، تصور و شدت انتباه و الهام، عشق وغیره را توصیف میکنند. در قوای عاقله و تلافیف دماغ شرح وبسط زیاد است - بطور خلاصه برای دفاع‌دوازده قوه رئیسه و بیست و چهار قوه تابعه که مجموعاً سی و شش قوه می شود شماره نموده‌اند.

برای قوای دماغی مرکزخاصی درالیاف مغز تصور نموده وازهر

یك ازمراکز اتصال الیاف عواطف وافکار را میخوانند - امانت - محبت آرزو - ثبات - میهن پرستی - خدا شناسی و سایر مزایای اخلاقی را مکتوم در توده های الیافی مغز دانسته و آثار خارجی آنرا از اشکال خارج که اثر آن در چهره وجمجمه نمایان است میشناسند .

درمیان قوای دماغی اشتراك مساعی هم با یك نسبت معینی وجود دارد - طبق این نظر علائق اجتماعی وحسن معاشرت دریك طرف سراست وقوائیکه دربالای سر جای دارد - تعقل تدبیر، وقوای عاقله حقیقی میباشند .

قوای مخصوص به امیال واراده ، وحرکت در پشت سرقرار گرفته ومیان این قوی رشته های عصبی وجود دارد که تأثیر وارتباط حواس را بهم میرساند و عوالم خارجی را در نظر آشکار میسازد پس تمام افکار موجده دماغ ناشی از تألیف سلسله حرکات عصبی درمغز میباشد .

هر فکر که در دماغ ایجاد میشود در سلسله اعصاب تأثیر نموده و مشاعر از آن نمایان میگردد سپس با یکی از حواس پنجگانه باعصاب قاعده دماغ رسیده و از مرحله شعور بصور ذهنیه منتقل گشته مراکز حرکت را اداره مینماید .

دسته ازطرفداران علم فراست تصور میکنند که علاقه شدیدی میان قوای عاقله وعضلات صورت موجود است ، میگویند برای هریك از ادوات تشکیل دهنده قوه رشته به عضلات صورت پیوند شده است که با قبض وبسط انفعالات روحانی را در سیما هویدا میسازد .

عضلات چهره آئینه روشنی برای تعریف اخلاق واطوار وتغییرات روح وفکر هستند .

قوای عقلیه و امیال دارای مجموعه میباشند که درخطوط پیشانی خوانده میشود ، مراقبت و دقت انفعالات را بشکل شفاف و روشنی درجلد صورت نشان میدهد وبهمین جهة عواطف اشخاص وتأثیرات ادبی در روح آنها را مانند - ترس و غضب و تشویش - اراده وآرامی و سکون درسیمای آنها میتوان قرائت نمود.

بینی واطراف آن - ابروان ، و چشمان را مخصوص قوه تجربه و تشخیص رنگها وتأمل و تدبیر دانسته‌اند آرزوها ومیل های قلبی را مانند عشق وامید ازاطراف‌دولب میشناسند. میگویند قوه اراده دربالای دماغ وپیشانی وجود دارد .

طرفداران فراست به‌علاقه میان‌چانه واخلاق معتقدند ومیگویند این قسمت بیشتر ازسایر اعضاء ارتباط بنمایش احساسات وعواطف دارد یکی از دلائل آنها این است که ساختمان مهم چانه درفك اسفل میباشد وفك اسفل در مقابل مخ درقسمت پائین دماغ قرار دارد ومیان مخ وفك ارتباط عصبی درکار است - ازاهم وظایف مخ موازنه واراده میباشد.

ذقن میزان تعریف اراده وحب جنسی‌است. درجانوران وپرندگان این قسمت مطالعه شده است .

دراین علائم یافته اند اگر فك سفلی بلند باشد مخ در مقدم دماغ بزرگ است وبهمین نسبت حالت مخ باذقن موازنه دارد . اگرچانه پهن باشد نشان ضعف میباشد ، درصورتیکه ذقن نوك‌دار وگرد باشد دلیل برحب جنسی و شدت آن است ، برآمدگی فوقانی ذقن نیز حب جنسی‌را نشان میدهد و برآمدگی سفلی آن اراده‌را ظاهر میسازد و چنانچه

برآمدگی فك وذقن توأم باشد اراده ومحبت‌را باهم جمع نموده وعمل قلب وعقل‌را متحد مینماید.

بینی آلت شم واحساس بوهای مختلفه است. اگر ساختمان آن نحیف باشد بافت داخلی آن دقیق واستشمام روائح بخوبی درسوراخ بینی بهریتین (شش) میرسد، بنابراین صاحبان وسعت صدر بایستی سوراخ بینی آنها بزرگ باشد ونیز دو سوراخ بینی وسیله اتساع صوت و ترانه هاست و بهمین جهت قابل دقت است.

بینی بامدارج عمر وسنین زندگانی رشد میکند وبزرگی و کوچکی بینی هم یکی از زمینه‌های علم فراست میباشد.

درعلم فراست دیدگان اهمیت شایانی‌دارد ودرادبیات پارسی وتازی امثله وشواهد واشعار زیادی راجع بنفوذ مقناطیس چشم خوانده میشود.

ملل قدیم تعویذ و طلسماتی برای رفع ضرر ازچشم زخم داشتند و معتقدات آنان در تمدن قدیم بوسیله تاریخ حکایت شده است، امروزهم بیش وکم بقوت مقناطیسی چشم عقیده مند میباشند.

طرفداران علم فراست اگر در سایر آثار وعلائم چهره واندام مبالغه راجع بشناختن خصایص اخلاقی و روحی نموده باشند در قسمت فراست چشم عامه باآنها هم عقیده هستند.

خواص و عوام بتأثیر اشعه نامرئی چشم اعتقاد دارند و فراست دیده ازنظر پی بردن بمعانی آن ورسیدن بتخیلات ونیات و اعماق قلوب بیش از تمام اعضاء بدن روشن و مورد قبول است.

هیچك ازاعضاء بدن باندازه چشم نمیتوانند میزان توانائی‌روحی

وبدلی انسان‌را تعریف نمایند، تندرستی وکسالت، گذشته‌های خوب یابد روش زندگانی، افکار وعواطف، دانش وبینش وهرنوع فضیلت یانقصان از چشم‌هویدا وآشکارمیباشد. صفای نفس، بغض وکینه، محبت وعشق، نفرت از دیدگان نمایان است، چشم باهرزبانی سخن میگوید بدون آنکه الفاظ وحالات او نیازمند ترجمه باشد. چشم ازاحوال درونی حکایت میکند بدون آنکه محتاج به بیان زبان باشد، برای فهم گفتگوی زبان درموقعیکه سخنگو بیگانه باشد مطالعه کتاب لغت مورد احتیاج است، ولی حکایات چشم زبان عمومی است وبخوبی اشارات آن فهمیده میشود، اگر چشم سخنی بگوید وزبان مخالف آنرا بیان نماید، راستگو چشم است واعتماد بقول او زیادتر میباشد. انسان مطالبی را بازبان بیان میکند ولی چشمان او صحت آنرا انکار مینماید. دراین موارد حقیقت را دیدگان نشان میدهند زبان در اختیار اراده ومیل انسانی است ولی چشم آینهٔ حقیقت و وجدان میباشد.

چشم واجد نشانه‌ها وعلائم صفات درونی انسانی‌است وازاو احوال و افکار و کیفیاتی فهمیده میشود که الفاظ و عبارات از تجسم معانی آنها ناتوان میباشند، اعتماد و اطمینان اشخاص در زندگانی بشهامت وضعف روحی آنان ازچشم هویداست.

وقتی شخصی لب بسخن میگشاید دلایل و میزان دانش او از چشمانش نمایان‌است. چشم قیمت ونبوغ واستعداد ومیزان مدنیت‌افرادرا نشان میدهد. عواطف، ترس، خشم، عشق، تندرستی وناخوشی درچشم برق میزند، چشم بهر زبانی سخن میگوید و گفتار های او نیازمند

به ترجمه نمیباشد.

چشم وحالات آن عنوان زیبائی و جمال است واثر مقناطیسی او بدرجه‌ای سریع‌است که کیفیات آنرا باید اززبان شعر وراز ونیاز خواند.



رنگهای چشم = رنگ آمیزی چشم در خلقت بقدری زیاد و متنوع است که دو نفر را نمیتوان یافت که شبکه وعنبیه آنها یکرنگ باشد.

منطقه زندگانی و موقع جغرافیائی، توارث در رنگ چشم تأثیر زیاد دارد.

آنهائیکه چشمان کبود رنگ دارند اگر درکشور گرمسیر سکونت اختیار نمایند بتدریج رنگ چشم اولاد واحفاد شان سیاه میشود وچنانچه اعقاب آنها باز بکشور نیاکان خویش برگردند چشم اطفالشان برنگ کبود عودت مینماید این اثر دررنگ بشره نسبت بمنطقه‌های مختلفه زمین موجود است ولیکن میگویند که تأثیر اقلیم وظهور آثار آن در چشم سریع تر می باشد.

درادبیات پارسی وعربی چشمان مشکین، چشم بادامی، نرگس کبود ممدوح شعرا بوده و در غزلیات هنگام وصف زیبائی زیاد تر لطف شاعرانه را در تعریف چشمان سیاه بکار برده اند.

نازم آن چشم سیه کز یك نگاه آشنا   مردم آگاه‌را ازخویشتن بیگانه کرد

فروغی بسطامی

چشم شوخت را اگر بادام خوانم میسزد
صید دلها کی کند گرچشم تو بادام نیست
جلالی اسیر

دوغزالند دوچشم توکه اندرهمه عمر جز بصحرای دل مردم عاشق نچرند
شیفته همدانی

به پیش چشم تو نرگس چه بی حیائی کرد
که با وجود تو در باغ خود نمائی کرد
محسن شمس ملك آراء

من آن نیم که به نیرنك دل دهم بکسی
بلای چشم کبود تو اسمانی بود
صائب تبریزی

در ادبیات اروپائی چشمان کبود خوش آیند است و آنرا به آسمان صافی تشبیه نموده اند.

درآثار ادبی رنگ چشم‌را دلیل سوء اخلاق یا صفای نفس‌دانسته‌اند ولیکن این نوع اوصاف وگمانها از حقیقت دور است وخصایص چشم دررنگ آن نیست بلکه همانطور که گفته شد مربوط بکیفیت آب و هوا وموقع جغرافیائی‌است وقوای روحیه چشم از کدورت وصفا ـ طرز نگاه شناخته میشود و حالاتی در آن مشاهده میگردد که از آن کیفیات معنوی روشن می شود.

حجم چشم نیز درعلم فراست موضوع بحث‌است ، بعضی ازچشمها فرو رفته و کوچك هستند و برخی فراخ و درشت ، بزرگی چشم مقیاس توانائی دربینائی است ، کسانیکه چشم فراخ دارند سرعت انتباه و هوش آنها روشن است و لیکن درحقیقت کوچکی و بزرگی چشم میزان هوش ودانش نمیباشد بلکه صفا وتیرگی او نماینده خصایص روحی است .

چشم ازنگاه خود تمام اسرار قلب را میگوید .

ساختمان خانه چشم ومقله درنظر طرفداران فراست شایسته دقت است ، چشمان باز نشانه این است که صاحب آن در ردیف اهل فصاحت وسخنران ونویسنده است این دسته به نحو اجمال در امور زندگانی مطالعه میکنند ولی آنهائی که چشم فرو رفته ونیم باز دارند درهرامری بفهم دقایق وجزئیات آن اصرار میورزند .

مرتاضین از اهل ادیان و پیشوایان مذاهب حدقه چشمان آنها بطرف بالا مایل است وآنهائیکه بطرف پائین حدقه چشم دوخته‌اند متواضع میباشند .

پلك چشمان :ـ منظره چشمها ازحیث انواع پلك ومژگان یکسان نیست. بعضی مژه بلند ودرشت وبرخی کوچك ونازك وعده دارای پلك دو طبقه میباشند .

کسانیکه پلك چشمشان لرزان است در نظر فراست از افراد خوش نیت بشمار نمیآیند ولیکن اغلب این حالت دراثر امراض عصبی پیدا می شود و بنا براین نمیتوان بسوء خلق تعبیر نمود بلکه دراینوقت نشانهٔ از لرزشهای قلبی میباشد .



فراست ابروان ـ ابروان از حیث شکل بچهار قسمت اصلی دیده می شود. ۱ ـ ابروان پیوسته وافقی ۲ ـ ابروان پیوسته و دارای یك قوس ۳ ـ ابروان کمانی ٤ـ ابروان گسترده ودرشت •

برای هر یك از این اشکال انواع زیادی است و درطول و پهنائی مختلف میباشند.

ابروان پیوسته وافقی نزدیك بینی بهم متصل میشوند و تشکیل یکخط مستقیم درپائین پیشانی میدهند گاهی هم دارای یك خط مستقیم میباشند ولی بیکدیگر پیوسته نمی شوند. صاحبان این ابروان مرموز وگرفته میباشند، قسمت دوم که هریك از ابروان کمانی باشند صاحب آن مزاج رقیق دارد و سبك روح میباشد و تا اندازه‌ای هم سوداوی مزاج است.

ابروانیکه هریك دارای قوس مستقل باشند تازیان آنرا به نون تشبیه کرده‌اند زیرا شباهت بحرف (ن) ازحروف تهجی دارد، شاعر عرب میگوید: (**و به حاجب کالنون زین وجها**) ـ (ازابروی مانند نون صورت او قشنگ شده است).

در ادبیات پارسی‌هم ابروان کمانی را ستوده وآنرا گاهی بمحراب تشبیه نموده‌اند «حافظ» میگوید:

دل که از ناوك مژگان تو در خون میگشت

باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود

وباز میسراید :

درنمازم خم ابروی تو دریاد آمد حالتی رفت که محراب بفریاد آمد

ابروان مقوس وکمانیرا دلیل حسن خلق میدانند ودرمردان این شکل ابرو دلیل قوت هوش وسرعت انتباه است .

ابروان گسترده که موهای آن باطراف بالا رفته باشد نشانهٔ قوت مواهب طبیعی ودلیل شجاعت است .

اگر حالت چشم و ساختمان آن با ابروان شباهت داشته باشد در نظر طرفداران فراست تشخیص عواطف روحیه آسان است، چشمان درشت که مژگان آنها ابروان کمانی باشد نشانه این است که صاحب آن موسیقی و شعر و هنر های زیبا را دوست دارند و از مواهب این هنرها غریزه آن کامیاب میباشد .

چشمانیکه درزیر ابروان حالت مشاهده و خیره‌گیرا نمایان می سازد علامت زیبا پرستی است .

محتشم کاشی میگوید :

بهترین طاقیکه زیر طاق گردون بسته اند
برفراز منظر آن چشم میگون بسته‌اند
حیرتی دارم زبنایان شیرین کار صنع
بی ستون طاق دو ابروی ترا چون بسته اند

کمال خجندی میگوید :

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و عشوه این
الوداع ای صبر و تقوی الوداع ای عقل و دین

اشارات فراست راجع به زنخ بسته باشکال آن است و نمایش این دو مربوط به تندرستی ونوع مزاج میباشد شکل زنخ تحت تأثیر شکل صورت است وبطور خلاصه اگرچهره گرد و دارای رنك باشد دلالت بر تندرستی و حسن تغذیه و قوت اعضاء و عضلات بدن و صورت دارد و صاحب آن دارای مزاج قوی است. الوان صورت تحت تأثیر افکار می باشد. کسانیکه حجب طبیعی دارند از دیدن و شنیدن کارهائی صورتشان برافروخته و ارغوانی می شود این حالت در بانوان زیادتر است و نشانه خلق لطیف ودقت شعور و حدت احساس است در اجتماعات متمدن این حالت بیشتر وجود دارد ولیکن در اقوام وامانده از ترقی هیچگاه خجلت وشرم دیده نمی شود.

شقیقه فاصله بین چشم و گوش است و بزرگی آن دلیل هوش و استعداد دردانش میباشد. کسانیکه شقیقه روشن وبزرك دارند بیشترمیل به‌تحصیل طب داشته ودرکارهای خود حاذق وبصیر میشوند.

صورتهای افروخته و روشن دلیل بر سرور و حسن خلق است. برآمدگی گونه ها نشانه علاقه به اقوام و طایفه است و این گونه اشخاص میل زیادی به ساختمان وابنیه دارند. مانند چینیها که در آنان علاقه بساختن در و دیوار بلند زیاد است.

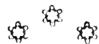
در تفرس پیشانی دو جبهه يك شكل و يك اندازه وجود ندارد و اختلافی در وسعت و استعداد و چین و بلندی و کوتاهی و کم موئی و غیره تفاوت پیشانی را ظاهر میسازد.

وسعت پیشانی دلیل بزرگی سر است و مقر عقل در دماغ و دماغ

در بالای سر جای دارد . بنا بر این بزرگی پیشانی نشانه بزرگی مغز و قوت عقل است و لیکن این حکم در تمام موارد قاطع نیست زیرا تجارب فیزیولوژی میگوید که وزن مغز و الیاف و ساختمان داخلی و مراکز مخ وساختمان بقیه اجزاء سر درتشکیل قوای عقلیه نافذ است . درعرض پیشانی اگر چین و شکن متوازی دیده شود دلیل شدت شعور و حس تعاون بامور خیریه است و خطوط عمودی و مزدوج نشانه‌حزم و تعقل میباشد و وجود یک خط علامت دوستی وشرف است بهترین پیشانی ها درنظر طرفداران فراست پیشانی معتدل وموافق ومتناسب با صورت است که درآن گودی و بلندی و تربیع دیده نشود.



برای گردن هم نشانه هائی در بلندی و کوتاهی شمرده اند میگویند گردنهای باریک نشانه ضعف جسم و دلیل ضعف اخلاق است. در حیوانات مشاهده میشود که زرافه و شتر مرغ که دارای گردن دراز هستند ترسو وضعیف میباشند. جانوران قوی مانند شیر وگاو وحشی گردن قوی و کوتاه دارند. گردن کوتاه و قوی در انسان دلیل قوه و شجاعت وصبراست وگردنهای دقیق دربانوان زیادتر است که شعراء عرب آنرا ممدوح میدانند. گردنهای متوسط بهترین نشانه حسن خلق میباشد



گـــوش = آلت شنیدن گوش است اگر بزرگ باشد قوه شنوائی گوش زیاد میباشد. گوشهای دراز قوه تمیز صداها وتشخیص نوع نغمه ها درآن زیاداست برخلاف گوشهای عریض

از این مزیت دور است و بین عضو سمع وعضو نطق نسبت متبادله است .
کسیکه قـوه قدرت امتیاز اصوات درآن زیاداست درنطق‌هم توانا میباشد .
گوشهائی که پیچیدگی دارند حساسیت آن قوی است و میگویند صاحبان
گوشهای حساس در شعر و موسیقی توانا و در دقت و ذوق کامل میباشند
گوشهای متوسط دلیل بر حسن خلق است و منظور این است که ساختمان
آن متناسب با سرو صورت باشد و شکل آن در نظر قشنگ بیایـد ، پهن
و رقیق و پر گوشت و پر مو هم نباشد .



موی — منبع حرارت حیوانی تنفس است ومرجع نشاط وهمت بشمار میرود ، حیوانـات در موی مشارکت دارند و پر ویشم درآنان حافظ حرارت است . موی و قوه بدن باهم نسبت دارند . دلاور ترین جانوران پر موی ترین آنها است ولیکن هر اندازه در انسان قوه فکر کار کنند واعمال بدنی صرف دماغ شود . پیاز ها مواد غذائی خودرا مصرف میکنند و موی میریزد چنانچه می بینیم رسیدن غم و الم شدید وامراض روحی موی سررا بدون موقع سفید و کم میسازد . رنگ موی را هم نشانه خصایل وصفاتی قرار میدهند ومیگویند از آن میتوان اخلاق مردم را بدست آورد .

موی مشگی دلیل قوت و شجاعت است برای اینکه از مواد آهنی خون زیاد تـر سیراب شده است فیزیولوژی الوان موی را در تعداد (Pigment) (حلقه های تشکیل دهنده موی) میداند . البته نوع رنگها مواود مواد شیمیائی خون ولعابهای زیرجلد بدن و پیاز موها است

واگر رنگ موی را دلیل اخلاق باطن بدانیم و با طرفداران فراست هم عقیده بشویم خطا نرفته ایم .

در نسبت زیبائی موی و جمال میان شعرای ایران و عرب با شعرای غرب تفاوت زیادی موجود است پارسی و تازی موهای مشگی را زیبائی میدانند و اروپائیها موی طلائی را دوست دارند .

سعدی میگوید :

بسته زنجیر زلف زود نیابد خلاص دیر برآید بجهد هر که فروشد بقیر

شمس الدین طبسی میگوید:

از زلف سیاه تو مگر شد گرهی باز ـ کز مشگ بر آورد فلك تعبیه هرسو

طبقه نویسندگان بیشتر موی ژولیده و مشگی داشته اند . موی با الوان مختلفه دیده میشود و تنها در نظر رنگشناس این اشکال قابل ظهور و تجسم است . موی بور ـ زرد ـ خاکستری ـ گل‌رنگ سفید خاکستری ـ سربی ـ طلائی ورنگهای دیگر دیده میشود . نرمی‌موی دلیل بجمال و لذت از مناظر طبیعت است .

آنهائیکه موی نرم دارند از موسیقی زود متأثر میشوند . حکایات عشقی درآنها بسرعت أثر میکند، حوادث وافسانه های غمگین بر دیدگان آنان سرشگ روان میسازد ، این دسته خیلی نازك طبع و خیال باف هستند ، کسانیکه خیال باف هستند و کسانیکه موی خشن دارند بیشتر اعتماد بنفس داشته و فکرشان متوجه حقیقت‌است ، موهای مجعد فرح وقوت عاطفه را نشان می دهد ، فطانت و حب اقتصاد در اعمال آنان نمایان است



دست - امتیاز دست انسان با حیوان نازکی ودقت حرکت وزیبائی ترکیب آن است . انسان بادست کارهائی صورت میدهد که حیوان بدان قادر نمیباشد . نوشتن - رسم ونقاشی سنگ تراشی - جراحی وکلیه کارهای صنعتی ، لباس پوشیدن وکمك بغذا خوردن ازخصایص دست انسان است . دست برای انسان معین و در همه کارها یاور او است .

ساختمان و اشکال دست ها از حیث ترکیب ظاهری مختلف است تنها موضوعی که میتوان در علم فراست از اختلاف اشکال دست اقتباس نمود اینست که بوسیله آن نوع مزاج های انسان شناخته میشود مثلا دست های باز و ساعد بزرگ و کشیده نشانه این است که صاحب آن دارای مزاج عضلی است ودست کوتاه و پر گوشت نشان میدهد که صاحب آن مزاج حیوی دارد و دستان ضعیف و نحیف علامت آن است که صاحب آن عصبی مزاج میباشد .



کف بینی - درفراست کف بینی موضوع خاصی دارد کفهای لوزی - مخروطی - مربع . کفهای لوزی ازشکل ناخن آن شناخته میشود . ناخن های لوزی که دارای رنگ باشند نشانه صلابت قلب وقلت احساس است دستهای مخروطی که فاصله میان لوزی ومخروط باشد علامت اینستکه صاحب آن دراحلام وافکار زیبا غوطه ور است وآرزوهای خوش درمغز او جوش میزند ولی درعرصه عمل فعالیت و کوششی ندارد . دستهای چهارگوش نشانه حزم ودانش طلبی وهمت عالی وعلو

فکر است . بهترین دستها آن‌است که موافق ومتناسب باسایر اعضاء بدن باشد . راجع بخطوط کف هم سخنانی گفته شده و آنرا بخط قلب و خط سر و کبد و غیره نامیده‌اند وبرای هریك درنوع واشکال آن مزایا و خصایصی شمرده اند . نکته جامع و مهم این است که زیادی خطوط دلالت بر نشاط کار و سعی و عمل دارد و کمی آن نشانه سستی و بیکاری می باشد و البته در هر مورد کار علامت تعقل و تفکر است . برای شکل ورنگ ناخن‌هم درقسمت فراست و بهبودی سخنانی گفته‌اند ولی هیچیك موازنه علمی ندارد . مثلا میگویند ناخن های محدب و بالا آمده نشانه کسالت کبد است در این بحث آنچه میتوان قبول نمود اینستکه رشد و ضخامت ناخن بیش از میزان طبیعی حاکی از طول عمر است و ناخن بیرنگ نشانه کم خونی است .

میان‌قدم و دست نسبت متبادله موجود است و اصل تناسب‌بشرحی که در مقدمه این بحث گفته شد بایستی مورد ملاحظه قرار گیرد بطور کلی قدمهای کشیده و تهیگاه باریك نشانه قوت و ثبات است و باریکی و فرو رفتگی تهیگاه دلالت بر لطف مزاج دارد .



هوشیاری در راه رفتن و برخاستن = در راه رفتن وبرخاستن آثار وعلائمی‌است که ازآن میتوان میزان فکر ومزاج وشخصیت افرادرا شناخت. اطلاع یافتن ازخصایص روحی افراد ازنوع رفتار وگفتار و وضع لباس ونظافت وطرز اصلاح موی سر و اشارات و نشست و برخاست و گفتگوی با دوستان

ونزدیکان سهل وآسان است . بانوان را در نخستین وهله نظر در نشست وبرخاست ومردها را ازآهنگ صدا ازنظرمدارج اخلاقی میتوان شناخت .

راه رفتن — وقتی که ما میبینیم مردی عادت براست راه رفتن دارد باید بدانیم که دارای حزم وثبات است وکسی که سر بزیر راه میرود و دو کتف او بالا آمده نشانه اینست که در فکر غوطه ور است .

از بلندی و کوتاهی اندام مواهب اشخاص را میتوان شناخت — طول قامت دلیل اینست که مزاج عصلی وصاحب آن در هرچیز قوی و دارای اراده است وچنانچه طول قامت وپهنائی سینه توازن داشته باشد نشانه دلاوری وشجاعت است — کوتاهی قامت را دلیل ضعف میدانند ومیگویند چون حجم دماغ تناسب باسایر اعضاء واندام دارد بنابراین قدکوتاه بدرجهٔ قامت بلند ازمواهب روحی بهرمند نیست ، تند رفتن نشانه حالت عصبانی است .

نشستن — طرز نشستن اخلاق افرادرا روشن میسازد و چون فهم این نکته برای همه آسان است گفتگوی درآن زائد بنظر میرسد .



هوشیاری درهیئت وشان اشخاص

مقصود از هیئت و شأن دراینجا طرز لباس و پوشاکی است که براندام افراد دیده میشود از وضع پوشاك بیش و کم میتوان پی باخلاق ورتبه وکار اشخاص برد . اگر ما جوانی دیدیم که باحسن اندام و پوشاك نظیف است میتوانیم این نکته را بشناسیم که او

درغالب امور دارای برنامه و روش منظمی در زندگانی است چنانچه در نظافت سستی دارد میفهمیم که قیدی درامور زندگانی ندارد اگر فردی در نظافت ظاهری لباس مبالغه مینماید و در نظافت زیر پوش دقتی ندارد کت وشلوار او نظیف واطو خورده‌است ولی پیراهن وزیر پیراهن او چرك وبوی عرق جورابش بحس بویائی میرسد بایستی بدانیم که خودنما وبی حقیقت‌است وبرخلاف اگر زیر پوش ونظافت بدنی اوخوب است ونسبت بروپوش دقتی درحسن ترکیب ندارد باید بدانیم که او عارف بحقایق اشیاء است ومدح وذم اشخاص در او راه ندارد بلکه شخصی‌است که نسبت بانجام وظیفه از روی حقیقت ومعنی ساعی میباشد

اصلاح موی سر را هم نشانه اخلاق میدانند کسیکه موی خودرا کوتاه مینماید از زوائد زندگانی گریزان ست وبمبادی عملی معتقد میباشد.

موی بلند وتوجه زیاد بآرایش نشانه میل بمغازله و موی سر بلند اهمال وکسالت وحالت دوری از اجتماع را نشان میدهد.

این نظریه را هم در این مطالعات بایستی مورد توجه قرار داد که میگویند از روی مشاغل ونوع پیشه وهنر نمائی اشخاص میتوان پی باحوال وروحیه آنان برد کسانی که معتقد هستند که میتوان از روی مشاغل ساختمان روحی اشخاص را شناخت دلیلشان اینستکه افراد کار و شغل را موافق ذوق واستعداد باطنی خود قبول مینمایند — این نظریه تا چه درجه صحیح است ؟ ممکن است درغالب موارد این فرض درست وموافق باشد ولیکن درهرحال یك قاعده خلل ناپذیر نیست که بطور کلی بتوان آنرا یك اصل قطعی قرار داد اگر این مفروضات درست باشد

آنوقت میتوان گفت که صناعات وکارهای متشابه و هنرهای یکسان بسته به‌ذوق وسلیقه های خاص است وچون ساختمان ظاهری نشانه ودلیل خلق باطنی است بنابر راین میتوان این نتیجه را ازمقدمات فوق بدست آورد که صاحبان صناعات وهنرهای مختلفه ازحیث طبقه بندی ونوع کار درسیما وشمائل هم شباهت بهم دارند. دراین صورت ما هرعلامتی که برای هرنوع شغلی تشخیص دهیم از آن روی میتوانیم با ملاحظه چهره وسیمای اشخاص استعداد آنها را درهرکاری بشناسیم.

با ملاحظاتیکه شده ومطالعاتیکه درچهره شناسی روی موضوع فوق بعمل آمد نتایج ذیل حاصل شده است.

فلاسفه ــ فیلسوف دارای مغز بزرگ وباحجم است ازپیش آمدگی سر واستداره وبلندی بالای سر کوش میتوان پی بزیادی عقل او برد ودرنتیجه برای آنکه خوب کار کند تندرستی وقوت بنیه‌هم لازم میباشد.

درصورتیکه قوت مزاج با بزرگی سر وعلائمی که گفتیم موافق باشد گفتار ونظریات کسیکه معلومات وذوق فلسفی دارد مبنی برمطالعات و میزان عقلی است وچنانچه جسم نحیف ولی مغز قوی باشد عاطفه و احساسات در نظریات حکیم غلبه دارد درخشندگی چشم و دماغ بارز اگر باعلائم فیلسوف توأم شود قوه اختراع را نشان میدهد.



مخترعین ــ در میان مخترعین سر کوچك و پیشانی تنك و شمایل ضعیف دیده نشده سرهای آنان بزرك ومعدل حجم زاویه سرشان ازمعدل سایرمردم بزرگتراست: بینی پیش‌آمده نشانه قوه استنتاج

و یافتن است. اتساع جمجمه وبلندی آن همه دلیل است که صاحبان این علائم دارای ذوق وقوه اختراع میباشند.

❀

کاشفین — علائم چهره کاشفین که لازمه آن تحمل متاعب ومسافرتهای دریا و خشکی است یکسان میباشد — سرهای کاشفین کشیده از جلو بعقب است وشقیقه آنان وسعت دارد وبیشتر علائمی که در موضوع هوشیاری گفته شد در آنان دیده میشود

سخنوران — سخنوران که در آنان حالت عصبی وصفراوی دیده میشود نشانه اختلاط قوای عدیده است. سخنران اجتماعی که دارای احساس ادبی باشد در میان این نوع مزاجها دیده شده است.

سخنران نیازمند عقل سلیم و رأی صحیح است و این صفت برای مردمان بزرگ ست. سخنران بایستی علاوه برمزایای مزبوره احساس دقیق و عواطف قوی داشته باشد زیرا تأثیر خطابه بسته به کیفیت ابان و امتزاج دلائل عقلی با عواطف ومدارج اخلاقاست. اگر سخنران گرمی بیان نداشته و از عاطفه تهی باشد کلام او سرد و برهان او خالی از لطف است. سخنران بایستی فصاحت بیان داشته باشد و حدت ذهن وسرعت خاطر وقوه تصور در او کامل باشد.

مطالعاتیکه درچهره وشمایل سخنرانان شده است نشانه های زیر را نمونه از روح فصاحت وسخنوری اشخاص شمرده اند — دماغ بزرك بینی لطیف و دهان شیرین — مزاج عقلی و عصبی ذکاء و حدت ذهن را نشان میدهند. وسعت پیشانی تأمل وانتظام فکررا ظاهر میسازد.

آموزگاران – آموزگاران و دبیران واستادان هم از حیث تأثیر بیان در حکم سخنوران هستند و بنا براین نشانه هائی که در شمائل سخنوران دیدیم در طبقه آموزگاران هم وجود دارد.

شعرا – مزاج عصبی ودقت احساس وتیز هوشی نشانه شاعر است. شعر نیز قریحه ای مانند موسیقی است در امثله قدما خوانده شده که شاعر آنست که شاعر متولد شده و شعررا در مکتب نیاموخته باشد.

کسیکه شاعر خلق نشده وشعر میگوید او را باید ناظم نامید برای هرشاعری قریحه ممتازی درشعراست که در دیگری نظیرآن دیده نه شود و برای همین است که وقتی شعری را میخوانند واسم شاعر را نبرند میتوان ازخلال امواج روحی که درشعر نمایان است شاعررا شناخت.

اشعار و غزلیات سعدی غیر ازحافظ وفردوسی است وبهیچ یك ازاین دو شباهت ندارد یك شاعری فرو رفته درعالم خیال است و دیگری تصور وعواطف وعقل را درهم میآمیزد، شاعر دیگری وصفی خالص است ودیگری دارای عواطف وتصور میباشد. هنگامیکه درچهره هریك ازاین طبقات تأمل نمائیم اخلاق آنها را شبیه وصورت ظاهررا درعواطف قلبی منعکس میبابیم، برای همین است که گفته‌اند شعر ذوق خدا داد است وکسیکه شاعر نیست نمیباید گرد شعر وشاعری گشته دماغ خودرا بیهوده زحمت داده ومالیخولیائی شود.

موسیقی دانها – موسیقی دان مانند شاعر است زیرا موسیقی هم مولود عواطف قوی و نغمات محبت است واختلاف ترانه های موسیقی هم بسته باختلاف اخلاق نغمه سرا میباشد

درموسیقی دانها صفات عمومی مشاهده میشود ودرشمائل بزرگی گوش دلیل قوت حس شنوائی است که از آن توانائی در امتیاز آهنگ ها ونغمات میسر میگردد. نغمه سرا همیشه بیك نقطه نگاه میکند مانند اینکه چشم بچیزی دوخته باشد.

نقاشان - تصویر ونقاشی‌هم قریحه خاصی مانند موسیقی وشعر است لیکن صورتگر نیازمند دقت ومشاهده کامل از راه چشم بجای قوت سامعه میباشد: صورتگران اغلب خوش روی واعضاء آنان متناسب وپیشانی بازی دارند. مزاج آنان معتدل ودارای دقت وهوش زیاد میباشند

دانشمندان فراست گفته اند که از توجه صورتگر برنگها میتوان ذوق ومزاج اورا تشخیص داد. نقاشانیکه برنگ سرخ درنگارها میل دارند طبع روشن و دارای گرمی و تندی مزاج هستند آنهائیکه میل برنگهای آسمانی و کبود دارند رقیق و دارای لطف مزاج می باشند. دوستداران رنك بنفشه اهل خیال و اوهام مانند شعرا هستند - رنك زرد نشانه دقت مشاعر است و سبز علامت نشاط میباشد.

ورزشکاران - ورزش ریاضت بدنی است و بهمین جهت عضلات نمو میکند ولی بیش ازحد اروم نمو دماغ متوقف میگردد وشناختن ورزشکاران نشانه وعلامتی لازم ندارد بلکه قوت بدن و سیمای روشن آنان گواهی از هنرشان میدهد.

پزشگان و جراحان - درملامح اطباء و جراحان علامت شجاعت وعزم وثبات نمایان است وپزشك هم نیازمند این صفات میباشد.

پزشک باید طبع کریم وروح حلیم واخلاق منزه داشته باشد وعواطف او قوی وپاکدل بوده و برافکار خویشتن مسلط باشد.

برای پزشک وثوق واطمینان لازمست وچنانچه عصبی وازصفات عزم وشجاعت عاری باشد در انجام وظیفه ناتوان میگردد ـ طب هنر بزرگ و شریفی است بنا بر این پزشگان ازتعقل و رزانت وصفای صورت واخلاق بایستی بهره مند باشند

جراح باید دارای قوت ادراك و قادر درعملیات جراحی باشد نترسد وتزلزل در روحش پیدا نشود، خیالی وعصبی مزاج نباشد، جراح باید چشم قوی وعضلات معتدل داشته باشد تا در اثناء عملیات جراحی هول واضطراب بر او غلبه نکند.

گفته های بالا شامل پیشه وران و هنرمندان نیز میباشد وطبقاتی که در این فهرست وارد نشده ظاهرشان بیکی ازقسمتهای فوق شباهت دارد و بنابراین از روی قیاس میتوان پی به خصایص روحی آنان برد وتوانائی عقلی وهوش آنان را یافت.

هوشیاری اقوام وملل ـ در مطالعه روان شناسی اجتماعات باینجا میرسیم که برای هرگروهی صفات مشترکی وعمومی در ظاهر وباطن موجود است زیرا کسانیکه دارای یکنوع مزاج میباشند درخلقت ظاهری هم مشابهت باهم دارد و روی این اصل علاقه بین خلقت صوری ومعنوی موجود است.

وقتیکه بدقت نگاه کنیم مشاهده مینمائیم که افراد هر جامعه وهرصنفی دارای یك سلسله خصائل صوری و معنوی هستند، بطور کلی

بشر درصفات عمومی باهم مشترك میباشند ولیکن در صفات خاصه نسبت باختلاف اقلیم وتوارث وعلل دیگری روحیات مختلفه پیدا میکنند وروی همین نظر دانشمندان هوش سنج مطالعات خودرا دنبال نموده‌اند .

اصناف بشر باعتبار اشکال واخلاق ومراتب دارای خصایص روحی وجسمی هستند مثلا سکنه نقاط گرمسیر درظاهر وباطن شباهت‌هائی باهم دارند که ساکنین منطقه معتدله از آن دورند و همچنین اهالی منطقه سردسیر خصایص جسمی و روحی آنان بکلی در ساکنین دو منطقه مزبور دیده نمیشود.

نژاد شناسان هوش سنج درتقسیم نامه های خود اصناف بشر را بچهار قسمت شناخته اند ـ جنس قفقازی ـ مغولی ـ زنگی ـ امریکائی اصل مقصود از این تقسیم این نیست که نژادها و اقوام از دودمان این انواع هستند بلکه ازنظر شباهت شمائل و ملامح صورت واندام این تقسیمات را که حد کامل آن دراین اقوام میباشد نموده‌اند.

نژاد سفید واقوام راقیه از طبقه اولی میباشند ومدنیت اروپا و امریکا و تمدن دنیای قدیم را آنان بوجود آورده‌اند. ایرانیها ـ یونانیها فنیقی‌ها ـ رومیها از نژاد سفید بوده ودسته‌های جدا شده از آنها مانند هندیها ومصریها گندم گون بعمل آمده اند .

دانشمندان انسان شناس اصناف بشررا از شکل جمجمه‌و زاویه صورت میشناسد .

جنس قفقازی ـ امتیاز این دسته از گردی سر و تناسب و تکامل پیشانی‌و تمایل صورت بشکل بیضی وچانه پر میباشد رنگ چشمان یکسان

نیست و الوان عدیده پیدا نموده است .

۲ ــ جنس مغولی ــ ساکنین چین وژاپون و تبت هند و چین وطوایف اسکیمو از جنس مغولی میباشند . امتیاز این جنس سیاهی چشم و فرورفتگی آن و انحراف زاویه صورت وگونه ها و پیشانی برجسته و بلند و ابروان خوابیده میباشد .

۳ ــ جنس آمریکائی ــ منظور ازجنس آمریکائی سکنه اصلی آن سامان است امتیاز آنان بگردی صورت با پهنائی گونه‌ها که صورت‌را بلند نشان میدهد میباشد .

دندانهای عمودی دارند و مشاعر آنان خفیف است . رنگشان از گندمی تارنك مسی دیده میشود ، بعلاوه سینه پهن و بدن عضلی دارند نشاط و شجاعت وخشم و حیله و حس انتقام درآنها شدید است عقلشان نمو ندارد.

جنس زنگی ــ از اخلاق زنگی کسالت وصبر و تحمل است ، میل بخرافات درآنها زیاد است ، زندگانی روز مره را دوست داشته و عاقبت بین نیستند ، شمائل زنگی‌ها ، چهره سیاه لبان متورم و چشمان مایل بسرخی وموهای مجعد است .

منظور از شرح اصناف بشری صور و اشکال آنان وشناختن ساختمان روحی این است که اثر تربیت‌را در هریك ازانواع آنان بدانیم برای دانستن خصائل اقوام و ملل مطالعات زیادی شده و کیفیاتی که گفته میشود ازصفات خصوصی هریك از ملل بشمار میرود .

ایرانی ها ــ از نژاد سفید و بشجاعت واصالت و حسن

سیاست موصوف میباشند هزاران سال کشور که تحت سیادت آنها بوده از مدنیت ایرانی پرورش و نمو یافته ، افرادی با هوش وذوق فلسفی و صنعتی و قوه ادبی در آنان سرشار است ، سیما و شمائل ایرانی دلالت برمعنویت واستعداد روحی او دارد .

عرب ها ــ شیفته شعر و ادب بوده خطابه و اشعار در آنها مؤثر میباشد .

ترک ها ــ درجنگاوری دلیرند و استعداد روحی آنان خوب است .

رومی ها ــ درصنعت وسیاست لایق هستند ـ هندیهاهم از شعب آریائی واهل حکمت و درامور دینی تعصب دارند .

ژرمن‌ها ــ در صبر و ثبات و قوت عقل و فلسفه و موسیقی موصوف هستند .

انگلوساکسونها ــ درنشاط وپشتکار اقتصاد وسیاست قوی بوده و امریکائیهای در این نژاد در اثر اختلاط و تأثیر اقلیم تغییراتی در سیما یافته وخصایص نژادی‌را بشکل دیگری نمایان ساخته‌اند . انگلیسها دموی مزاج وآمریکائیها صفراوی میباشند .

فرانسویها ــ در سرعت ادراك و صنایع ظریفه و ثبات‌قوت دارند

ایتالیائیها از مواهب یونانیهای قدیم بهره مند و دارای مزاج صفراوی وتمایل بکارهای بزرگ دارند

روسها ـ ازنژاد اسلاو ومزاج عضلی آنان کامل و در صنعت وهنر نمائی استعداد دارند .

مبادی علم فراست تا اندازه که از حدود مبالغه دور بود گفته شد در اینجا باز عقیده خودرا تکرار میکنیم که چهره شناسی وهوش یابی مطابق موازین و نشانه هائی که شماره نمودیم صورت قطعی و علمی پیدا ننموده وهوش سنجی ازنظر علم فراست کار ساده و درخور فهم وتوانائی هرکس نیست علاوه براین ملاحظه یك سلسله علائم در چشم یا دراندام وغیره نمیتواند ساختمان روحی افرادرا به نحواتم بیان کند. ممکن است شخصی که مورد هوش یابی قرارگرفته نشانه های شمائل او در قسمت پیشانی و یا جمجمه رضایت بخش باشد ولیکن علائم نقض آن در چشم و یازاویه صورت یافت شود:

هوش سنج باید تمام نشانه هارا مورد دقت قرار داده توافق وتناسب علائم عمومی بدن را بانواع مزاج پیدا کند ـ زندگانی اشخاص و کیفیت معتقدات آنان از نظر بهبودی و طرز تغذیه و نوع تربیت و معیار دانش باید روشن شود.

نا گفته نماند که چهره شناسی بطور کلی خارج از حقیقت نیست بلکه در حدود و مدارج معین قابل استفاده میباشد. کسانیکه کف بینی و ناخن شناسی را عامل سرنوشت انسان میدانند. آنهائیکه قیافه شناسی را از حدود بررسی دور نموده صورت خرافات و اوهام بآن داده اند افراد حقیقت گوئی نیستند بلکه با این سخنان اشخاص خیال پرست وترسو را تحت تأثیر گفتار های بی اساس در آورده و سرنوشت افرادرا تاریك میسازند.

در مقدمه روان شناسی اشاره باین موضوع شد وباز هم گفته

میشود که کامیابی از اصول هوش یابی از حدود فهم و توانائی اشخاص عادی و کسانیکه در مبادی علمی روانشناسی کار ننموده و معلومات علمی هم در زندگانی اجتماعی ندارند بسیار دور است .

خواهید گفت اگر چنین است ما چرا سعی بیهوده نموده و کتابهارا ورق زده خلاصه نظر طرفداران هوش یابی را در انواع شمائل بخوانیم پاسخ این ایراد این استکه هر بحث خاص طبقات معینی است . کسی که از فن میکانیکی اطلاعی ندارد اگر مطالبی راجع باین موضوع برای او عنوان شود البته چون معلومات مقدماتی را دارا نیست در آن بحث از اظهار عقیده خود داری نموده و آنچه را خوانده وسیله استفاده قرار نمیدهد مباحث طبی هم همین حال را دارد واگر احیانا شخصی یك مقاله طبی را خواند و یا کتاب ناخوشیها و درمان آنرا بدست آورد نمیتواند خودرا پزشك معرفی نماید .

موضوع روانشناسی و هوش یابی برای تقویت فکر دانش آموزان دانشکده قضائی و دانش سرای مقدماتی و عالی برای مطالعه آموزگاران و دبیران میباشد . ــ استادان و قضات بایستی در این مبادی دقت و مطالعه عمیق بنمایند بنا بر این از نظر اینکه افراد عادی این نوع مطالب را عنوان کار خود قرار ندهند بایستی بدانند که علائم هوش یابی در اغلب موارد بدون در نظر داشتن کلیه خصایص بدنی و روحی بی نتیجه میباشد و کسانیکه بمطالعه ظواهر پرداخته از معنی دور هستند اشخاص گمراهی میباشند که ممکن است عده بیشماری را هم بدبخت و گمراه نمایند .

چنانچه گفته شد اساساً شکل و اندام و شمائل اشخاص مولود خصایص نژادی وعلائم جغرافیائی و طرز پرورش بدنی میباشد و درموارد خاصی نشانه هائی که بیان گردید تحقق پیدا میکند. ـ نکته دیگری که موردتوجه روانشناسان است اینست که طرز فکر و تعلیم تأثیر کلی درظواهر چهره و چشمان دارد و تغییر فکر شمائل را هم تغییر میدهد و بهتر از تمام این موارد تربیت عقلی است.

تشخیص استعداد را از آزمایش های روحی میتوان داد منتهی آنکه در مواردی هوش یابی از راه چهره شناسی برای کسانیکه زیاد کار نموده اند بیشتر میباشد. ـ آموزگاران میتوانند خودشان بدون قطعی شمردن آن نشانه ها بمطالعه از نظر اصول روان شناسی و هوش یابی پرداخته و ممارست در این امر نمایند.

مهمتر از هرچیز این است که آموزگاردانا روح دانش آموزان را تقویت نماید و بآنها بفهماند که باید اراده و اعتماد بنفس داشته باشند و هیچگاه نبایستی در زندگانی قوای عاقله خودرا فریب دهند و کسالت و رخوت را بر خویشتن استیلا بخشند.



پایان سخن

آموزش امروز بر پایه رشد بدنی و عقلی قرار گرفته است و بر خلاف گذشته که دانش آموز بدست پیش آمد ها و مقدرات سپرده میشد امروز سرنوشت آنها را طرز آموزش و پرورش استوار میسازد.

در عصر ما کلیه پیشه ها اعم از فکری و صنعتی بر موازین علمی قرار گرفته و هیچ کار و شغلی نمیتوان یافت که از قواعد علمی دور مانده و طبقه بندی نشده باشد. اگر در دوره های پیشین خواندن و نوشتن را تنها برای افرادی لازم میدانستند که با کتاب سرو کاری داشته امروز هر فردی بخواندن کتاب برای تقویت معلومات پیشینهٔ خودناچار است و ساده تر از هر چیزی این است که باید هرکس قوانین و مقررات رسمی کشور و میهن خودرا بداند تا بتواند از زندگانی اجتماعی بهره مند گردد. ـ بنا بر این تحصیل دانش برای هر فردی ضروری است. این نکته را در دوره های پیشین هم میگفتند که تحصیل علم واجب است لیکن چون اجتماع راه تکامل را پیش نگرفته بود علم معانی دیگری داشت و خاص طبقات و افراد معدودی بود. ـ امروز هرکس در مسیر زندگانی در کار و شغلی که انتخاب نموده خودرا ناچار بداشتن سواد خواندن و نوشتن میداند. و بخوبی در عمل مشاهده مینماید که باید از هر حیث بکار خود از نظر فنی و علمی آگاه باشد. علاوه بر این آگاهی نسبت بزمان تفاوت پیدا میکند هر روز انواع دانش ها بالا میرود پیشه ها و صنایع ترقی میکنند و از این جهت معلومات دیروز برای

امروز کافی نمیباشد و هر فردی باید همواره از ترقی صنعتی شغل خود آگاه باشد اینجا است که ما به حقیقت بیان شارع مقدس اسلام میرسیم که فرمود (اطلبوالعلم من‌المهد الی‌اللحد) از گاهواره تا لحد درپی کسب و هنر و دانش بر آئید.

برای اینکه افراد بتوانند در تمام‌دوره های زندگانی خودرا از قواعد اجتماعی روی اصول تقوی و سعی عمل بهره مند نمایند باید تعالیم آموزشگاه خوب و طرز تربیت و دروس آموزگاران شاهراه زندگانی را بآنها نشان دهد. حصول این امر جز با آموزش درست و حسابی که بتمام معنی خودرا مسئول بداند میسر نخواهد شد اگر دانش آموزی در اثر سوء تربیت استعداد عقلی و بدنی خودرا از دست داد از زندگانی اجتماعی جز بدبختی نصیب و بهره نخواهد برد اینکه گفته شده است کسی‌که اورا پدر و آموزگار دانش نیاموزد روزگار اورا آگاه و ادب خواهد نمود سخن دقیقی است آنکه از خانواده یا مدرسه ناقص‌بیرون آمد چون نابینا و ناتوان در زندگانی است به بدبختی و آفات بیشماری رو برو خواهد شد و روزگاران تلخی را خواهد چشید وقتی به حقیقت و معنی ادب میرسد که سالیان درازی از عمرش گذشته و دوره ترقی خودرا از دست داده است بنـا بر این پدر یا آموزگار در این فکر نباید بروند که روزگار اولاد یاشاگرد آنانرا تربیت خواهد نمود. آنها باید مشاهده نمایند که تسامح در تربیت یا رنجش بیجـا از دانش آموز یك انسانی را که ممکن است وجودش در علم و هنر برای اجتماع مفید بشود به بدبختی سپرده و نور استعداد اورا خاموش نموده اند آنوقت یك چنین بدبختی

حق دارد شعر حافظ را دلیل بیاورد که از زبان نونهالان باغ گفته است .

مکن در این چمنم سرزنش به بدروئی
چنانکه تربیتم میکنند می رویم

بالاخره مسئولیت آموزش و پرورش متوجه پدر و مادر و آموزگار میگردد گفته شد که باید شخصیت دانش آموز را از لحاظ استعداد روحی مورد توجه قرار داد بر خلاف گفته پیشینیان باید تربیت را در برابر استعداد های مختلف قرار داد تا روی یك اصل و یك روش افراد بیشماری از دانش جویان محکوم به بیهوشی و بی استعدادی نشوندبرای تشخیص استعداد به شناختن پرده های روحی و فکر دانشجوی توجه شد و برای اینکه راهنمائی در این امر شده باشد بقدر ضرورت از روانشناسی وعقایدمختلفه در این قسمت گفتگوی بعمل آمده و تا اندازه که اذهان آموزگاران روشن شود شمهٔ ازهوش یابی طبق مطالعات طرفداران علم فراست نگاشته شد در تمام این مباحث شناختن شخصیت روحی دانش آموزمورد نظر بود - و ازاین جهت روشنائی تازه برای ماپیش آمد که ساختمان بدن هر چه باشد و شمائل انسان بهرشکلی جلوه کند روح و روان شایسته دقت است زیرا مصدر تمام انفعالات روحی است وچون بدن ظرف روان میباشد تا وقتی که این ظرف قوی و ادوات میکانیکی آن سالم نباشد روان در مغز و اعصاب نمیتواند بدایع و مشاعر را آشکار و هویدا سازد از این جهت در شناختن شخصیت لازم شد گفته شود که ساختمان بدنی دانش آموز از لحاظ تندرستی و کسالت باید مورد دقت آموزگار باشد صحیح است که آموزگار پزشك نیست و پزشکی بنوبه خود دانش بزرگی است که فن مستقل و باا همیتی بشمار میرود ولی آموزگار باید از نظر بهبودی جسم دانش آموز را بشناسد

اگر کودکی را دید کـه در موقع پاسخ دادن دروس دچار ارتعاش شده میلرزد یا لکنت زبان دارد یا رنگ اوپریده نباید بدین سبب که پزشک نیست اهمیتی نـداده دقت و توجه در بهبودی او ننماید وقتی شاگردی بدون جهت مضطرب است . ساده تر محجوب و باشرم است آموزگار باید بـداند که این کودك قوه اخلاقی ضعیف دارد و یا بیمار عصبی است آموزگاران گذشته هیچگاه این مطالعات را نداشتند ونسلی که بـا آن سنخ تربیت غلط و مخوف پرورش یافته اند از تلخی ها و غلیان روحی و ضعف بدنی خود میدانندکه تا چه اندازه از روش تربیت گذشته بیچاره و بدبخت پرورش یافته اند . بنا بر این آموزگار و دبیر بنوبه‌خود نماینده بهداشت است ونه تنهـا تقویت قوای روحی دانش آموزبا اوست بلـکه دقت در حسن پرورش ساختمان بـدنی را هم عهده دار میباشد .

آموزش و پرورش - دانش‌آموزان را همواره بـایـد از لحاظ شخصیت بدنی و روحی مورد معـاینه قرار داد . مشاهده‌سیماو چشم ـ گوش و دندان سر وعوارض جلدی ودرقسمت داخلی بدن قرعات قـلب ـ تنفس و همین قسم امتحاناتی کـه تندرستی دستگـاه گوارش را روشن میسازد بوسیله پزشك در هر سالی لازم و ضروری میباشد . تحقیقاتیکه از طرز زنـدگانی خانوادگی و خوراك پوشاك کودکان شـده باین موضوع کمك مینمـاید تمام این مطالعات دقیق برای ایـن است که تندرستی دانش آموز در موقع تحصیل تضمین شده باشد .

برای اینکه بتدریج از سرایت مفـاسد بدنی از راه توارث جلوگیری شود میتوان در دانشگاههـا کتابهای معینی را که برای بهبودی زناشوئی

نوشته اند در دسترس مطالعه دانشجویان قرار داد و روح آنانرا در زندگانی خانوادگی روشن نمود تا با چشم باز این مسئولیت مهم را بعهده گرفته و سعادت خودشان را تسلیم عواطف و احساساتی را که دوام ندارد ننمایند

وضع خوراك و نوع غذای دانش آموز ممتاز است ـ غذا تنها برای لذت چشاوائی نیست و آنچه از بدن کاسته میشود عصاره اغذیه با انفعالات شیمیائی دستگاه گوارش بایستی جای آنرا پر کند . امروز معتقد شده اند که ساختمان بدنی اشخاص باید نسبت موافقی با نوع شغل او داشته باشد تا عضلات و اعصاب خسته و فرسوده نشده ضعف و ناتوانی عارض نگشته حالت شکستگی پیدا نشود این است که با آزمون قلب و اعصاب و معاینه تندرستی و نوع مزاج تشخیص کاری که برای شخص سزاوار است میدهند . همین قسم معین نموده اند که در هر کاری کدام قسمت از اعضای بدن بیشتر در فشار است و تحلیل میرود و از تشخیص این نتیجه را گرفته اند که افراد در هر طبقه و شغلی هستند باید بیشتر توجه خودرا بصرف خوراکها و غذاهائی بنمایند که عضو فعال بدن را تقویت مینمایند بدیهی است در دوره تحصیل دانش آموز بیشتر با مغز کار میکند و از این جهت حساسیت اعصاب و قلب او زیاد تر میشود . در این موقع باید غذاهای دانش جویان از نوع خوراکهائی باشد که برای تقویت مغز و اعصاب مفید است . البته ورزش و گردش در هوای آزاد برای هر طبقه خاصه کسانیکه بیشتر کار آنها با مغز ارتباط دارد لازمست و از این جهت انواع ورزش را برای شاگردان ضروری میدانند نکته دیگر آنست که زندگانی جسمانی دانش آموز نباید دچار اختلال شود بدین معنی

که باید در دوره تحصیل خود یك برنامه در منزل داشته باشد .

بنابر این وظایف دانش آموزان در هنگام مطالعه این است .

۱ ـ هیچوقت نباید بکتابهای افسانه و بی حقیقت وقت خودرا تلف سازند . ساعات مطالعه دروس آموزشگاه و موقع خواندن کتابهائی را که با اصول اخلاقی و علمی نوشته شده است در یك وقت قرار ندهند بهتر این است کتابهای تفریحی را بعد از مطالعه دروس آموزشگاه بخوانند

۲ ـ در هنگام مطالعه، کتاب ازهم جدا و طبقه بندی شده هر فصلی‌را باید بخاطر سپرد . و سپس فصل دیگر را مطالعه نمود . برای فرا گرفتن و بذهن سپردن بهتر این است گاهی مطالب را بلند خواند که از راه شنوائی هم حواس باطنی بدرك مطالب موفق شوند .

مذاکره دانشجویان با هم و از یکدیگر پرسش نمودن خیلی خوب است‌ولی ابتدا باید هر دانش آموز یك دوره خودش بتنهائی مرور کند بعد در مذاکره شرکت نمایند .

خواندن باشتاب هیچ خوب نیست دانش‌آموزانی که بقوه حافظه‌خود ایمان دارند و میخواهند زود بخوانند وبگذرند ممکن است مطالب‌مطابق اراده آنها وارد در قوای دماغی بشود ولی اطمینان داشته باشندکه خیلی زود هم فراموش خواهند نمود و در مراجعه بعد چون یك مرتبه ذهن آشنا بوده و در قبول و هضم‌مطالبی‌که سابقه داشته بی میل خواهند بود و بهمین جهت هر قدر دانش‌آموز سعی نماید که حافظه‌خودرا مدد نماید موفق نخواهد شد .

٤ ـ هر وقت حس بی میلی و خستگی در مطالعه نمودید بدون

تأمل کتاب را کنار بگذارید و مغز خودرا تازه نمائید و باز اگر احساس بی میلی نمودید بموقع دیگر بگذارید . خواندن از روی بی میلی مانند فرو بردن غذای سنگین است همیشه در حالت نشاط و میل باید درس خواند و مطالعه نمود .

٤ ـ هر کتابی که میخوانید از نظر مطلب و معنی گرانبها بدانید . اگر دفتر یادداشتی هم داشته باشید و آنچه را از کتاب مربوط بفن خود مطالعه نمودید خلاصه آنرا یادداشت نمائید و احیاناً موضوعاتی که در نظر شما حل شده است بنویسید زیرا در آینده بشما خیلی کمك خواهد کرد .

٦ ـ مواقعی برای شما دست میدهد که بدون اراده مطالب علمی و فنی را بصورت صحیحی میشناسید هر وقت موضوع را فهمیدید از یادداشت آن غفلت نکنید . البته اراده ظاهری در فهم مطلب کمك نکرده ولی انسان دارای الهاماتی است که باید آنرا مقدس بشمارد . بنابر این دفتر یادداشت در هر موقع در جیب شما باشد سودمنداست .

۷ ـ در فرا گرفتن زبان نخست باید زبان ملی و مادری خودرا خوب بدانید هر وقت که در صدد آموختن زبان بیگانه بر آمدید ابتدا الفباء را یاد بگیرید . سپس از ظواهر اشیاء و زندگانی عادی و احتیاجات روز شروع نموده پس از آنکه سخن گفتن معمولی‌را یاد گرفتید عشق شما بتحصیل مطالب علمی با آن زبان شدید خواهد شد ولی اگر نتوانستید سخنان ساده را باآن زبان تکلم کنید خیلی بصعوبت در یادگرفتن مطالب علمی موفق خواهید شد .

یکی از عوامل رشد و پریشانی فکر بخاطر آوردن قسمتهای تلخ زندگانی است . این نکته را باید دانست که زمان باتمام کیفیات حاصله از آن برای افراد میگذرد و زمان تازه تر با زندگانی تازه پیش میآید البته این مطلب هم صحیح است که گفته اند گذشته آئینه آینده است و لیکن در هر حال بیاد آوردن تلخی های زندگانی که بیشتر آنهم نتیجه سوء تدبیر و تسامح خود انسان بوده است جز آنکه نشاط را کدر نماید ثمر دیگری ندارد کو ته میگوید (هر چیز گذشته را باید فراموش نمود زیرا خیال آن موجب ناراحتی میشود در زندگانی همیشه امروز و آینده را در نظر داشه باشید)

این مطالب البته برای همگان است ولی آنچه دانش‌آموزان باید فرا گیرند این است که هیچگاه بدی ها و شك و تردید یا فلسفه های غم انگیز دیگران را بخاطر نسپارند و اگر احیانا هم خودشان در دوره کوچك زندگانی خاطراتی دارند که از آن خوشدل نیستند باید سعی در فراموشی آنها نمایند .

وقتی با اشخاص پژمرده و نومید وکسانیکه در زندگانی اراده و توانائی را از دست داده اند و اکثر مات و مبهوت بنظر میآیند خواهید دید تار و پود روح آنان خاطرات ایام گذشته و پیش آمد هائی است که بعقیده خودشان ناگوار بوده است .

حکماء روان شناس برای بهبودی این نوع افراد اجازه میدهند که آنان دردهای دل خوردا باصطلاح بگویند وقتیکه چندین بار رازهای درونی خودرا شمردند آنوقت حکیم دانشمند به تعلیل حوادث شروع نموده

وبمریض خیالی با دلایل روشن و قاطع میفهماند که تمام تصورات او خطا بوده و یکی از اشتباهات بزرگتر هم ممد یأس و پژمردگی او شده است همین افکاری است که همیشه از ذهن بمشاعر آورده و بازبقوه تلقین آنرا بذهن فرو برده است.

بیاد آوردن گذشته ها از نظر فهمیدن خبط ها خوب است و لیکن مراجعه تنها به یادداشتهای ضمیر بدون فهم علل خطا یا ناپسند میباشد و بیشتر برای سلامتی روح زیان آور است.

بنابر این هر موقع آموزگار مشاهده نمود که دانش آموز فقط از گذشته های خود نادم است و در صدد صلاح است باید مانند حکیم روانشناس باو بفهماند که تذکار خاطرات گذشته بدون اخذ نتیجه برای اصلاح زندگانی آینده و برای تندرستی روح و جسم خطرناك است.

وقتی شما خبط ها و اشتباهات خود را دانستید هیچگاه نگوئید موقع گذشته است. بدون تأمل در صدد تلافی گذشته برآئید. دانش‌آموزی که از تسامح عقب مانده است نباید تصور کند که وقت گذشته است وبهمین دلیل متأثر شده از کسب دانش روگردان بشود. در این ایقاظ باید با عشق و جدیت کاملی بکار مشغول شود و بدون شك موفقیت در برابر آمال او وجود دارد هر موقع باشتباه خود واقف شدید سعی کنید در مرحله نخستین بدانید چرا مرتکب اشتباه شده اید و سپس وسیله کامیابی را دنبال کنید. هیچگاه با کسانیکه نظرشان در زندگانی عقلی محدود است معاشرت نکنید. آنهائیکه میل دارند همواره از بدبختی های خود سخن برانند دوست شما نیستند زیرا بدین وسیله ازیك

طرف ضعف روح و عقل خودشانرا نشان داده و از طرف دیگر با سخنان حساس و منطق های چسبنده شمارا هم بفکر بهانه جوئی در زندگانی و بمطالعه روزهای گذشته وادار میسازند. معاشرت باکسانی مطلوب و شرط عقل است که نشاط و فعالیت. خوش بینی در سیمای آنان نمایان است از روش این اشخاص شما هم اگر ضعف و خللی در ساختمان روحی دارید قوت گرفته. همانطور مسرور و مشعوف شده اراده و سعی و عمل و میل به کسب و هنر از افکارتان تراوش خواهد کرد آموزگاران میدانند که دانش آموزان از خانواده هائی بآموزشگاه میآیند که هر یك دارای یکنوع فکر و فلسفه خاص در زندگانی هستند بدون تردید افکار خانوادگی در مغز کودکان مایه میبندد و بعلاوه معاشرت کودکان با یکدیگر تشابه فکری خانواده هارا توافق داده و سخنانی که هر شاگرد بدیگری میگوید روح اورا هم تحت تأثیر قرار میدهد. ما چون از آموزش و پرورش خواهانیم که دانش جویان بر اساس قوت اراده و نشاط و تقوی و هنر مندی پرورش دهند. البته باید دقیق باشیم که آنها از تحلیل افکار متباین با این اصول دور بمانند. بنابر این هر آموزگاری موظف است طرز فکر دانش آموزان خودرا یکایك بشناسد و در بهبودی او ساعی باشد.

بیاد آوردن خاطرات تلخ اغلب موجد تنبلی است و شاید اساساً این نکته یکی از صفات ممیزه تنبل ها باشد کسیکه در طلب دانش است و میخواهد بقوه تقوی و سعی عمل پیش برود بطور قطع و یقین میداند موفقیت با او همراه است. دیر یا زود هنر ثمر میدهد ولی از تنبلی و

بیکاری جز نادانی و ناتوانی، ذلت و پشیمانی چه حاصلی بدست میآید؟

بعضی سردی در کار را راحتی نام میگذارند ولی در معنی میخواهند تنبلی را نشان دهند. صحیح است که انسان براحتی نیازمند است ولی آسایش و راحتی دارای این معنی نیست که شخص از انجام وظیفه خودرا دور بدارد. حرکت نخستین اساس زندگانی است.

موجب پیدایش افکار تنبلی در مغز ممکن است نتیجه فشار گوارش و بدی اعضاء باشد کسانیکه بدون مقدمه مالیخولیائی میشوند و ناگهان افکاری در دماغ آنان پیدا میشود که تقرد و بیکاری را دوست داشته و بد بین میشوند باید بدون تأمل دردستگاه گوارش معالجه نمائید.

بیشتر تحریك شدید و آنی اعصاب که شاید موجب پیش آمدهای ناگواری هم میشود نتیجه فساد معده است:

بعضی اوقات ظهور افکار پریشان نتیجه بد ترتیب افکار در مغز است در اثر بیهوده بکار بردن مشاعر نظم دماغ از هم گسسته میشود بنابر این تداوی این حال بسته باین است که شخص کارهای خودرا منظم و مرتب نموده برنامه صحیح و موافق استعداد و ساختمان بدنی و روحی خود در سعی و عمل و امور زندگانی تدوین نموده و بدان عمل نماید.

برای اینکه دماغ خوب کار کند نباید فشار بیموقع و نا مناسب بدان وارد آورد بنابر این مطالعه و عمل نموده بدقایق و کیفیاتی که شماره نمودیم در بهبودی مغز و رفع افکار پریشان و بد بینی داروی خوب و مفید میباشد.

برای اینکه نومیدی و بدبینی خاطرات تلخ از ذهن خارج شود

و انسانرا مغلوب افکار پریشان و مالیخولیائی نسازد باید شخص تصمیم داشته باشد و تکامل شخصیت خویش را بدین وسیله ظاهر نماید. اراده و تصمیم مصدر تمام موفقیتها و خوشی هاو محورسعادت مادی و معنوی‌است بزرگان در مزایای اخلاقی سخنان بسیار گفته اند ولی تمام‌گفتار های آنان در برابر سیر خصایل انسانی شاید با یك پنجم نتایجی که برای اراده شمرده اند برابری ننماید.

اگر انسان اراده را در خود پرورش داد و برای استقامت در زندگانی و بقاء اراده سعی در تندرستی مزاج هم نمود هیچگاه از او روح نومیدی و بد بینی تراوش نخواهد کرد

اگر آموزگاران در دورهٔ تحصیل به شاگردان فوائد اراده را بیاموزند و تاریخ بزرگان و مشاهیرکه با قوه اراده بر عوائق ومشکلات زندگانی فائق آمدند برای آنها بخوانند بی اندازه در تعدیل و آرامش فکری آنان کمك خواهند نمود. بدانش آموز باید گفت‌که دانش و اراده دو عامل حیاتی برای هر انسانی که بخواهد با شرافت زندگانی کند بشمار میرود. راه ترقی بوسیله اراده باید پیموده شود. بنا بر این بیدار نمودن قوه اراده در افراد یکی ازعوامل‌بهبودی برای رفع بی‌نظمی و پریشانی روح آنها است. تقویت اراده در دانش آموزان غریزه هنر مندی آنان را بمیزان استعدادی که در وجودشان نهان است ظاهر میسازد. برای اینکه اراده از هنگام تحصیل ودوره ای‌که دانش آموز درآموزشگاه بسر میبرد مایه به بندد هیچگاه آموزگار نبایستی در هیچ موردی زبان سرزنش و توبیخ داشته باشد بلکه باید بشاگردان بفهماند که آنها استعداد و لیاقت

دارند ولیکن در پرورش آن غفلت نموده خودرا نا توان نشان میدهند.

تهذیب نفس و تأدیب ضمیر. آرامش روح و عقل و فکر در وادی بی پایان تصور و خیالات. حافظ انسان از مهالك و نواقص خدا شناسی است. ایمان بخداوند متعال باید در مدرسه و در خانواده تعلیم شود. لذت و نشاط روح از راحتی نفس و آسایش وجدان حاصل میگردد و هنگامیکه بدقت مطالعه گردد دیده خواهد شد که خدا شناس با ادب و اخلاق و اخلاص زندگانی مینماید و چون در معنی غیر از مکافات مدنی بپاداش آسمانی هم ایمان دارد سعی میکند در کارها رضایت وجدان خودرا فراهم آورد و در آنجائیکه پاسبان و باز رس وجود ندارد وظایف خویش را بدرستی و راستی انجام دهد و از حیله و مکر پرهیز نماید.

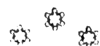
اعمال نیك و ابراز عواطف مولود خدا شناسی است. کسی که خدا شناس شد بسر حد کمال میرسد و تسلط کامل بر نفس و امیال و هوا های نا پسندیده پیدا میکند زیرا معتقد است پاداش این خصایل از نعمات جاوید باو داده میشود. صداقت و عفاف و تقوی گلها و لاله های خدا شناسی است و کسی که ایمان دارد که مکافات در برابر هر عملی خدا باو خواهد داد بدون تردید درستی و صلاح را پیشه و فطری خود میسازد.

برد باری و عفت. خوش قلبی. عاطفه و احترام. ترحم از خصال و ملکات کسانی است که سلامت نفس دارند. بسیاری از امراض روحی در تربیت خدا شناسی بهبودی پیدا میکند و علاوه بر اینکه این موضوع یك حقیقت ثابت و روشنی است از نظر آموزش و پرورش نتایج گرانبهاء و

معجز آسائی دارد. در موضوع آموزش و پرورش کتاب زیاد نوشته شده و مطالب گفتنی و خواندنی در اخلاق و امور مادی و معنوی زندگانی بسیار است. مطالعه کتابها شاید در حوصله تمام افراد و دانش‌آموزان نباشد و ممکن است بعضی کتابهائی که بقلم نویسندگان متفکر و ورزیده نیست عاری از منافع و مزایائی باشد که ازکتاب انتظار میرود ازاین موضوع هم اگر بگذریم انسان هرچه میخواهد نمیتواند بقوه حافظه بسپارد و نفوذ مطالب در ذهن بسته باثر و کیفیتی است که نسبت بمقتضیات زمان و مکان و حوائج انسان میباشد بنا بر این در دوره تحصیل که دانش‌آموز بایستی برنامه دبستان یا دبیرستان را بیاموزد آنقدر ها فرصت مطالعه کتب مختلفه را ندارد در زندگانی اجتماعی هم که دوره عمل به مطالب خوانده شده است هر چند مطالعه کتب مفید میباشد ولیکن میتوان گفت که مغز کمتر در این هنگام برای مطالعات غیر عملی حاضر است.

در سر فصل این مبحث گفته شد که کتاب عماد تربیت و تعلیم نیست و بایستی آموزگاران و دبیران دانش آموزان را بفکر و توجه در علوم وفنون وادار سازند ودر حدود توانائی درس را با عمل و محسوسات وفق دهند ولی البته تجارب پیشینیان و مطالعات دانشمندان جز بوسیله کتاب باقی نمیماند و باید در هر حال دانش آموز با کتاب زندگانی نماید. در هر بحثی کتاب فراوان نوشه شده و دبیران شایسته است که کتابهای خوب را بدانش آموزان صورت دهند. و لیکن در این موارد بهتر این است به تلخیص کتابهائی که خوانده میشود پرداخته هر چه می توانند از مطالب کتاب خلاصه نموده در دفتر خویش بنویسند

در دوره تحصیلات عالیه در سالیانی که پایان تحصیل شمرده میشود اگر این رسم معمول شود و استادان دستور دهند که دانش آموزان کتابهائی را بخوانند و خلاصه نمایند بی اندازه در پرورش فکر آنان کمك میشود. همچنین اصول نقد در این دوره بمرقع است معمول گردد. آموزگاران افکار و عقاید یك نویسنده یا کتاب اورا بدانش آموزان نشان میدهند که در گفته های نویسنده دقت و توجه نموده آنچه بنظرشان میرسد با برهان و دلائل روشن و علمی بنویسند البته منظور از نقد نشان دادن خوبی و یا نا رسائی نوشته هائی کهاست تحت مطالعه قرار گرفته است.



از نظر روان شناسی و طب نفسانی بباید این نکته را مطالعه نمود که ضعف و ناتوانی بعضی دانش آموزان مبنی بر چه عللی است امروز دیگر نمیتوان مطالبی که صورت ابهام دارد بنظر بی اعتنائی نگاه کرد زیرا آموزگاران و دبیران در این عصر تنها عهده دار تعلیم یك رشته الفاظ نیستند بلکه بایستی جهات و عللی که استعداد و قوه فطری دانش آموز و ملکات پسندیده اورا ظاهر میسازد تربیت نموده و پرورش دهند. یکی از جهات ضعف فکری جوانان و دانش آموزان ظهور حس بد بینی و نو میدی است. علاج آنهم گفته شد و معلوم گردید که باید علاوه بر آن تدابیر در تقویت اراده و اعتماد دانش آموز سعی بلیغ شود اگر در ضعف فکری که نتیجه آن تزلزل حواس است علل جسمانی وجود دارد بایستی در بهبودی آنهم اقدام نمود:

نتایج ضعف فکری غیر از معایب جسمانی بی نظمی روابط

دماغی است . در اقدام بهر کار و هر تصمیمی باید تمام مراکز مغز و قوای روحی باهم کار کنند . چرا حواس باطنی در کمك بیکدیگر تعلل دارند این مبحث از نظر روان شناسی تحت مطالعه‌در آمده‌و گفته‌شده‌است که سبب‌قطع روابط حواس باطنی خستگی میباشد .

وقتی در آموزشگاه دور از حدود تربیت طبیعی وظایفی به دانش آموز تحمیل شود و اضافه مقرراتی در دروس یا در تربیت خانوادگی باو سپرده گردد بدیهی است خسته خواهد شد وبالنتیجه مغز او خوب نمیتواند روابط عصبی‌را باهم‌جریان دهد آنوقت ضعف فکرو پریشانی . فراموشی . نمایان میگردد و دیگر اراده و تعقل از میان میرود . در نتایج خستگی سخنان‌بیشمار گفته اند و بطور کلی آنرا اثرضعف دماغی میدانند بنا بر این رفع‌خستگی از لحاظ معالجه نواقص روحی و نظم قوای عاقله مهم میباشد . فوائدیکه برای رفع خستگی بیان نموده اند این‌است که پس از حصول نشاط و نظم دماغ همیشه جوان خواهد ماند . از نظر فعالیت های روحی انسان همواره میتواند با حفظ موازین روانشناسی جوان و نیرومند باشد در عرف روانشناسی پیری جز خستگی و بی نظمی معنی دیگری ندارد . ممکن است در نخستین قدمیکه دانش آموز در زندگانی بر میدارد بواسطه بی مواظبتی در حفظ قوای روحانی پیر و خسته بنظر آید . قوای روحی انسان همه وقت خوب میتواند کار کند در صورتیکه با اصول طب نفسانی تربیت و تقویت شده باشد . قوای روحانی با ترقی و رشد حتی با مرور زمان و دوره پیری بیشتر فعالیت دارد . تاریخ مشاهیر نشان میدهد که بلوغ علمی و اجتماعی و صنعتی آنان در دورهائی

بوده که همکان آنرا زمان پیری میدانند. خستگی دماغ در کودکان اثر اضافه کار و بی نظمی در تحصیل و فراموشی کیفیاتی است که بیان شد ولی در دوره دبیرستان علاوه بر بی نظمی دروس که ممکن است دماغ دانش آموزانرا خسته کند پر خوری و پر نمودن معده هم موجب خستگی دماغ میشود بیکاری و کار بدون ترتیب هم دماغ را خسته میسازد.

حصول اراده منوط به پیدایش میل و ظهور میل بسته به نشاط خاطر و آنهم مولود عمل منظم دماغ و اعمال جسمانی است خستگی دماغ که زیانهای بسیار دارد نتیجه عوامل زیادی است که هر کدام شایسته دقت و مواظبت است.

بعضی بدون توجه باین اصول خیال میکنند با دواهای شیمیائی بایستی نشاط خاطر و میل بکار پیدا نمود. یکی از مهمترین اصولی که باید بدانش آموزان آموخت این است که هیچگاه مزاج خودرا مغلوب دواهای مختلف نسازند و جز در مواردیکه پزشك دانشمند و هنر آزموده دستور میدهد استعمال ننموده و هیچوقت هم فریفته دواهائی که برای فروش چند صد فائده بر آن میشمارند نگردند.



تربیت اخلاقی کمك مؤثری بتقویت تربیت عقلی مینماید در آموزشگاه باید دانش آموزان را به تمرین صفات حسنه وادار نمود وقتی آموزگار از فوائد راستی و درستی صحبت مینماید تنها نباید بیانات او در این حدود دور بزند که راستی و درستی خوب است - بر خلاف آنچه تصور میرود اطفال بیشتر متوجه استدلال در این موضوعات هستند

بنابر این بوسیله حکایات تاریخی و با حقیقت امثله و شواهد باید نتایج راستی و درستی را در زندگانی نشان دهند. هیچگاه در تمرین اخلاقی نباید دلیل با پیوند افسانه و قصه بمیان آورد زیرا دیر یا زود دانش آموز واهی بودن افسانه را خواهد دانست و از این جهت منطق و دلایلی هم که با آن همراه بوده است در نظرش لغو و بی معنی خواهدشد. ما باید برای دانستن دانش آموزان درس نظافت. راستی. اطاعت. محبت را بخوانیم و نتایجی را که این اوصاف بوجود میآورد بیان نمائیم: بآنها بگوئیم و بفهمانیم که نظافت دقت و پاکی روح را نشاط میدهد. نظافت تندرستی بدن. و روح را بوجود میآورد. بوسیله نظافت انسان همیشه از امراض مصون و همواره شادخواهدبود. نظافت ازروی طبع حس احترام اشخاص را نسبت بانسان تحریك میکند نتایج راستی ودرستی اعتماد واطمینان. عزت وشجاعت است ضعف وذلت. ثمره نا درستی و دروغ است. بنا بر این شرافت و فضیلت همیشه نتیجه راستی و درستی میباشد:

وقتی شخص لزوم اطاعت را دانست: وظیفه شناسی که مصدرترقی میباشد با انتظام فطری او میشود و درتمام موارد بضبط نفس خویش توانا میگردد.

محبت باشخاص و خانواده حس فداکاری کوشش وحسن ظن و عفو و اغماض را باید پرورش داد. نظم در کار دقت. کمی زحمت واستفاده از وقت. آسایش روح و بدن تولید بنماید: هنگامیکه شخص سعی وجدیت و مسئولیت را توأم نمود در هر حال امید وارو اعتماد بنفس و قدرت را دارا خواهدبود

عفت سرمایه زندگانی واخلاق است . شخص با عفت دارای صفای قلب و آسایش وجدان میباشد .

اعتدال انسان را رهنمائی به ترقی و تکامل نموده اورا از افراط و تفریط دور میسازد . تواضع همه را بانسان دوست مینماید . متانت قوه تحمل میبخشد و استقامت موفقیت را در راه زندگانی نشان میدهد . عدالت مارا به شناختن حق دیگران و انصاف وادار مینماید . اراده قوت فکر در انسان تولید نموده همه وقت موجبات کامیابی را فراهم میسازد . برای هر یك از اصول اخلاقی و نتایج حاصله از آن دانش آموزان را بوسیله نگارش باید وادار به تمرین نمود بنابر این پاکی . راستی . مهربانی . کوشش . پاکدامنی . بردباری ودلیری . خرسندی . پاکدامنی از صفاتی است که درخور تمرین در آموزشگاه میباشد .

صفات مذمومه را هم در آموزشگاه باید از پرده های روح و غریزه کودکان خارج ساخت . بآنها آموخت که انتخاب دوست در هر حال در فکر عقل و عمل و سرنوشت انسان موثر است .

از تربیت اخلاقی که اغلب دانشمندان آنرا فوق تربیت دماغی میدانند نتیجه اینطور بدست میآید که دانش آموز زندگانی را بتمام معنی بشناسد و به قیمت آن اعتراف نماید و عمر عزیز را تلف نسازد : و هر روز بکوشد که قدمی رو به جلو بر دارد : معنی تربیت اخلاقی این است که دانش آموزان از اوان رشد خودرا خوشبخت بدانند . بدبختی را ثمره و نتیجه غفلت و فساد اخلاق دانسته بهر شکلی در زندگانی روبرو شود علت را از روی دقت خواهد یافت . در آموزشگاه باید به کودکان

آموخت که خوشبختی و بدبختی در نظر مردم معانی دیگری دارد ولی علم به ثبوت رسانیده که بدبخت کسی است که ودایع عقلی و استعداد خداداد و دانش و اخلاق و سعی و دقت را یکسو نهاده در طلب موهوم قدم گذارده و خویشتن را به سخنان بی اساس خوشدل ساخته است . خوشبخت آن کسی است که از تمام مواهب خدا داد کامیابی حاصل نماید .

طلا و نقره و هرچه مردم آنرا سعادت و خوشبختی میدانند لذت حقیقی و طبیعی ندارد ولی معرفت روح و کسب نتیجه از عمل و عقل دارای نشاط و لذایذی است که بزرگان جهان را در زندگانی خوشبخت نموده و نام جاویدانی از آنها باقی گذارده است .

پرورش نیروی بدنی و عقلی بایستی با مقتضیات سن دانش آموزان موافق باشد . یکی از بزرگان میگوید : «یك بچه وقتی میتواند بزرگ شود که راه طفولیت را آرام پیموده باشد » بعضی از اولیاء اطفال این نکته را فراموش می کنند و از این جهت فرزندان خودرا از بازی و احساسات کودکی باز میدارند .

پرورش نیروی عقلی و بدنی با تناسب کامل ، شخصیت کودکان را بتدریج ظاهر میسازد بنا بر این باید محیط خارجی کودکان را در نظر داشت و فهمید که نمو دماغ وتقویت اعصاب و تناسب اندام بچه ها با چه وسایلی ممکن است حاصل شود برای تقویت ماهیچه ها در اطراف کودکان چیزهائی را بایدقرار داد که بتوانند بسهولت بر دارند یا بلغزانند دختر کوچك در خانه میل دارد تقلید مادر و خدمت کاران را بنماید اگر خواست او هم دستمال و اسباب عروسك خودرا بشوید و در باغچه بیاویزد نباید

مانع شد بلکه لازمست طشت کوچکی هم برای او گذاشت که غریزه خودرا باین وسیله پرورش دهد.

پسر ها در باغبانی و کاشتن گل، معماری و نقاشی با ذوق و با هوش هستند. باید وسائل انجام این کار را برای آنها فراهم آورد. بیل و کلنك کوچك آب پاش و چوبهای مخصوصی که چیدن آنها روی هم تشکیل عمارت میدهد. توپ بازی و سایر مصنوعات دیگر را باید در دسترس آنان قرار داد. ذوق و نشاط پسران و دختران قوت میگیرد و روح کار و صنعت در آنان قوام پیدا مینماید. اگر در حضور کودکان ادوات موسیقی به ترنم در آمد آنها هم میل دارند تقلید کنند. باید اسبابهای کوچکی که ساخته شده خرید و حس شادمانی را در آنان تعقیب نمود. باید کودکان را در انتخاب بازی آزاد گذارد. البته خانواده‌هائی که سعادت کودکان را در نظر دارند بیشتر بازیهائی را در دسترس آنها میگذارند که فوائد عملی و فنی هم داشته باشد.

دستور هائی که برای پرورش عقلی و آموزش تهیه نموده اند بشرح زیر است

۱ ـ تعلیم باید پرورش تمام حواس و قوای دانش‌آموز را در نظر بگیرد.
۲ ـ درسها باید بطوری تقسیم شود که بعد از هر درس مشکلی درس آسانی باشد. درسهای مشکل در طرف صبح قرار داده شود ۳ ـ ورزش بدنی را باید بقدر درسهای دیگر اهمیت دهند ٤ ـ درس ها تا حدود امکان باید بوسیله نقشه ها و الواح و سینما ها و اشیاء محسوس مجسم گفته شود ٥ ـ حفظ متن کتابها و یا اشعار و غزلیات آنقدر ها مهم نیست

اشعاری که آهنك موسیقی دارد خوبست زیرا بدان وسیله کودکان آنهارا تکرار نموده سرگرم و با نشاط میشوند . ۶ ـ گفتن کلماتی که معنی آنرا کودکان نمی فهمند زیان بخش است . ۷ ـ آموزگار نباید دانش و عقاید و ذوق خودرا بکودکان بقبولاند بلکه باید شخصیت آنهارا در نظر گرفته و ذوق آنان را پرورش دهد ۸ ـ کودکان باید آزادی داشته باشند که هر چیز را بانهایت شعف از آموزگار پرسش نمایند و پاسخ درست آنرا مطابق مشاعر خود بشنوند . ۹ ـ تا درسی را شاگرد نفهمیده و بذهن نسپرده است نباید وارد درس و بحث دیگری شد بعضی آموزگاران می خواهند بسرعت پیش بروند این روش برای کودکان موجب پریشانی حواس شده و برای آموزگار هم کند ذهنی کودکان حالت عصبانی تولید میکنند ۱۰ ـ آموزگار باید مسئولیت مهمی را که دارد در یابد کودکان از او در گفتار و اخلاق آداب و نظافت تقلید میکنند ۱۱ ـ کودکان را باید طوری عادت داد که از روی میل و عشق درس بخوانند ترس اعصاب و قلب کودکان را میفشارد . درس یك نواخت و یا یك روش که آموزگار با سستی و رخوت اعصاب بیان کند کودکان را خواب میبرد و خودش نیز پژمرده و کسل میشود . تغییر اسلوب گاه بیگاه در خود آموزکار هم تولید نشاط مینماید . ۱۲ ـ آموزگار بایدطوری باشیرین زبانی درس دهد که تمام نیروی روحی کودکان باهم مرتبط شده هوش و هواس آنان بطور کامل در ادراك معانی حاضر بشود ۱۳ ـ درس هارا باید بسیط و ساده گفت . اشکال آسان و زود فهم را در نظر آورد و بتدریج مطلب را بالا برد تا قوه و مشاعر کودکان بخوبی مطالب را قبول نماید ـ بطور مثال در مسائل

ریاضی ابتدا باید موضوعات مفرد را گفت و بعد بمسائل ترکیبی پرداخت در یاد دادن زبان نخست باید واژه های ساده را یاد داد .کلماتی را گفت که در زندگانی بدرد میخورد و بتدریج بهواژههای علمی پرداخت ۱۴ـ همواره باید اشیاء نزدیك و مشهود را بر چیزهای دور وغیر مشهود مقدم شمرد در جغرافیا اگر آموزگار ابتدا از خود دانشپایه و حیاط آموزشگاه و حدود و کوی شهر شروع کند وتا ممکن است نقشه را مانند جزیره و دماغه و غیره در باغچه بسازد بهتر است ۱۵ ـ نقاشی و موسیقی برای کودکان خوب است . البته منظور این نیست که دانش آموزان همه نقاش و موسیقی دان بشوند بلکه مقصود این است که در هنگام رسم دست و انگشتان کودکان قوت بگیرد و ذهن آنان مشغول باشد فائده نقاشی این است که قوای دماغی را قوت میدهد . تقلید صدا ها قوه ناطقه را رشد داده موسیقی گوش را نوازش میدهد .

در تربیت اخلاقی باید شخصیت دانش آموز را پرورش داد ومواهب طبیعی و خدا داد را که در هر فردی بودیعه سپرده شده با تربیت عقلی واخلاقی نمایان ساخت نکته دیگری که در پایان مطالب اخلاقی باید گفت این است که همواره دانش آموزان را باید به هنر و صنعت تشویق نمود .

برای اینکه غریزه صنعتی و هنر در دانش آموزان قوی و بار ور شود باید در دوره های دبستان کتابهائی که در شرح حال بزرگان علم و ادب و صنعت نگاشته شده خواند ومشاهده وتجزیهرا در نظر آنان با قیمت نمود

روش تجربه و مشاهده که در حقیقت آموزش عملی است برای تمام رشته های زندگانی افراد شایسته پرورش میدهد که به کار خویشتن آگاه و با نشاط خواهندبود ولی در تربیت‌علمی بدون عمل‌وتربیت یکسان استعداد های مختلف از میان میرود و ارکان زندگانی اجتماعی را از فعالیت باز میدارد .

هدف تربیت تفوق روح بر ماده باید باشد یعنی غرایز فکری و عقلی را باید در زندگانی مادی بکار انداخت و معلومات را بوسیله پرورش موازین اخلاقی تقدیس نمود .

تربیت این است که دانش آموز با قلم و کتاب و میز تحریر فکرش بسته نشود بلکه در تمام رشته های زندگانی وارد در عمل گردد. تا اینکه در موقع لزوم بتواند باغبانی و کارهای دستی و نجاری و آشپزی را هم عهده دار شود .

تربیت فقط پرورش قوه حافظه دانش آموز نیست که وقت خودرا تلف کند تربیت عبارت از تمام اصول و فروع زندگانی کودکان و جوانان و حوائج معنوی و مادی آنان است که باید مورد مراقبت واقع شود .

آموزش‌وپرورش دختران اهمیت‌بسزائی‌پیدا نموده زیرا کودکان بهر نوعی که پرورش یابند و هر یك از نواحی روحی آنها قوت پیدا نماید در هنگام‌بزرگی دارای همان نیروی‌خواهند بود .

دختران امروز مادران فردا هستند . وظایف و مسئولیت‌آنان درزندگانی عقلی و مادی سنگین است این است که آموزش را در مورد دوشیزگان بقسمت عملی و نظری باید تقسیم نمود .

بخش های عملی عبارت است از بهداری و پخت و پز ـ اداره خانه . خیاطی . موسیقی ـ دفتر داری . گلکاری و باغبانی . ورزش . تربیت کودکان .

قسمت های نظری ـ دانستن احکام مذهبی . اقتصاد ملی . جغرافی . زبان ملی . قوانین مدنی . تاریخ . ادبیات . هنر های زیبا .

